

با حضور آیت الله کئی و واعظی طبسی،
پس از افشای نقش وزارت اطلاعات و
امنیت در قتل های سیاسی-حکومتی

جلسه فوق العاده

"موتلفه اسلامی" (ص ۳)

دو تیم سیاسی-نظامی

در قتل های سیاسی! (ص ۶)

در آستانه دهه سوم انقلاب بهمن ۵۷

"ایران" در مسیر تحولات انقلابی!

در آستانه دهه سوم انقلاب بهمن ۵۷، خیزش نوین و ده ها میلیونی مردم ایران، میهن ما را در مسیر انقلابی آرام و مسالمت آمیز قرار داده است. مردم، بر خلاف ارتجاعی ترین بخش حاکمیت، می کوشند این خیزش چهره قهرآمیز به خود نگذرد! خیزش و انقلابی که در حقیقت برای دفاع از آرمان های اساسی و واقعی انقلاب سال ۵۷ شکل گرفته است. همان آرمان هایی که سرمایه داری تجاری و بازاری، در اتحاد تنگناگ با روحانیت مرتجع و واپسگرای ایران، بزرگترین خیانت ها را به آن کردند. یعنی: "آزادی"، "استقلال"، "عدالت"

تمام رویدادهای دوران اخیر و تمامی پیروزی های مردم و مقاومت ها و توطئه های خونی که علیه خیزش نوین مردم ایران روی داده، اگر کنار هم قرار داده شود و در کوتاه ترین جمله بخواهیم آن را تفسیر کنیم، جز این نخواهد بود: ادامه حکومت به شیوه گذشته، دیگر در ایران ممکن نیست و مردم ما نیز دیگر تن به قبول حاکمیتی ارتجاعی که آن را نه تنها از خود نمی دانند، بلکه بر ضد خود می دانند و طرد کرده اند، نمی دهند.

یعنی: مردم علیه سرکوب و اختناق که به بهانه احکام اسلامی بر جامعه حاکم شده، پیا خاسته اند!

یعنی: مردم علیه ادامه حاکمیت غارتگران بازاری قیام کرده اند!

یعنی: مردم علیه آن سیاست های اقتصادی و مناسبات بین المللی در جمهوری اسلامی دست به مقاومت

زده اند، که استقلال کشور ما را با خطر جدی روبرو ساخته است!

این خیزش ملی، که می توان آنرا ادامه انقلاب سال ۵۷ و در جهت نجات آن انقلاب از شکست قطعی نیز ارزیابی کرد، باید بتواند تغییرات اساسی در ترکیب طبقاتی-سیاسی حاکمیت ایران بوجود آورد؛ صرف نظر از آنکه روحانیت در کجای این تغییر اجتناب ناپذیر قرار می گیرد. یعنی به حاکمیت پر قدرت سرمایه داری تجاری در ایران خاتمه بخشیده و آن را همراه روحانیت مرتجع و متحد بازار، از صحنه اساسی و تعیین کننده سیاسی-اقتصادی کشور ما دور سازد. این تغییر ترکیب طبقاتی-سیاسی در حاکمیت ایران قطعی است و تا چنین نشود، هیچ دستاوردی تثبیت شده نیست و پیوسته خطر ادامه توطئه ها و یورش به جنبش مردم وجود دارد.

می پرسند: آیا جنبش کنونی مردم ایران، یک خیزش طبقاتی است؟ و آیا ظرفیت های سیاسی-اقتصادی

حاکمیت "بازار-ارتجاع" به پایان رسیده است؟

حزب توده ایران می گوید: خیزش کنونی مردم، قطعاً خیزشی طبقاتی است و نشانه های بارز آن را در ترکیب نیروهای حاضر در جنبش و آماج ها و اهدافی باید جستجو کرد، که مردم دارند. به ترکیب جبهه عملاً موجودی باید توجه کرد که در داخل کشور به "جبهه ضد انحصار" شهرت یافته و ما آن را "جبهه ضد ارتجاع" می نامیم. (بقیه در ص ۲)



پروانه فروهر- قربانی توطئه
ایجاد ناامنی و اعلام عدم
کفایت خاتمی



داریوش فروهر- هیچ
یک از مبارزان قتیسی
ایران، چنین سرنوشتی را
برای او تصور نمی کردند



فریبرز رئیس دانا-
ضرورت تشکلهای کارگری
و کشاورزی



عباس عبدی- اگر دوم
خرداد نبود، بقای نظام زیر
سؤال بود



مرتضی الویری- کودتا،
یعنی پایان مشروعیت
حکومت



محمد سلامتی- نبرد
برای اعمال حاکمیت، از
ابتدای پیروزی انقلاب شروع
شد



حبیب الله
عسکراولادی- شخصیت
مورد اعتماد انگلستان



علیق خاوشی- دو
دهه حکومت بر بازرگانان
ایران



علی رازینی- حاکم شرع قتل
عام زندانیان سیاسی پرور مرموز



شیخ حلبی- شبکه
مانیاسی حجتیه را او
سازمان داد



منتخب نیا- دو تشکلهای
روحانی، با دیدگاه از
ابتدای انقلاب

ایران" در مسیر تحولات انقلابی!

گسترش اعتصابات مطالباتی کارگران در سراسر ایران طی دو سال اخیر، رشد بی‌وقفه جنبش روشنفکری دانشجویی کشور، شرکت وسیع حاشیه نشینان شهرهای بزرگ ایران در انتخابات دوم خرداد، گسترش خواست مشارکت سیاسی روستائیان در امور مهم جامعه و سرانجام، پیوند سرمایه‌داری صنعتی ایران، کسبه خرده پا و سرمایه‌داری کوچک ایران به جنبش عمومی مردم بارزترین نشانه‌های جبهه گسترده‌ایست که امروز با شعار "آزادی و عدالت" و بموجب درک و انتظاری که هر یک از نیروهای حاضر در جنبش از آن دارند، تشکیل شده‌است. این طبقات و اقشار اجتماعی، حاضر به قبول ادامه حاکمیت سرمایه‌داری تجاری و غارتگر ایران و متحدان مرتجع و مذهبی آن نیستند، چه اقتصادی و چه فرهنگی-سیاسی!

آیا شکل‌گیری "جبهه ضد ارتجاع"، تنها یک خواست و اتحاد "ذهنی" است؟ آیا بحران اقتصادی موجود، نقشی در ضرورت روز افزون جابجایی طبقاتی در حاکمیت ندارد؟

حزب توده ایران می‌گوید: خیر! از آنجا که شرایط عینی و اقتصادی نیز، تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت را اجتناب‌ناپذیر کرده و حتی ضعف‌های ذهنی و سازمانی جنبش را نیز جبران ساخته، این فشاری است همه‌جانبه، یعنی "عینی و ذهنی". اقتصادی و "سیاسی".

نه تنها ده‌ها میلیون مردم ایران خواهان تغییر شیوه حکومت و تغییر طبقاتی حاکمیت موجود هستند، بلکه ظرفیت‌های اقتصادی ایران برای قبول حاکمیت سرمایه‌داری تجاری به پایان خود نزدیک می‌شود. ساده‌ترین و بارزترین نشانه‌های این امر را با هم مرور کنیم:

این درست است، که سقوط قیمت نفت، دولت تحول خواه "محمد خاتمی" را در تنگنا قرار داده‌است، اما در واقع این تنگنا، بیش از دولت خاتمی، سرمایه‌داری تجاری ایران را در محاصره گرفته‌است. وقتی درآمد ایران از فروش نفت بین مرزهای ۱۰ و ۱۱ میلیارد دلار نوسان می‌کند، دیگر نه پولی برای خرید اجناس وارداتی وجود دارد و نه پولی برای تجارت غارتگرانه و پر کردن بازارها از انواع اجناس وارداتی. دوران طلایی و ضد ملی قرض چند ده میلیارد دلاری و سرازیر کردن آن به جیب تاجر بزرگ و سرمایه‌داری نوپای بوروکراتیک ایران نیز سپری شده‌است. بنابراین باید بنیال تولید داخلی بود و به نقش تولید بهانی فراتر از تجارت داد! وقتی این امر در اولویت اقتصادی کشور قرار گیرد، بازرگانی کشور نیز ناچاراً بجای واردات انواع کالاهای پول ساز، باید روی واردات مورد نیاز صنایع متمرکز شود و نظارت دولت بر آن نیز اجتناب‌ناپذیر است! اگر این تولید تحت کنترل، نظارت و ابتکار دولت ملی و سهم برتر تعاونی‌های مردمی باشد، طبعاً اقتدار دولت و مردم را در حاکمیت بنیال خواهد آورد و اگر سرمایه‌داری صنعتی ایران ابتکار عمل و برتری موقعیت خود را در این مرحله تثبیت کند، به اقتدار حکومتی آن افزوده خواهد شد. در دو حالت، سرمایه‌داری تجاری، بعنوان سرمایه‌داری حاکم سال‌های اخیر، باید از قدرت به زیر کشیده شود. بحث‌های بسیار مهمی که پیرامون انتخابات پیش روی آفاق بازرگانی، صنایع و معادن "جریان دارد، همین انگیزه‌های بسیار مهم را با خود دارد: "برتری بازرگانی فارغ از کنترل دولت؟" و یا "برتری صنایع و معادن؟"

بدین ترتیب است، که خیزش کنونی مردم ایران و تحولی که باید در ایران روی دهد، تحولی است اقتصادی-سیاسی، به عظمت جابجایی طبقاتی در حاکمیت کنونی ایران. و این امری است که قطعاً با مقاومت‌های بسیار روبرو خواهد بود، همچنان که تاکنون بوده‌است. مقاومت‌ها، که با انواع توطئه‌های خونی در ایران همراه شده و خواهد شد، امر بدیع و بی‌سابقه‌ای نیست، بدیع و بی‌سابقه آنست، که پشت‌از-جنبش ندانند عمق تحول چیست و چگونه باید به یاری آن رفت! چگونه باید از هر حادثه و رویدادی به سود تکامل، پیروزی‌های مرحله‌ای و تثبیت این پیروزی‌ها گام برداشت. بحران سراسری و شرایط سریعاً متحولی که در ایران وجود دارد، هر مقاومت، هر توطئه و هر رویدادی را، که با انگیزه ایجاد انحراف در حرکت جنبش به جلو بوجود آورد، به ضد خود تبدیل کرده و در آینده، بیش از گذشته خواهد کرد. تقلب در انتخابات، تبلیغات حکومتی علیه جنبش مردم، سخنرانی‌های تحریک آمیز حاکمان، یورش به مطبوعات، آدم‌ربانی‌ها و قتل‌های اخیر، همگی به ضد حاکمیت ارتجاع‌بازار و به سود خواست‌های جنبش عمومی مردم ایران تمام شد. امر بسیار مهم آنست که هر گام عقب نشینی و به عقب رانده شدن حاکمیت بی‌بازگشت شود، و این ممکن نیست، مگر با درک دقیق از توازن نیروها، صف آرایی‌ها، گسترش جنبش و تعمیق باز هم بیشتر و بی‌وقفه آگاهی آن امری که در جامعه امروز ایران، مطبوعات شانه خود را زیر بار سنگین آن داده‌اند و با افشاگری‌هایی که انجام شده، چنان شناختی را در میان مردم گسترش داده‌اند، که بازگرداندن آن به گذشته، هرگز ممکن نخواهد شد.

هر سازمان و حزب و گروهی که نقش پشت‌از-جنبش کنونی را برای خود قائل باشد، خواه مذهبی و خواه غیر مذهبی، چاره‌ای ندارد، جز افشای بی‌امان

پایگاه‌های اقتصادی حاکمیتی که در برابر تحولات مقاومت می‌کند و حاضر نیست سکان قدرت را رها کند. ارتجاع مذهبی و روحانیونی که شانه به شانه سرمایه‌داری تجاری و زمینداران و مالکین بزرگ در برابر تحولات ایستاده‌اند، نه فقط در عرصه سیاسی و فرهنگی، بلکه در عرصه اقتصادی نیز وسیعاً باید افشاء شوند، تا چهره غارتگر و ضد انقلابی آنها از زیر نقاب شعارهای چپ نمایانه و ظاهراً انقلابی خارج شده و آن لرزه بزرگ که بنای حاکمیت "بازار-ارتجاع" را در هم فرو خواهد ریخت، در همان لانه‌هایی بوجود آید، که آنها در نیروهای نظامی، بسیجی، جانبازان، معلولین، خانواده‌شدها و... برای خویش ساخته‌اند! تمام بحث‌ها و شعارهای عوام‌فریبانه مذهبی، تمامی ترفندهایی که زیر پوشش "دفاع از ولایت فقیه"، "انصار ولایت"، "فدائیان اسلامی ناب" و امثال آن صورت می‌گیرد، باید در چارچوب همین افشاگری زیربنایی و اقتصادی افشاء و خنثی شود. باید مردم بیش از امروز بدانند، که دعوا بر سر "اسلام" و "ولایت" نیست، بلکه جنگ بر سر مواضع و مواهب اقتصادی و جابجایی طبقاتی در حاکمیت است. جنگی که با پیروزی جنبش مردم، "آزادی"‌ها نیز مانند "عدالت" از اسارت ارتجاع مذهبی-بازاری رها خواهد شد!

تفاهم برای سازش، یا تغییرات؟

هیات تحقیق پیرامون آدم‌ربانی و قتل‌های اخیر، بنیال بازداشت جمعی از مقامات وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی به جرم دست داشتن در این عملیات جنایتکارانه، اعلام داشت که این آدم‌ربانی‌ها و قتل‌ها سازمان یافته نبوده و جناحی نیز نبوده‌است!

این اطلاعاتی در اوج فشار مردم و مطبوعات داخل کشور برای افشای جزئیات این جنایات، نام دستگیرشدگان و رهبران و هدایت‌کننده آنها در حاکمیت صادر شد.

انگیزه‌های صدور این اطلاعاتی را که با نابوری سریع مردم روبرو شد، می‌توان گوناگون حدس زد، از جمله رسیدن به نوعی تفاهم بین دو جبهه موجود در داخل کشور. یعنی جبهه ارتجاع و جبهه ضد ارتجاع.

آنچه که بیش از ادعای کمیسیون تحقیق و حدس و گمان‌های جاری اهمیت دارد، همانست متلاشی کردن شبکه‌های ترور، دور ساختن رهبران و تحریک‌کنندگان این شبکه‌ها از مواضع کلیدی قدرت سیاسی-نظامی، ایجاد تغییرات وسیع در رهبری بسیج و سپاه پاسداران، تغییر ساختار وزارت اطلاعات، قطع بودجه‌های محرمانه برای سازمان‌ها و بنیادهای رنگارنگی که شکل گرفته و از درون آنها همه نوع توطئه علیه جنبش مردم و استقلال کشور بیرون می‌آید، ملی کردن بنیادهای مالی عظیم (نظیر بنیاد مستضعفان، تولیت آستان‌قدس، کمیته امداد و...)، مقابله با هر نوع فعالیت‌های غیر قانونی، نظامی و مافیائی احزابی نظیر "موتلفه اسلامی" و "حجتیه"، قطع کمک‌های مالی محرمانه به روزنامه‌های کم‌تیراژ، اما ستیزه‌جو با جنبش مردم (نظیر کیهان، اشارات، رسالت، قدس و...)، شناسایی و محاکمه کسانی که بنا بر عقیده مهم‌ترین مقامات جمهوری اسلامی با خارج از کشور ارتباط داشته و از این طریق ترورها را طراحی و هدایت کرده‌اند و...

اگر تحقق این مجموعه به فضایی دور از تنش‌های کنونی و ماجرای آفرینی‌هایی نظیر مصاحبه حجت الاسلام حسینان نیازمند است، مردم ایران آن را می‌پذیرند، چرا که پیوسته آن نتیجه‌ای مهم است که محسوس باشد با خواست مردم برای تحولات. تحولاتی که مردم ایران در انتخابات دوم خرداد، با رای خود به محمد خاتمی آن را بیان کردند. درغیر اینصورت، نه ماجرأجونی، نه آدم‌ربانی‌ها و نه مقاومت در برابر خواست مردم خاتمه می‌یابد، و نه مردم دیگر ادامه وضع موجود را تحمل می‌کنند و به سازش‌ها تن می‌دهند!

زمینه‌های دخالت خارجی

هنر و مقاومت ارتجاع حاکم در برابر تغییرات و عدم قاطعیت در برکناری آنان از مواضع کلیدی حاکمیت، نه تنها بر خشم مردم خواهد افزود، بلکه زمینه‌های داخلی و خارجی دخالت قدرت‌های بزرگ در امور داخلی ایران را فراهم خواهد ساخت. دخالت‌هایی که ابتدا می‌تواند، با عنوان رسیدگی جهانی به این جنایات شروع شده و ظاهری قابل قبول برای مردم داشته باشد، اما تردید نیست که درآینده ماهیت و روندی خلاف استقلال ایران به خود خواهد گرفت. یعنی، دراین عرصه نیز، این ارتجاع حاکم و مخالفان تحولات هستند که به استقلال ملی ایران ضربه می‌زنند، نه خواست مردم برای پیگیری دقیق قتل‌ها و به زیر کشیدن عوامل دستور دهنده و هدایت‌کننده توطئه‌ها و جنایات علیه جنبش مردم!

جلسه فوق العاده شورای مرکزی "موتلفه اسلامی" با شرکت آیت الله کنی و آیت الله واعظ طبسی!

پشت درهای بسته چه می گذرد؟

بیآورم. پرونده ای بود مفصل. به یاری خدای متعال از دل شیطان، از خانه جاسوس های شوروی درآمده بود. همه چیز را نشان می داد. معلوم نبود با مقام های بالای نظامی، مخصوصا در نیروی دریایی ارتباط هست. اطلاعاتی بود که فقط فرمانده نیرو می توانست داشته باشد. معلوم بود حتی در سپاه هم نفوذ شده است. خردم آن پرونده را باضافه اطلاعات بچه های اطلاعاتی خودمان بردم خدمت حضرت امام ره، دو روز بعد رهبرشان دستگیر شد و پنج شش روز بعد همه جاسوس ها به دام افتادند و اعتراف کردند. حالا هم در نیروهای نظامی نباشد، اما در کارهای اطلاعاتی هست. نسخه آنها و نوکران امریکا و اسرائیل که یکی شده اند، همه جا رخنه کرده اند. خدا کند در نیروهای نظامی نباشد، اما در کارهای اطلاعاتی هست. یکی از قاتلین اعتراف کرده که قبلا توده ای بوده. در جلسه دیدار با رئیس جمهور محترم، برادر عزیزمان آقای شریعتمداری (سرپرست کیهان) یکی از آنها را نشان داد و گفت از کادرهای بالای حزب توده بوده و حالا تا کنار گوش رئیس جمهور نفوذ کرده. البته برادران را خبر کردم. ساکت نباید بود. سکوت خیانت است!!

سکوت خیانت است!

پیرامون اجلاس فوق العاده شورای مرکزی موتلفه اسلامی و اظهارات حاج حبیب الله عسگرالادی، که تنها بخشی از آن، با عنوان بسیار بزرگ "سکوت خیانت است!" در نشریه "شما"، ارگان مطبوعاتی این جمعیت در روز ۱۷ دیماه منتشر شده، سخن بسیار می توان و باید گفت. حقیقتا هم "سکوت خیانت است!" ما نمی دانیم منظور ایشان از "سکوت خیانت است!" خیانت به چی و به کی است؟ اما تکلیف حزب توده ایران روشن است:

سکوت خیانت است به مردم ایران، به انقلاب بهمن ۵۷ مردم ایران، به آن نیم میلیون مجروح و معلول جنگ با عراق، به آن میلیون ها سرباز که با شکم گرسنه بر زمین گناشته می شود، به آن انقلابیونی که هزار هزار به شکنجه گاه برده شدند و گروه گروه به جوخه اعدام سپرده شدند، به آن نیم میلیون کشته ای که از میان محروم ترین اقشار و طبقات اجتماعی به ادامه جنگ وادار شدند و خانواده های بی سرپرستان اکنون زیر سیطره کمیت امداد و بنیاد مستضعفان به آلت دست بازار و ارتجاع مذهبی تبدیل شده اند.

سکوت "خیانت" است به قربانیان انفجار حزب جمهوری اسلامی، خیانت است به قربانیان انفجار مهیب نخست وزیری، خیانت است به قربانیان ترورها، خیانت است به آن توده ای های سالنمی که پس از ۲۵ سال زندان شاهنشاهی با هزار امید و آرزو به جامعه بازگشتند و این بار به زندان جمهوری افتادند و به دار کشیده شدند، خیانت است به آن توده ای های پشت خیمه ای که به عشق میهن از مهاجرت بازگشتند و در اسارت لاجوردی سر از سالن اعدام زندان اوین درآوردند. سکوت، خیانت است به استقلال ملی ایران، به تاریخ ایران. سکوت، حقیقا "خیانت" است!

چنانچه از اعتراف صریح و تاریخی که آقای عسگرالادی، دبیرکل موتلفه اسلامی پیرامون توطئه علیه حزب توده ایران کرده است و ما، در ادامه به آن خواهیم پرداخت، حضور دو آیت الله شناخته شده در اجلاس فوق العاده شورای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی نه تنها از اهمیت این اجلاس خبر می دهد، بلکه بر آن ارتباط و وابستگی تنگاتنگی مهر تأیید می گذارد، که اکنون دیگر پنهان ساختن آن ممکن و مقصور نیست. ارتباطی که "راه توده" در تمام سال های اخیر و در میان انواع نابآوری های ناشی از بی اطلاعی از اوضاع ایران و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی، بر آن پای نهد!

شورای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی بلافاصله پس از دستگیری مقامات عالی رتبه وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا بدلیل داشتن در کشتارهای اخیر، یک نشست فوق العاده تشکیل داد:

این نشست از صبح چهارشنبه ۱۶ دیماه تشکیل شد و تا ۲ بعداز ظهر ادامه یافت. در نشست شورای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی، آیت الله کنی و آیت الله واعظ طبسی نیز شرکت کردند؛ دو آیت اللهی که گفته می شود سکان کشتی دستگاه رهبری جمهوری اسلامی را در اختیار دارند و "رهبر" بلون مشورت و موافقت آنها کلامی بر زبان نمی آورد و تصمیمی نمی تواند بگیرد. آیت الله کنی، به ظاهر بنیانگذار دانشگاه امام صادق است و آیت الله واعظ طبسی تولیت آستان قدس رضوی و نماینده رهبر در خراسان!

موضوع این جلسه، بررسی قتل های اخیر بوده است. "باطین"، یعنی نمایندگان و مسئولین جمعیت موتلفه اسلامی در شهرستان ها که برای حضور در جلسه فوق العاده شورای مرکزی در ساعت ۱۲ ظهر، به تهران فرا خوانده شده بودند، تا ساعت ۳ بعد از ظهر پشت درهای بسته جلسه شورای مرکزی منتظر ماندند.

گفته می شود در پایان این نشست و پیش از پیوستن نمایندگان شهرستان ها (باطین شهرستان ها) به جلسه شورا، مهندس باهنر و مهندس انصاری با شتاب و نگران، جلسه را ترک کردند. (پیرامون نقش و موقعیت این دو، گزارشی را که در پی می آید بخوانید)

پس از ورود نمایندگان شهرستان ها به جلسه شورای مرکزی، سئوالات بسیاری پیرامون اوضاع کشور و موقعیتی که برای موتلفه اسلامی پیش آمده، مطرح شد، که حاج حبیب الله عسگرالادی خود شخصا پاسخگویی به آن را به عهده گرفت.

در همین جلسه پیشنهاد های مختلفی برای مقابله با افشاکاری های اخیر، پیرامون قتل ها و زیر ضربه رفتن موتلفه اسلامی و وابستگان به آن مطرح شد. با احتمال بسیار از جمله تصمیمات این جلسه، متهم کردن طرفداران محمد خاتمی به دست داشتن در ترورها، استفاده از روزنامه کیهان و تلویزیون برای این منظور بوده است. و در همین جلسه حجت الاسلام "حسینان"، رئیس مرکز اسناد شده است که از وابستگان مستقیم موتلفه اسلامی است، برای ایفای نقش در این زمینه برگزیدند. مصاحبه وی با کیهان و سپس شرکتش در مصاحبه تلویزیونی همگی بخشی از طرحی است که در این جلسه تهیه شد. این هماهنگی نشان داد، که تلویزیون و کیهان مستقیما تحت تأثیر تصمیمات موتلفه اسلامی است و حضور آیت الله کنی و آیت الله واعظ طبسی در جلسه شورای مرکزی، در حقیقت حمایت و تأیید تمام جبهه ارتجاع بازار برای اجرای تصمیماتی بوده که در جلسه شورای مرکزی موتلفه اسلامی گرفته شد!

نشریه "شما" روز بعد تنها بخشی از پاسخ های عسگرالادی به سئوالات باطین موتلفه اسلامی را با عنوان بزرگ "سکوت، خیانت است!" منتشر ساخت. عسگرالادی در پاسخ به سؤال یکی از باطین که در مورد شایعات مربوط به انتساب قتل ها به جناح راست و موتلفه پرسیده بود، گفت:

«ما احساس می کنیم یک جریان می خواهد با راه اندازی جنگ روانی، در قالب طراحی پیام های خاص، ذهن مردم را از انتخاب آگاهانه باز دارد و به بیراهه بکشاند. ما دست خارجی ها را در این جریان می بینیم. صهیونیستها و احتمالا کمونیستها و توده ای ها. آن زمان هم (پیش از یورش به حزب توده ایران) هر چقدر می گفتیم توده ای ها در همه جا رخنه کرده اند، حرف ما را خیلی جدی نمی گرفتند. این نیروهای امنیتی ما بودند که توده ای ها را تعقیب و مراقبت کردند و خیلی چیزها کشف شد. دیدیم با افراد نظامی رفت و آمد هست. دیدیم با مسئولین مملکتی می روند و می آیند. تا اینکه خود بنده در سفری که داشتم با کمک برادران مسلمان توانستم اسناد بسیار مهم را بدست

به دلیل همین نقش و موقعیت مهم است، که بسیاری از تصمیمات مهم حکومتی، پیش از آنکه اعلام و اجرا شود، ابتدا در مشهد و در حضور او مطرح می شود. حتی لیست انتخاباتی، فرد اصلح برای انتخابات ریاست جمهوری، ضرورت برکناری خاتمی و...

آیت الله واعظ طبسی اکنون در مجلس خبرگان رهبری که اخیراً سرهمبندی شد نیز حضور دارد و مطرح ترین کاندیدای پست ریاست این مجلس است. مخالفت او با نظرات و اساساً ریاست جمهوری محمد خاتمی از سوی واعظ طبسی امر پوشیده ای در جمهوری اسلامی نیست. ادامه این مخالفت را باید در آدم کشی های اخیر و توطئه اعلام عدم کفایت محمد خاتمی در مجلس اسلامی پی گرفت، که گویا توافق و فتوای واعظ طبسی در همه آنها نقش تعیین کننده داشته است. علاوه بر مشهد، برخی مراکز مذهبی که در سال های اخیر در قم نیز با پول تولیت قدس رضوی و نظارت واعظ طبسی ایجاد شده است، همگی در خدمت تبلیغ نظرات ارتجاعی واعظ طبسی و سازمان های جدید مذهبی حجتیه محسوب می شوند. نظیر بنیاد مذهبی "امیرالمومنین" در قم، که ثروتمندترین بنیاد مذهبی است و بسیاری از طلاب و مراکز باصلاح تبلیغات مذهبی در خارج از کشور بویژه انگلستان به آن وابسته اند. آیت الله مصباح یزدی، که گفته می شود حکم ارتداد برای قتل های اخیر صادر کرده، نقش نماینده واعظ طبسی در قم و در بنیادهای مذهبی این شهر را دارد.

آیت الله واعظ طبسی دو ارگان مطبوعاتی نیز در اختیار دارد. روزنامه "قدس"، که مروج ارتجاع مذهبی و ضدیت با دولت محمد خاتمی است و با آنکه نشریه شهر خراسان است، در سراسر ایران توزیع می شود، و نشریه "حرم" که اختصاص دارد به فعالیت های شخص آیت الله واعظ طبسی در خراسان! عکس های رنگی واعظ طبسی هنگام افتتاح طرح ها، دیدار با ملاقات کنندگان و رتق و فتق امور در این نشریه و در سطح و کیفیت بالا چاپ می شود. آنچه که در "قدس" منتشر می شود، در واقع تعیین کننده خط مشی برای دو روزنامه چاپ تهران، یعنی کیهان و رسالت است! تاکنون هیچ حساب و کتابی درباره تولیت آستان قدس رضوی نه به مجلس و نه به مردم ایران داده نشده است. همانگونه که حساب و کتاب سیاسی فعالیت های آیت الله واعظ طبسی مکتوم و سر بسته است!

تمامی این موقعیت آیت الله واعظ طبسی در جمهوری اسلامی را، اکنون باید درکنار واحدهائی از ارتش و سپاه پاسداران که به بهانه مقابله با طالبان به خراسان اعزام شدند به حساب آورد. این واحدها در منطقه خراسان باقی مانده اند و زمزمه های بسیار جدی پیرامون تلاش های واعظ طبسی برای سلطه بر این نیروها و فرمان پذیری فرماندهان آنها از شخص وی در جریان است! اگر این زمزمه ها به واقعیت مطلق تبدیل شود، آنوقت به آسانی می توان تصور کرد، که تمام جنجال پیرامون مقابله با طالبان افغانستان و کشاندن نیروهای مسلح ایران برای مانور مرزی به خراسان، بهانه ای تدارک دیده شده برای کشاندن بخشی از نیروهای مسلح ایران به خراسان و قرار دادن آنها تحت فرمان و کنترل واعظ طبسی بوده است.

حالا باید اهمیت حضور و شرکت دو آیت الله "کنی" و "واعظ طبسی" در جلسه فوق العاده شورای مرکزی "مؤلفه اسلامی" را ارزیابی کرد. البته، این حقایق، که به نوک کوه یخ می ماند، آن حقایقی نیست که آقای عسگراولادی معتقد است "سکوت" در برابر آنها "خیانت" است!

"عسگراولادی" پیک اطلاعاتی انگلستان

اعتراف صریح حاج حبیب الله عسگراولادی در پرونده سازی برای حزب توده ایران و تدارک و هدایت توطئه برای یورش به آن، بی شک سندی تاریخی در حیات جمهوری اسلامی است. اعتراف وی، مهر تأیید بازگشت ناپذیری زد بر تمامی آنچه که راه توده طی ۷ سال گذشته بعنوان بخشی از توطئه امپریالیستی و ایادی داخلی آن برای یورش به حزب توده ایران منتشر ساخت.

گرچه امروز در جمهوری اسلامی، نقش و موقعیت آیت الله کنی بسیار وسیع تر از گذشته آشکار شده است، اما هنوز راه درازی تا رسیدن به آگاهی کامل از بانث تو در توی قدرت و آنچه که در ۲۰ سال گذشته پشت سرمانده، باقی است.

قهوه فجر

در تهران گفته می شود، در هفته های اخیر و در یکی از جلسات پرتشنجی که پیرامون قتل های اخیر تشکیل شده، این جمله با پرخاش و تهدید به افشای حقایق پشت صحنه عنوان شده است: «قهوه فجر را به خورد یادگار امام دادند!»

و باز نقل می شود که "رهبر" از آیت الله کنی خواسته است تا آیت الله یزدی را از سر قوه قضائیه همانگونه بر دارد که به این سمت گمارده است!

اینها تنها علامتی است از نوک قله کوه یخی که سر از آب در آورده است. نوبت به افشای فتوای قتل طی ۲۰ سال گذشته نیز خواهد رسید!

برای درک ضرورت کنار زدن پرده بیت رهبریتی و نشان دادن مافیای قدرت در جمهوری اسلامی، سری به دانشگاه امام صادق باید زد، که بنیانگذار آن آیت الله کنی است.

محل استقرار آیت الله کنی این دانشگاه است. او در اتاق بزرگی که در این دانشگاه دارد، از صبح تا شب به رتق و فتق امور می پردازد. چند خط تلفنی، او را به مراکز حساس حکومتی وصل می کند. از جمله خط تلفنی که مستقیماً به اتاق کار رهبر وصل است. اعضای شورای نگهبان، شورای مرکزی جامعه روحانیت و شورای ائمه جمعه در همین اتاق و در حضور آیت الله کنی جلسات اضطراری خود را تشکیل می دهند. نمایندگان دفاتر تبلیغاتی جمهوری اسلامی در خارج از کشور - بویژه لندن - در همین اتاق به حضور آیت الله کنی می رسند و دست او را می بوسند! خطوطی که باید در نماز جمعه های تهران دنبال شود، در همین دیدارها و ملاقات ها تعیین می شود. آخرین دیدگاه های وی نیز در سه نماز جمعه ای که در آستانه انتخابات مجلس خبرگان، در تهران خواند، مطرح شد. او تا حد نامسلمان دانستن کسانی که نامشان محمد و علی و فاطمه و زینب و... نیست پیش رفت. تکلیف رابطه اسلام و آزادی هم از نظر او مشخص است: «در اسلام آزادی مطبوعات نداریم!»

روزنامه کیهان، که به ارکان گروه های حمله و ترور شهرت یافته و دو بازجوی زندان اوین، با نام های حسن شایانفر و حسین شریعتمداری (با نام های مستعار برادر معصومی و برادر حسینی) آن را اداره می کنند، از حمایت همه جانبه آیت الله مهنوی کنی برخوردار است و به همین دلیل نیز، کسی تاکنون نتوانسته این دو را از کیهان بیرون کند! در واقع کیهان، در عین آنکه با گروه های فشار، زندان ها، ترورها، شکنجه گاه ها در ارتباط است، از نظر تبلیغاتی نیز بلندگوی نظرات آیت الله مهنوی کنی است. (در همین شماره راه توده، پیرامون نقش کیهان و دو مسئول یاد شده آن، گزارش جداگانه ای را می خوانید)

آقای کنی هر دو سه ماه یکبار، سری به لندن می زند و پس از یکی دو هفته به تهران باز می گردد.

واعظ طبسی

آیت الله واعظ طبسی در جمهوری اسلامی همان نقشی را برعهده دارد، که اسد الله اعلم و شوکت الملک اعلم در رژیم گذشته داشتند. شوکت الملک را حاکم خراسان، سلطان زعفران و شاه قاشات می شناختند و دروازه هر تماسی با انگلستان از مرزهای او شروع می شد. اسد الله اعلم نیز، با آنکه در تهران و در دربار شاه مستقر بود، هیچ تصمیمی درباره تولیت آستان قدس رضوی و ثروت عظیمی که در این تولیت خوابیده است، زعفران خراسان، تعیین استاندار برای خراسان و... بدون مشورت و تفاهم با او ممکن نبود. حرف و کلام اعلم، در دربار شاه، خواست و اراده انگلستان بود. کتاب خاطرات ارتشید فردوست، علیرغم همه سانسوری که در این بخش از آن شده، گویای این مناسبات در دربار شاه و پدرش رضا خان است. این مناسبات به گونه ای بود که در جریان اوج گیری تحولات انقلابی در سال ۵۶، محمد رضا شاه، همیشه از نبود اسد الله اعلم، در کنارش و بعنوان حرارت سنج سیاست انگلستان در دربار، افسوس می خورد!

آیت الله واعظ طبسی در جمهوری اسلامی در همان جایگاهی قرار گرفته است، که شوکت الملک اعلم و اسد الله اعلم قرار داشتند. پیرامون شبکه های نظامی-سیاسی او در جمهوری اسلامی حرف بسیار است، از جمله اینکه شیخ محمود حلبی، چند سال پیش از مرگ شبکه مافیائی حجتیه را تحویل او داده است. او را برگزیده رهبر در آستان قدس رضوی می نامند، اما در حقیقت امر، "رهبر" از سوی واعظ طبسی، کنی و احتمالاً یکی دو چهره تعیین کننده دیگر در جمهوری اسلامی، به این مقام برگمارده شده است، نه برعکس!

انواع توطئه‌هایی که برای انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی آن در جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شد و همچنان ادامه دارد، نه تنها اجازه قبول چنین امری را می‌دهد، بلکه بیش از آنها را نیز قابل پذیرش می‌سازد!

اهمیت ماجرای ربودن کوزیچکین و جنجال پیرامون این افسر بخش آتشه نظامی سفارت اتحاد شوروی، که از سوی مخالفان و دشمنان حزب توده ایران بی‌وقته دنبال می‌شود، نه در موقفیت اطلاعاتی وی در سفارت اتحاد شوروی، بلکه در نقشه حساب شده‌ایست که به کمک انگلستان و ایادی داخلی آن، برای فراهم ساختن زمینه‌یورش به حزب توده ایران تنظیم شد. جالب است که حتی در باصطلاح افشاگری‌های کوزیچکین و حتی اتهاماتی که در زیر شکنجه‌ای که بر دهان قربانیان شکنجه‌گاه‌ها گذاشتند، اشاره‌ای به رابطه حزب توده ایران با کوزیچکین نشده است. بدین ترتیب، او فقط نقش پروکاتور را توانست ایفاء کند و سازمان‌های جاسوسی انگلستان و ایادی داخلی آنها در ایران، توانستند وی را شناسایی کرده و با استفاده از ضعف‌های شخصیتی وی، او را مانند آدم‌ربانی‌های اخیر ربوده و یورش به حزب توده ایران را سازمان بدهند!

*** این وصیتنامه و تحلیل آن، در شماره ۷۶ راه توده منتشر شده است.

"حزب" فقط "موتلفه"!

امروز دیگر بر همگان آشکار است، که دارندگان بزرگترین حزب سراسری در جمهوری اسلامی، مانع جدی بازگشت احزاب به صحنه سیاسی ایران، برای حفظ موقعیت یگانه خویش هستند. این حزب سیاسی، همانا "موتلفه اسلامی" است که در پیوند تنگاتنگ با «جامعه روحانیت مبارز»، اهرم‌های امنیتی-قضائی-قانون گذاری را در اختیار گرفته و به کمک کمیسیون ماده ۱۰، هیات بررسی درخواست احزاب، بسیج گروه‌های آویاش، تعیین برنامه برای واحدهای امنیتی و جوسازی در مطبوعات وابسته به خویش بر سر راه هر نوع تشکیلی سنگ می‌اندازد. این درک عمومی را در سرمقاله شماره هشتم دیماه روزنامه «صبح امروز» (از روزنامه‌های تازه تاسیس طرفدار تحولات در ایران) بخوانیم:

«در جامعه ما، احزاب و حضور در احزاب سیاسی، تجربه خوشایندی از خود به جای نگذاشته است و در مقاطع مختلف تاریخ، گروه‌ها و احزاب سیاسی در شکل‌های مختلف سازمانی، سرنوشتی تلخ پیدا کرده‌اند، با این حال، نه هیچ‌گاه شرایط سیاسی-اجتماعی جامعه یکسان است، نه مردم بر یک اندیشه و دیدگاه و سلیقه باقی می‌مانند و نه رهبران و بنیانگذاران احزاب از یک سنخ و سرشت بوده و هستند. به همین دلیل است که گرایش به ایجاد احزاب و تمایل به حضور و مشارکت در احزاب سیاسی، امروزه در جامعه ما به شکل یک خواست و اراده عمومی در گروه‌های مختلف اجتماعی، به ویژه نسل جوان کشور درآمده است.

بیهوده نیست که جریان راست و بخش‌هایی از نیروهای درون حاکمیت که برای حفظ قدرت نه در برابر دشمنان خارجی، بلکه در مقابل گروه‌های رقیب و مشروع داخلی به صورت آشکار و پنهان بر نیروهای نظامی و شبه نظامی تکیه می‌کنند. این نیروها شکل‌گیری گروه‌ها و احزاب در جبهه چپ اسلامی را خطری برای قدرت و موجودیت خود ارزیابی می‌کنند.

پرسشی که در این میان مطرح است، مساله نحوه برخورد با شکل‌گیری این گونه احزاب و گروه‌هاست. اگر حاکمیت، بروز و ظهور احزاب سیاسی را که از پایگاه اجتماعی وسیعی برخوردارند بر نمی‌تابد و اعلام موجودیت یک حزب را حرکتی برای بدست گرفتن سایر پایگاه‌های قدرت ارزیابی می‌کند و آثار تهاجمی علیه قدرت و موجودیت خود می‌داند، آیا قاعده مبارزه سیاسی در شرایط دموکراتیک و قانونی را نمی‌پذیرد؟ و یا شیوه‌های دیگری را برای حفظ و کسب قدرت مجاز و مشروع می‌شمارد؟»

حاج حبیب الله عسکروالادی، که در تنگنای افشای دست‌های پشت پرده ترورها، کشتارها و جنایات اخیر و زیر ضربه رفتن بخشی از شبکه ترورها در وزارت اطلاعات و امنیت، خود را به آب و آتش زده تا موتلفه اسلامی را از زیر نورافکن‌ها بیرون بکشد، اعترافی را بر زبان رانده که ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین پرسش‌ها، افشاگر بزرگترین ارتباط‌های وی با سازمان‌های جاسوسی انگلستان است. عسکروالادی، البته نمی‌گوید به کجا سفر کرد و پرونده را از کی تحویل گرفت و به توصیه کدام سازمان جاسوسی، این پرونده را به بیت آیت الله خیسینی برد، اما با اشاراتی که به مسئله کوزیچکین، کارمند سفارت اتحاد شوروی در ایران و فرار او به انگلستان می‌کند، کاملاً مشخص است که این پرونده را انگلستان در اختیار وی گذاشته است. تا آنجا که مشخص شده، عسکروالادی در یک سفر سریع به پاکستان، پرونده‌ای را که به آن اشاره می‌کند، از رابطین انگلیسی دریافت کرده و به ایران باز می‌گردد. البته، فحوی سخنان عسکروالادی حکایت از آن دارد، که وی پیش از فرار "کوزیچکین" نیز در جریان رابطه‌های او بوده و ای بسا، نقش کلیدی را ایشان و دوستانشان در ربودن و سپس منتقل کردن کوزیچکین به انگلستان ایفاء کرده‌اند.*

دوست، دشمن، موافق و یا مخالف حزب توده ایران، پس از خواندن این اعترافات آقای عسکروالادی، حتی اگر بر زبان نیاورد، در دل خویش، از خود می‌پرسد:

«این چگونه مناسبات و اعتمادی بوده، که انگلستان و سازمان‌های جاسوسی این کشور، از میان تمام سران و دولتمردان جمهوری اسلامی، تنها به عسکر اولادی داشته‌اند؟

نه در بیت آیت الله خیسینی، نه در سازمان اطلاعات و امنیت کشور، نه در دستگاه دولتی، نه در سازمان اطلاعاتی سپاه پاسداران و نه در هیچ یک از این سازمان‌ها و مقامات و مسئول آنها، چرا هیچکس به اندازه وزیر برکنار شده "بازرگانی" در دولت میرحسین موسوی، یعنی "حبیب الله عسکروالادی" مورد اعتماد سازمان جاسوسی انگلستان، برای سپردن چنین پرونده‌ای به وی وجود نداشته است؟»

ما هم اعتقاد داریم سکوت خیانت است. بنابراین از آقای عسکروالادی باید انتظار داشت، که برای تن ندادن به خیانت، دهان بگشاید و بجای تکرار تئوری‌های رنگ باخته در جمهوری اسلامی، بگوید «یا کی، در کجا و بر اساس چه قرار و مباداری ملاقات کرده و پرونده تحویل گرفته است؟»

«چه نقشی در تهیه و اجرای طرح قتل عام زندانیان سیاسی، توطئه برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، خانه نشین ساختن میرحسین موسوی، تغییر قانون اساسی و صدها رویداد ضد انقلابی و ضد مردمی دیگر در جمهوری اسلامی داشته است؟»

«همه این مقدمه چینی‌ها و تئوری‌های باقی‌ها، که بلافاصله پس از اجلاس شورای مرکزی موتلفه اسلامی و مشورت قطعی با آیت الله کنی و آیت الله واعظ طبسی مطرح شده، برای یورش به طیف چپ مذهبی و نواندیشان مذهبی نیست که پیش تر و بنام وصیتنامه آسدا الله لاجوردی در نماز جمعه تهران قرأت و در نشریه "شما" منتشر شد؟»**

* **ربودن کوزیچکین**- برخی از دیپلمات‌های همکار "کوزیچکین" که همزمان با یورش به حزب توده ایران، از ایران اخراج شدند، بعدها فاش ساختند، که کوزیچکین عادت به شراب خواری مفرط داشته و در ماه‌های پیش از ناپدید شدن، با یک زن جوان ایرانی آشنا شده و رابطه برقرار کرده بود. او اغلب شب‌ها، برای ملاقات معشوقه‌اش از درب کوچک خیابان "چریل" سفارت اتحاد شوروی، ساختمان محل اقامت دیپلمات‌ها را ترک می‌کرده است. معشوقه کوزیچکین با اتومبیل در خیابان منتظر او بوده و وی را همراه خود می‌برده است. همین دیپلمات‌ها، که کوزیچکین را بعنوان یکی از هم دوره‌ای‌ها خود می‌شناخته و به خصلت شراب خواری و زن پرستی وی آشنا بوده‌اند، اعتقاد دارند، آشنائی کوزیچکین با زن جوان ایرانی یک دام بوده و سرانجام با کمک همین زن کوزیچکین را در آخرین شب ملاقات ربوده و به خارج از ایران منتقل کرده‌اند. از اعترافات عسکروالادی می‌توان چنین برداشت کرد که وی در جریان فرار و باصطلاح پناهندگی کوزیچکین بوده است. اعتماد حیرت انگیز انگلستان به عسکروالادی برای سپردن پرونده‌ای به وی که برای حزب توده ایران در انگلستان و با کمک کوزیچکین تهیه کرده بودند، تائیدی است بر نقش عسکروالادی و همراهانش در ماجرای ربودن کوزیچکین.

دو گروه "سیاسی" و "نظامی" جنایات را رهبری و اجرا می کنند!

از مهندس باهنر و مهندس انصاری، بعنوان دو بازوی سیاسی و نظامی تندروترین بخش جناح راست نام برده می شود.

در حالیکه شکاف در جناح راست قطعی بنظر می رسد، تندروترین بخش آن، بیش از پیش خود را به آب و آتش می زند و با انواع ماجراجویی های جنایتکارانه می کوشد موقعیت نظامی-سیاسی کنونی خود را حفظ کرده و آن را به مجموعه حاکمیت تحمیل کند!

تندروترین و خشن ترین بخش جناح راست، اغلب از میان افراد جدیدی تشکیل شده است، که طی چند سال اخیر به راست پیوسته اند. این جریان به دو شاخه تقسیم شده است: **نظامی و سیاسی**

سیاسی

رهبری جناح سیاسی را محمد جواد باهنر و حسن کامران، نماینده اصفهان در مجلس اسلامی در دست دارند. این هر دو تحصیل کرده انگلستان هستند. در انتخابات ریاست جمهوری، باهنر، مسئول دفتر تبلیغاتی ناطق نوری بود.

بسیاری از رویدادهای اخیر اصفهان، از جمله ضدیت با آیت الله منتظری و حمله به نماز جمعه های آیت الله طاهری تحت هدایت حسن کامران انجام می شود. حسن کامران در مرحله اول انتخابات مجلس پنجم با بی مهری شورای نگهبان و جناح راست روبرو شد و به مجلس راه نیافت، اما در انتخابات میان دوره ای، جناح راست براساس توافق که آشکار نیست، با او آشتی کرد و راهش را برای رفتن به مجلس پنجم گشود!

نظامی

رهبری جناح نظامی با مهندس انصاری است که در نشریه "شما"، ارگان موقت اسلامی، با همین امضا مقاله می نویسد. ظاهراً این نام مستعار است. او برخوردی لات منشانه دارد و بسیار بعید است تحصیل کرده باشد. به چاقو کش های حرفه ای بیشتر شباهت دارد تا به مهندس! او در جریان انتخابات دوم خرداد سر دسته گروه های حمله و تخریب بود.

مهندس انصاری نزدیک ترین رابطه را با آیت الله خزعلی دارد و با خانواده "شیخ خزعل" در اهواز نیز مرتبط است. با توجه به ارتباط های سنتی "شیخ خزعل" با انگلیس ها، بتدریج می توان دست های خارجی در ترورهای اخیر را که عالیرتبه ترین مقامات جمهوری اسلامی بر آن پافشاری می کنند، در این مناسبات جستجو کرد!!

به دو جریان نظامی و سیاسی تندروترین جناح راست، باید گروه بندی موجود در موسسه کیهان و همچنین مهدی نصیری، منتشر کننده نشریه جنجالی "صبح" و انصار حزب الله را نیز اضافه کرد. حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران با هر دو شاخه نظامی و سیاسی تندروترین گروه بندی جناح راست ارتباط دارد.

نقش احمد توکلی

همزمان با افشای خبر بازداشت جمعی از مقامات وزارت اطلاعات و امنیت باتهام دست داشتن در ترورها و کشتارهای اخیر، روزنامه "صبح امروز" در یک گزارش غافلگیر کننده، در تاریخ ۲۲ دیماه برای نخستین بار نام احمد توکلی را در خشونت های اخیر به میان کشید. "صبح امروز" در یک صفحه کامل، مصاحبه ای را منتشر کرد که ظاهراً با یکی از ضاربین عبداً الله نوری و دکتر مهاجرانی انجام شده بود، اما متن مصاحبه کاملاً آشکار می ساخت که این مصاحبه مبتنی بر تحقیقات از متهمین تهیه شده است. در این مصاحبه، از قول ضاربی که با او مصاحبه شده، عنوان می شود که "مسعود ده نمکی" و "حسین الله کرم" تحت هدایت دکتر احمد توکلی فعالیت می کنند. اتفاقاً، احمد توکلی نیز، مانند مهندس باهنر و مهندس کامران تحصیلات عالیه خود را در سال های اخیر در انگلستان گذراند!

توکلی پس از بازگشت از انگلستان به ایران، یک روزنامه را با کمک مالی مستقیم مهندس مصطفی میرسلیم، وزیر ارشاد وقت دایر کرد و با جسارت تمام، مصاحبه های تلفنی با مقامات وزارت خارجه امریکا و انگلستان و حتی مقامات کاخ سفید انجام داد. علیرغم این ابتکار و امکانات عظیم مالی و حمایت سیاسی که تا حد حمایت از تماس های تلفنی با کاخ سفید امریکا و منابع خبری وزارت خارجه انگلستان از احمد توکلی صورت گرفت، روزنامه "فردا" نتوانست تیراژی در جامعه بدست آورده و به حیات خود ادامه دهد. پایبندی او به ارتجاع مذهبی و شناخت بسیار منفی مردم از احمد توکلی، طی دوران فعالیت های سیاسی وی در جمهوری اسلامی، (بویژه طرح ضد کارگری وی برای تبدیل آن به قانون کار) هیچ نوع شانس برای او، جهت فعالیت های علنی سیاسی باقی نگذاشته است.

شلمچه

نشریه شلمچه را پس از بازداشت عوامل قتل ها در درون وزارت اطلاعات و امنیت و بدنبال اعترافات آنها بستند و بهانه ای که برای آن اعلام داشتند، کوچکتری ارتباطی با دلیل واقعی توقیف شلمچه ندارد. مقاله ای که آن را بهانه تعطیل شلمچه اعلام داشتند، حدود سه ماه پیش در این نشریه چاپ شده بود و آنگونه که اعلام داشته اند، توهینی به آیت الله خونی در آن صورت نگرفته است. این نشریه، که بوی خون از آن می آمد، در تاریخ مطبوعات ایران کم نظیر است و در نقشی که برعهده داشت، یعنی تخریب شخصیت، معرکه گیری، هو و چنگال، خشونت طلبی و راست روی زیر نقاب چپ نمائی نشریه ای موفق بود! فارسی آن نسبتاً روان تر و حرفه ای تر از دو روزنامه کیهان و رسالت بود و عنوان سازی و صفحه آرایی های آن نیز حرفه ای تر از برخی روزنامه های یومیه! با توجه به سواد اندک، فارسی آلوده به عربی و روانشناسی بسیار ضعیف گروه های موسوم به انصار حزب الله که آشنائی شان با پنجه بکس، چاقو و چماق بیشتر از قلم و مداد است، می توان حدس زد که چند روزنامه نویس و برخی توابع دست به قلم زنلن اوین که پیشتر در کیهان هوانی قلم می زدند، شلمچه را یاری می کردند. یگانه نشریاتی را که در تاریخ مطبوعات ایران می توان با شلمچه مقایسه کرد، همانا نشریات جنجالی دوران دوساله پیش از کودتای ۲۸ مرداد است، که اتفاقاً آنها نیز با اهدافی مشترک با اهداف شلمچه منتشر می شدند و پس از کودتای امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد و رسیدن مشترکندگان و اداره کنندگان پشت صحنه آنها به وکالت مجلس و نمایندگی مجلس سنای شاهنشاهی رسلان به پایان رسید. از جمله این افراد "میراشرفی" معروف در اصفهان بود. میراشرفی از یاران مظفریقائی بود و پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ یاران مظفریقائی در دستگاه حاکمیت جمهوری اسلامی (از جمله دکتر حسن آیت) تلاش زیاد کردند تا میراشرفی را از اعدام نجات دهند. این تلاش به نتیجه نرسید و میراشرفی، بعنوان یکی از عاملین داخلی کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر محمد مصدق به حکم حجت الاسلام "امید نجف آبادی" در اصفهان اعدام شد. بعدها، با قدرت یابی عوامل حجتیه و ارتجاع مذهبی-بازاری در جمهوری اسلامی، "امید نجف آبادی" دستگیر و اعدام شد. بهانه اعدام نجف آبادی، ارتباط با سید مهدی هاشمی و آیت الله منتظری اعلام شد، اما همگان در جمهوری اسلامی می دانند که اینها بهانه بود و حجتیه انتقام ترمد امید نجف آبادی و اعدام میراشرفی به حکم او را، سرانجام از وی گرفت. در تمام طول حیات حجتیه در ایران، میراشرفی یکی از همکاران و کمک کنندگان مالی و از جمله حامیان سیاسی حجتیه در دم و دستگاه حکومت شاه بود!

تاریخ ایران می گوید، همین مناسبات و انگیزه ها را اکنون نیز در نقش آفرینی های نشریاتی نظیر "شلمچه" باید جستجو کرد!

شلمچه در موسسه انتشاراتی کیهان و تحت نظارت یکی از بازجوها سابق زندان اوین بنام "حسن شایانفر" منتشر می شد و به همین دلیل از کیفیت چاپی بالائی برخوردار بود. پیرامون فعالیت های تروریستی و رهبری انصار حزب الله در موسسه انتشاراتی کیهان، اخیراً اطلاعاتی های افشاگرانه ای در این موسسه، توسط کارکنان این موسسه تهیه و دست به دست شده که حاوی مطالب جدید و قابل توجهی است. آنچه را که در ادامه و در رابطه با نقش گردانندگان کنونی موسسه انتشاراتی کیهان و روزنامه کیهان می خوانید، با استفاده از مطالب مندرج در این اطلاعاتیه ها تهیه شده است.

نقش مدیرمسئول و نماینده ولی فقیه در موسسه انتشاراتی کیهان، در مقابله با جنبش عمومی مردم ایران!

تیراژ روزنامه کیهان به زیر ۴۰ هزار شماره در روز رسیده است. تیراژی که اکنون خیلی از هفته نامه های تازه تاسیس دارند!

شایعات مربوط به سازماندهی مجدد تیم‌های ترور و خانه‌های تیمی، از سوی مقامات امنیتی و افرادی نظیر حسن شایانفر و حسین شریعتمداری و با استفاده از توابعین مجاهدین خلق به حقیقتی تکانه‌دهنده خواهد انجامید!

از جمله دلائل پافشاری جناح راست و ماجراجویی‌های گروه‌های فشار وابسته به آن برای جلوگیری از تغییر مدیریت در وزارت اطلاعات و امنیت، بیم و هراس از بر ملا شدن این واقعیت‌ها و از هم پاشیدن لایه‌های توطئه و ترور است!

مرتضی الویری در مصاحبه با "پیام هاجر" شماره سه شنبه ۲۴ آذر ماه

"کودتا" پایان حیات جمهوری اسلامی است!

متاسفانه تا آستانه انتخابات دوم خرداد، بدلیل برخی عملکردها و تنگ نظری‌ها و احیاناً ناصداقتی‌ها که بوسیله بعضی از دست اندرکاران نشان داده شد، یک نوع زدگی و گریز از حاکمیت پدید آمد. عکس العمل در برابر گریز از حاکمیت موقتی نشان داده شد که اکثریت قریب به اتفاق مسئولین از یک کاندیدا حمایت کردند، ولی مردم به آقای خاتمی رای دادند. برداشت من این است که اگر به مسائل مردم توجه نکنیم و خواسته‌های واقعی آنها را در نظر نگیریم، ممکن است این گریز از حاکمیت یا گریز از مسئولین نظام ابعاد بیشتر و وسیع‌تری پیدا بکند. مردم به انقلاب علاقمند هستند و همچنین علاقمند به نظامی که مبتنی بر آزادی و ارزش‌های اسلامی باشد. ولی اگر خدای نخواستہ احساس کنند که عملکردها غیر از آن چیزی است که می‌خواهند، طبیعتاً جهت‌گیری آنها تغییر خواهد کرد. امروز آقای خاتمی را به عنوان چهره‌ای در درون نظام که می‌تواند هم ارزش‌ها را حفظ کند و هم کشور را به طرف تعالی و رشد و توسعه پیش ببرد می‌شناسند. به همین دلیل به او رای دادند. لذا هر گونه کارشکنی بوسیله جناح‌هایی در درون نظام تنها به آقای خاتمی ضربه نمی‌زند بلکه به مجموعه باورهای که در درون نظام وجود دارد ضربه می‌زند. اینجاست که اگر این وضعیت ادامه پیدا کند و اعتماد مردم از آقای خاتمی سلب شود، به هر دلیلی، سلب این اعتماد موجب کسب اعتماد به سایر جناح‌های درونی نظام نخواهد شد، تنها آلترناتیوی که ممکن است به وقوع بپیوندد حضور جریان‌های ناخواسته و ذلت‌یک می‌باشد که مقبولیت پیدا بکنند و تمامی دست‌آورد‌های بدست آمده را مخصوصاً با توجه به فشارهایی که از خارج از کشور به ما وارد می‌شود از دست بدهیم. این امکان وجود دارد که فشارهای خارجی و فشارهای درونی جامعه دست به دست هم داده و جامعه را به یک اصطکاک کامل با چارچوب‌های تعیین شده نظام برساند.

اعتراضی که در دوم خرداد اتفاق افتاد به اعتقاد من به اصل نظام نبوده است. اعتراض به مسئولیتی بوده است که در نظام قرار دارند. به نظر من حتی کسانی که با آقای خاتمی مخالف هستند، ولی از دیدگاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به اصل نظام معتقدند، بایستی از آقای خاتمی حمایت و دفاع بکنند. علتش هم روشن است، اگر گزینه خاتمی با شکست روبه رو بشود گزینه دیگری وجود ندارد که بتواند جایگزین آن بشود و درعین حال متعلق به اسکلت و چارچوب نظام باشد. به عنوان مثال، یکی از اصول پذیرفته شده نظام، اصل ولایت فقیه است که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی تعریف شده است، با مسئولیت و شرح وظائف مشخص. من تصور نمی‌کنم که اگر تعریفی را که آقای خاتمی و طرفدارانش از ولایت فقیه و اختیارات و مقبولیت آن در سیستم ارائه می‌دهند با شکست مواجه شود، مردم به چارچوبی مانند چارچوبی که ولایت فقیه را فوق قانون اساسی دانسته و خودی هم برای آن قائل نیست و او را در مقابل هیچ مرجعی هم پاسخگو نمی‌داند، تن بدهند. چنین زمینه‌ای مطلقاً در جامعه دیده نمی‌شود. اگر برداشت و تلقی آقای خاتمی با شکست مواجه شود دیگر نیایستی منتظر این باشیم که در چارچوب نظام مجدداً (بقیه در ص ۹)

سقوط تیراژ کیهان، که حاصل نوعی تحریم عمومی مردم است، بسیاری از کارگران و کارکنان این موسسه را نگران آینده خود کرده است. به همین دلیل اعتراض‌ها در درون این موسسه، نسبت به خط مشی سیاسی کیهان که باعث سقوط تیراژ آن شده، بالا گرفته است. در آخرین جلسه‌ای که با حضور "حسین شریعتمداری"، نماینده ولی فقیه در موسسه کیهان تشکیل شده بود، یکی از کارگران از وی درباره دست داشتن در قتل‌های اخیر پرسید. شریعتمداری با اشاره به بیانیه ابوالحسن بنی صدر که اعلام کرده بود پدر حسین شریعتمداری یکی از عاملین قتل‌های اخیر بوده، با خنده و تمسخر گفت: «بله! پسو ۶ ساله ام را برای ترور فرستاده ام». او، بدین ترتیب از پاسخ صریح به دست داشتن خود و حسن شایانفر، مدیرمسئول کیهان در قتل‌های اخیر طفره رفت.

از طرف دیگر، روزنامه کیهان، بدلیل سقوط تیراژ، برای گرفتن آگهی به دردمر افتاده است. صفحه تسلیت و نیازمندیهای کیهان، که بصورت سنتی ستون فقرات اقتصادی این روزنامه بوده، خود به مرگ نزدیک می‌شود و بزودی پیام تسلیت آن باید در نشریات دیگر منتشر شود! اکنون این صفحات به زور حروف درشت و تیرهای بزرگ پر می‌شود، در حالیکه در گذشته، با ریزترین حروف تلاش می‌شد بیشترین آگهی‌ها در آن جای بگیرد، چنانکه آنرا با اشاره به پولی که همراه خود می‌آورد، خط‌های طلانی می‌نامیدند!

در جلسه‌ای که با حضور شریعتمداری تشکیل شده بود، تولید کنندگان آگهی زبان به شکایت گشودند که دیگر صاحبان آگهی به آنها سفارش آگهی نمی‌دهند، زیرا تیراژ کیهان در حال سقوط است. مسئولین و تولید کنندگان دو بخش آگهی‌های پول ساز، یعنی نیازمندی‌ها و تسلیت‌ها، همگی سقوط اقتصادی کیهان را قطعی ارزیابی کردند و تولید کنندگان آگهی‌ها حتی به شریعتمداری گفتند که بتدریج دنبال کار برای نشریات دیگر خواهند رفت. این نشریات دیگر که تولید کنندگان آگهی‌ها به آن اشاره کرده‌اند، روزنامه‌های تازه تأسیسی هستند که تیراژ آنها بسرعت رو به افزایش است، از جمله دو روزنامه "خرداد" و "صبح امروز"، که اکنون بیشترین تیراژ را در میان روزنامه‌های صبح و عصر تهران دارند.

علیرغم این وضع اقتصادی، بدستور حسین شریعتمداری، کیهان پاورقی جدیدی را علیه نویسندگان و اعضای کانون نویسندگان ایران شروع کرده است، که بیشتر و در اوج پرونده سازی برای روشنفکران ایران، در کیهان فرهنگی منتشر شده است. این مطلب را، به گفته برخی مطلعین، "حسن شایانفر" نوشته و با امضای "دفتر پژوهش‌های کیهان" منتشر شده بود. چاپ دوباره این مطلب، بصورت پاورتی در کیهان، یکبار دیگر افکار عمومی خشمگین از قتل‌های اخیر را متوجه زمینه سازی‌های کیهان در سال‌های اخیر، برای این قتل‌ها کرده است. در این مطلب، با نویسندگان و روشنفکران ایران به گونه‌ای برخورد شده که همه آنها مرتکبند و قتلشان واجب!

شایانفر کجاست؟

همزمان با این رویدادها در موسسه کیهان، مطابق اطلاعاتی که دست نویس شده‌ای که در گوشه و کنار این موسسه توزیع می‌شود، همزمان با دستگیری جمعی از مقامات وزارت اطلاعات، بدلیل دبت داشتن در قتل‌های اخیر و بسته شدن شلمچه، که در کیهان و زیر نظر "حسن شایانفر" منتشر می‌شد، "حسن شایانفر" برسر کار خویش در کیهان حاضر نمی‌شود و با احتمال بسیار، در ارتباط با قتل‌های اخیر تحت بازجویی قرار گرفته است. همچنین گفته می‌شود، در شب بازداشت ماموران وزارت اطلاعات و امنیت، تعدادی اتومبیل دولتی وارد موسسه کیهان شده و از داخل دفتر پژوهش‌های کیهان، مقدار قابل توجهی اسناد و مدارک را با خود برده‌اند. در این مرکز، برای بسیاری از روشنفکران و نویسندگان و روزنامه نویسان ایران پرونده‌های جداگانه تشکیل شده و با احتمال بسیار، لیست ۱۷۹ نفره ترورها با استفاده از مندرجات این پرونده‌ها تهیه شده است!

هنوز معلوم نیست این اسناد را هیات پیگیری قتل‌های اخیر با خود برده‌اند و یا حسن شایانفر خود، از بیم دست یافتن این هیات به این اسناد، آنها را نیمه شب به نقطه دیگری منتقل کرده است.

توابعین مجاهدین خلق

"حسن شایانفر" با نام "برادر معصومی" از بازجوهای زندان اوین در دهه ۶۰ بوده است و در همین دوران، "حسین شریعتمداری" نیز با نام مستعار "برادر حسینی"، مسئول اینتلوزیک و توابعین سازمان مجاهدین خلق داشته‌اند و وسیع‌ترین ارتباط را با زندانیان و بویژه توابعین سازمان مجاهدین خلق داشته‌اند و به همین دلیل اعتقاد وسیعی وجود دارد که در ترور اسدالله لاجوردی و علی رازینی و برخی دیگر از ترورها از همین توابعین و با هدایت حسن شایانفر استفاده شده است. اگر این اطلاعات از سوی هیات پیگیری قتل‌های اخیر تائید شود،

گزارش خبرنگاران "راه توده" از مراسم چهلم فروهرها و اجتماعی هنرمندان در مقابل ساختمان ریاست جمهوری

مردم از حکومت نمی ترسند! حکومت از اجتماع مردم وحشت دارد!

پنجشنبه دهم دیماه، دو مراسم جداگانه، در دو نقطه تهران برگزار شد. یکی گردهمایی مقابل دفتر ریاست جمهوری و در اعتراض به کشتارهای سیاسی اخیر در ایران و دیگری مراسم چهلم داریوش و پروانه فروهر در مسجد "فخرآباد"، واقع در دروازه شمیران تهران. به علت نزدیکی ساعات برگزاری این دو مراسم و تهیه گزارشی از هر دو آنها به کمک یکی از دوستان تقسیم کاری را بوجود آوردیم که گزارش آنها در زیر می خوانید:

گردهمایی جمعی از افراد و شخصیت های ملی-مذهبی کشور در مقابل دفتر ریاست جمهوری از حوالی ساعت ۱۲ آغاز شد. در این گردهمایی نمایندگان خانواده های مختاری و پورینه نیز شرکت داشتند. در ابتدا اطلاعیه ای به این مناسبت تهیه شده بود که قرائت شد و نسخه هایی از آن در میان حاضران توزیع شد، که نسخه ای از آنها را برایتان ارسال داشته ام. یک نسخه از این اطلاعیه به دفتر ریاست جمهوری تسلیم شد. در این ساعت ریاست جمهوری در دفتر کار خود نبود و به همین دلیل اطلاعیه مورد نظر به نماینده ایشان تسلیم شد.

مراسم چهلم داریوش و پروانه فروهر قرار بود در ساعت ۲ بعد از ظهر شروع شود. من از ساعت ۱۰ صبح در محل بودم. از حوالی پل چوبی تا حوالی میدان فردوسی اعلامیه های مربوط به مراسم و عکس های پروانه و داریوش فروهر در پیاده روها و خیابان ها و محلات اطراف به چشم می خورد. در دو طرف خیابان، جوان ها اعلامیه های مراسم را توزیع می کردند.

در مقابل در ورودی مسجد سید بزرگ گلی از جانب حزب ملت ایران قرار داشت. نسخه هایی از "سرود ای ایران" که چاپ شده بود، بین حاضران توزیع می شد. پیش از شروع مراسم، طرحی از پرچم ایران که با گل های میخک سفید و قرمز و سبز تزیین شده بود به داخل حیاط مسجد آورده شد. این طرح امضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران را داشت. در داخل مسجد و در بخش محراب مسجد سید گل دیگری وجود داشت که یکی از طرف رهبری حزب ملت ایران و دیگری از طرف هیات اجرایی حزب پان ایرانیست بود.

چند دقیقه پیش از شروع مراسم، از میان جمعیت، چند نفری خواستار صلوات برای سلامتی دکتر یدالله سجادی، از پیش کسوتان و بنیانگذاران نهضت آزادی ایران و از یاران قدیمی مهندس بازرگان شدند. از میان جمعیتی که صلوات می فرستادند، دکتر سجادی، پیر و خسته، با کمک عصا و یکی از همراهانش راه خود را به طرف صندلی که میان در ورودی برای او گذاشته بودند باز کرد و روی آن نشست. حدود ۱۵ دقیقه بعد، دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران و همچنین نمایندگان "دفتر تحکیم وحدت" وارد مسجد شدند. نمایندگان دفتر تحکیم وحدت، یک سبد گل گلابول سفید همراه داشتند که روی آن نوشته شده بود «تسلیم ما را بپذیرید». آنها که در مراسم گردهمایی در مقابل دفتر ریاست جمهوری شرکت کرده بودند، با اندکی تاخیر به مراسم چهلم فروهرها رسیدند.

برنامه با سخنرانی "بهرام نمازی" از یاران فروهر و از اعضای حزب ملت ایران آغاز شد. آقای نمازی سخنرانی خود را با شعری از شفیعی کدکنی، از کتاب آرزو بودن و سرودن وی آغاز کرد. او شعر را از روی نوشته چنین خواند:

آن عاشقان شوزه، که با شب نریستند
رفتند و شهر خفته ندانست که میستند
فریادشان توج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش نریستند
مرغان پر کشته توفان که روز مرگ
دریا و موج و سخره برایشان گریستند
می گفتی، ای عزیز! "سترون شده ست خاک"
اینگ ببین برابر چشم تو چیستند:
هر صبح و شب به غارت توفان روند و باز،
باز، آخرین شقایق این باغ نیستند.

نمازی در سخنان خود گفت: «ما عزادار قتل نفرت انگیز فروهرها، عزادار قتل فجیع نویسندگان، عزادار انسانیت، عزادار خلق آویز شدن آزادی، عزادار مصیبت عظمای دین، امنیت، اسلام و انقلاب هستیم. ملت ایران از این جنایات آسیب سخت خورده است.»

نمازی مسئولیت قتل فروهرها و هنرمندان را متوجه گروهی دانست که «به سبب مردم گریزی و بریدن از ملت، برای دست یابی به خواسته های خود بنا را بر خشونت نهاده است.»

نمازی، ضمن اشاره به مبارزات چندین دهه داریوش فروهر، گفت: «بی نظمی در اندیشه و سازمان را فروهر زهر کشنده هر مبارزی می دانست. به اخلاق مبارزاتی اعتقاد داشت و سازش ناپذیری با دشمن از ویژه گی های برجسته او بود.» جمعیت با فریاد "درود" این سخنان نمازی را تأیید می کرد.

نمازی گفت: «فروهر به حضور سازمانی و منسجم اعتقاد داشت و آنها را که فروهر را به قتل رساندند از چنین حضوری وحشت دارند.»

سخنران در ادامه، این نظر را که این جنایات از خارج و از طرف بیگانگان هدایت و اجرا می شود، رد کرد. او افزود: «اگر قتل های انجام شده توسط بیگانگان صورت گرفته و قاتلان از بیرون آمده و سرخشان به قدرت های بزرگ بند است، بنابراین باید نگران باشیم که مسئولان طراز اول مملکت را نیز قرار است با "کار" تکه تکه کنند.»

نمازی به چند دلیل مشخص و ساده، قتل فروهرها را کار گروه های جنایتکار در داخل حکومت ارزیابی کرد و گفت: «قاتلان برای نشان دادن اعتقادات مذهبی خود، صندلی فروهر را که جسد وی بر روی آن قرار داده شده بود، رو به قبله برگردانده بودند. آنها گردنبد عقیقی را که کلمات مذهبی روی آن حک شده بود با خود برده و تنها زنجیر آن را روی پیکر بی جان او انداخته بودند. اگر قاتلین از خارج آمده اند، چرا وسائل شخصی فروهر، در زمانی که خانه وی، پس از قتل، در اختیار نیروهای امنیتی و انتظامی بود، ناپدید شده است. من در همینجا و با صدای بلند اعلام می کنم که بخشی از سازمان های اطلاعاتی و امنیتی کشور را مسئول این جنایات می دانیم!» جمعیت در اینجا فریاد کشید: «صحیح است. صحیح است»

در این لحظه، جمعیت که هیجان زده شده بود، شعار "مرگ بر استبداد- زنده باد آزادی" را شروع کرد. همین شعار سپس در حیاط مسجد و بدنبال آن در کوچه جنب مسجد فخرآباد (فخرالاوله سابق) توسط زنانی که در این کوچه به شکلی انبوه اجتماع کرده بودند بلند شد. آرش فروهر برای آرام کردن جمعیت و جلوگیری از هیجانی که می توانست از کنترل خارج شود، از میان جمعیت بلند شد و با تکان دادن دو دست جمعیت را به سکوت و آرامش دعوت کرد.

نمازی سپس به قتل مختاری و پورینه اشاره کرد و توطئه علیه نویسندگان و هنرمندان را محکوم کرد. او گفت: «اهل قلم را دریابید که پاسدار فرهنگ سرزمین ما هستند.»

وی سپس از اعضای حزب ملت ایران خواست که انسجام خود را حفظ کنند و افزود که «هنوز آغاز راه است.»

توده ای ستیزی دیگر آب و نان نمی شود!

پس از سخنرانی آقای نمازی که به نمایندگی از سوی حزب ملت ایران سخنرانی کرد، وکیل فروهرها بنام امیرحسینی پشت میکرفن قرار گرفت و سخنان تفرقه افکنانه ای را عنوان کرد که بیشتر به مداحی سران حکومت می مانست، چنان که گوئی از این منبر، می خواهد برای تثبیت موقعیت خود در قوه قضائیه و رسیدن به نان و آب استفاده کند!

آقای امیرحسینی، که به دلیل سن و سالش معلوم نبود در سالهای دهه ۳۰ کجا بوده و چه می کرده است، در ابتدای سخنانش از "مبارزات فروهر

سرنوشت "پیروز دوانی" و همکار و همفکر او "رستمی"

در جریان مراسم چهلم داروش فروهر و همسرش، بارها ماجرایی ناپدید شدن "پیروز دوانی"، صاحب امتیاز موسسه انتشاراتی "پیروز" و قتل احتمالی وی در میان جمعیت مطرح شد. بسیاری برایین عقیده اند که او از اولین قربانیان موج جدید آدم ربائی ها و قتل ها بوده است. برای نخستین بار، در همین مراسم شنیدم، که یکی از همفکران و همکاران پیروزی دوانی، بنام "رستمی" که گویا در تهیه و انتشار بولتنی بنام اتحاد دمکراتیک با وی همکاری داشت، در همدان ربوده و به قتل رسیده است. بسیاری بر این نظر هستند که در موج جدید ربودن ها و کشتن ها، تعدادی نیز در شهرستان ها قربانی این توطئه شده اند، که هنوز نام، مشخصا و جزئیات قتل آنها بصورت روشن و کامل مشخص نیست. بعضی ها پیشنهاد می کردند که یک گروه تحقیق برای کسب اطلاع در این خصوص تشکیل شود.

(بقیه کودتا از ص ۷)

چهره ای تحت عنوان رئیس جمهور یا نمایندگانی تحت عنوان نمایندگان مجلس در مجلس حضور پیدا کنند.

کودتا

یک احتمال دیگر که ممکن است اتفاق بیافتد، برپائی یک شبه کودتا بوسیله نیروهای نظامی و حاکم کردن یک سیستم اجباری و الزامی در داخل جامعه می باشد. اگر چنین اتفاقی بیافتد، این اتفاق خود به خود به معنی نفی نظام می باشد، زیرا نظام جمهوری مبتنی بر آزادی و مشارکت مردم بوده و اگر این آزادی و مشارکت مردم را نفی بکنیم، خود به خود خود نظام را نفی کرده ایم. حتی اگر بوسیله نیروهای مدافع نظام و نیروهای انقلابی و بچه های حزب الهی هم تغییر شبه کودتائی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی رخ بدهد این حرکت در درون خودش نظام را نفی کرده است، زیرا جمهوریت را نفی کرده است.

کارشکنی

طرح دیگر اینست که بوسیله اغتشاش و ناامنی، بجای انجام یک کودتا، سعی کنند، نشان بدهند که دولت خاتمی از انجام وظائف اش ناتوان است، و نهایتا او را کنار بگذارند. بسیار خوب، ما بایستی بازی را مثل شطرنج ببینیم. بازی های بعدی چه می تواند باشد؟ اگر آنها بگویند ما می توانیم این کار را بکنیم، یعنی گزینه ای در درون نظام غیر از آقای خاتمی و وابسته به خودشان دارند، و یا اینکه بوسیله روی کار آوردن یک سیستم خفکان و دیکتاتوری بخواهند اینکار را انجام بدهند. من می خواهم بگویم که هر دوی اینها مثل یک کوچه بن بست است که منتهی می شود به یک مسیر بسته. در حالت اول اگر بخواهند خودشان حاکمیت را به دست بگیرند با توجه به زمینه هائی که در جامعه وجود دارد و شناخت و آگاهی که در جامعه هست و همچنین رای و نظری که مردم به صورت گسترده و وسیع در انتخابات دوم خرداد نشان دادند و حتی در انتخابات خبرگان، علیرغم تاکید و پیگیری های مسئولین نظام و حتی شخص آقای خاتمی در مورد حضور گسترده مردم در انتخابات، به نوعی تکرار کردند و اکثریت مردم در این انتخابات شرکت نکردند. به این ترتیب، موفقیت چنین طرحی امکان پذیر نیست و ایجاد چنین ناامنی هائی هرگز زمینه را برای حاکمیت جناح مقابل خاتمی در درون نظام هموار نمی کند. در این صورت نه خاتمی باقی می ماند و نه ناطق و نه جریان وابسته به این مجموعه.

علیه حزب توده ایران سخنرانی کرد و گفت: «زمانی که حزب توده و عوامل استالین بر همه چیز مسلط بودند، فروهر در برابر آنها ایستاد!»
امیرحسینی، که معلوم بود نه از جنبش دهه ۳۰ خبر دارد و نه اساسا اهل سیاست و مبارزه و این نوع مسائل بوده و هست، در پایان سخنرانی اش، همانند آخوندهای مراسم ختم دوران شاه گفت: «به فرموده رهبری، عاملین این جنایات خارجی هستند. چگونه یک ایرانی قیاد به انجام چنین جنایاتی است؟»

در پاسخ به سخنان امیرحسینی، که آشکارا معلوم بود، زبان گویای چه جناحی در جمهوری اسلامی است، بیش از یک سوم جمعیت، سالن مسجد را ترک کرده و به حیاط رفتند. وقتی دکتر یدالله سجادی و دکتر ابراهیم یزدی و همراهان آنها از میان جمعیت برخاسته و مسجد را ترک کردند، امیرحسینی تازه فهمید اوضاع پس است و به لکنت زبان افتاد. او سرانجام فهمید مسجیدی که برای چهلم فروهر برپا شده و اکثریت جمعیت حاضر در آن، خیلی پیش از او سیاسی اند و مسلط به اوضاع مملکت، سر و ته سخنرانی تحریک آمیزش را به هم آورد و با اشارات صریح و مکرری که صاحبان مراسم برای ترک منبر به او کردند، سرانجام میکرفن را رها کرد و آمد پائین!

سپس واعظ به منبر فراخوانده شد، که در پایان سخنرانی گرم و پرشورش، بدن پاره پاره فروهر را به بدن شهدای کربلا تشبیه کرد و در اوج هیجان غم آلود حاضران در مسجد که آشکار می گریستند، این شعر حافظ را خواند و از منبر پائین آمد: «بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید»

در پایان مراسم، "پرستو فروهر" پس از سخنانی پر شور از حاضران خواست تا شمع هائی را که دردست دارند روشن کرده و به طرف خانه فروهرها به حرکت درآیند. هنگام حرکت از مسجد به طرف بیرون، جمعیت شعارهای مختلفی را سر دادند. از میان این شعارها، شعار "آزادی، امنیت، این است شعار ملت" یکپارچه سر داده می شد. جمع زیادی نیز سرود آبی ایران را می خواند.

حمله به جمعیت

در خارج از مسجد، نیروهای انتظامی مسلسل به دست حضور داشتند و دقایقی از خروج جمعیت از مسجد نگذاشته بود که گروهی غیر نظامی به جمعیت حمله ور شد. هدف حمله کنندگان، در درجه اول کسانی بودند که سبدهای گل را حمل می کردند. جوان هائی که گل ها را حمل می کردند زیر مشت و لگد این گروه قرار گرفتند. بخشی از جمعیت به دفاع از جوانان گل بدست وارد صحنه شد. در این میان، یکی از جوان ها را به زور به داخل کوچه پشت مسجد کشیدند، تا به داخل یک اتومبیل انداخته و با خود ببرند. در این لحظه جمعیت با فریاد «فاشیست ها ول کنید!» مهاجمان را محاصره کردند و جوان توانست خود را از چنگ آنها خلاص کند. این حمله و گریز از مسجد نذرآباد تا انتهای خیابان هدایت که خانه فروهر در آن قرار داشت ادامه یافت. یگانه نقشی که نیروهای انتظامی در این میان ایفا می کردند دعوت مردم به پراکنده شدن بود. کاری که گروه اوپاش حمله کننده در عمل انجام می دادند، نیروهای انتظامی در بلند گو فریاد می کردند! تمام کوشش گروه های فشار و نیروهای انتظامی جلوگیری از به حرکت درآمدن مردم در خیابان و پیوستن مردم به آن بود. این هدف، آشکارتر از آن بود که کسی آن را کشف کند.

طرح حمله به جمعیت، از قبل تهیه و پیش بینی شده بود. نصب شعار "مرگ بر امریکا" در مقابل مسجد و استقرار گروه هفت نفره فیلیمبردار که در بالکن ساختمان آژانس مسافرتی مقابل مسجد و ماشین های آماده ربودن و انتقال ربوده شدگان در کوچه های اطراف، همگی حکایت از این امر داشت.
تا آنجا که من خود شاهد بودم، نیروهای انتظامی به مردم حمله نکردند، اما کاری هم برای دفاع از مردم در برابر اوپاش حمله کننده نکردند.

مطبوعات

از میان روزنامه های چاپ تهران، تنها روزنامه "خرداد" گزارشی نسبتا واقعی از این رویداد را به نقل از مشاهدات خبرنگار خودش منتشر کرد. بقیه روزنامه ها، تقریبا بصورت کلیشه ای در این باره خبری را به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی منتشر کردند.

از جمع خبرنگاران جراید، تنها خبرنگار روزنامه "خرداد" با دوربین عکاسی در داخل مسجد و در میان جمعیت حضور داشت و مردم نیز صمیمانه با او برخورد می کردند. بقیه خبرنگاران سوار بر یک وانت بار، در ضلع شرقی خیابان و در جهت خلاف حرکت جمعیت به سوی خانه فروهرها مستقر بودند و از فاصله چند صد متری و در پس ماموران انتظامی مسلح گزارش تهیه می کردند!

بنیادهایی که امور معیشتی و مشکلات معلولین جنگی، جانبازان، شاهدان، خانواده شهدا و اسرای جنگی به آنها واگذار شده، باید از جنگ ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری ایران خارج شده و بصورت نهادهای ملی شده، در اختیار دولت قرار گیرد. بسیج سپاه پاسداران نیز باید از شبکه "سازمان مساجد" که زیر سلطه ارتجاع مذهبی بازاری است خارج شده و شکل نظامی و قانونی به خود بگیرد! بدین ترتیب نخستین گام های جدی و عملی برای پایان بخشیدن به حیات نیروهای فشار و گروه بندی های مسلح برداشته شده و راه های رفتن به سوی جنگ خانگی بسته می شود.

نیروئی که باید به جبهه ضد ارتجاع پیوندد!

هر نوع بررسی موقعیت، توان و نقش نیروهای موسوم به "حزب الله" انصار حزب الله، انصار ولایت" و یا هر نام دیگری که بر آن بگذارند، باید در چارچوب امکانات جناح راست و جبهه ارتجاع بازار در میان این نیروها و یافتن راه های بیرون آوردن آنها از چنگال جبهه مذکور صورت گیرد. در غیر اینصورت، تحلیل ها و سیاست های نیروهای تحول طلب برای مقابله با جناح راست و نیروهای وابسته به آن به نتیجه مطلوب نخواهد رسید و این نیرو، نه تنها برای جناح راست بصورت فعال باقی خواهد ماند، بلکه ایجاد انشقاق در درون آن و پیوند زدن آن به جنبش عمومی مردم نیز ممکن نخواهد شد. این در حالی است، که براساس بسیاری از شواهد و قرائن، حداقل در عرصه عدالت اجتماعی- و مبارزه با غارتگری، این نیرو باید در کنار و حتی در متن جنبش عمومی کنونی مردم ایران قرار گیرد.

تمام شعارهای "چپ نمایانه" و "عوامفریبانه" سران ارتجاع و بازار اکنون برای نگهداشتن این نیرو درجبهه خویش، گسترش آن و کشاندن آن به سمت خشونت آمیزترین برخوردها با جنبش تحول طلبی و آزادیخواهی مردم ایران است. مخالفان تحولات، حتی بیمناک از ایجاد زلزله در این نیرو، در سوء استفاده از آن شتاب و عجله نیز دارند. خشونت ها و ماجراجویی های اخیر به همین دلیل است، چرا که جناح راست، زمان را به سود خود ارزیابی نمی کند! جنبش کنونی، که در بطن خود خواست های توده ای ترین اقشار و طبقات اجتماعی را در بر گرفته و عدالت اجتماعی را جستجو می کند، باید بتواند بخش عظیمی از نیروهای تحت هدایت جناح راست را به خود جلب کند. این نیرو باید بداند، که عدالت اجتماعی و آزادی، در کنار هم، دو تیغه آن قیچی هستند که می تواند مافیای مالی-سیاسی جمهوری اسلامی را، چون زائده ای از دامان ایران جدا کند!

باید تلاش کرد در این پیکار بزرگ سهم خود بر عهده گرفت، تا از سقوط ایران در دامان یک جنگ خانگی جلوگیری کرد.

ریشه های این نیرو را باید در درون نیروهای بسیج و بازگشتگان علیل و مجروح و اسیر جنگ با عراق جستجو کرد. البته در اینجا تنها صحبت از بدنه این ماجراست و نه سران و هدایت کنندگان آن. سرانی، که اگر نخبگانی در عرصه آدم کشی نباشند، برجستگی در زمینه ارتباط های بین المللی هستند و ثروت و مکنی که در جمهوری به هم رسانده اند در همین دو ارتباط نهفته است! (مراجعه کنید به مقاله ریشه های طبقاتی در همین شماره راه توده) جناح راست جمهوری اسلامی، که باید پذیرفت، تا مقطع انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، قریب ۷ میلیون رای در جمهوری اسلامی داشته است، می داند که علیرغم ابزارهای مهم اقتصادی و سیاسی و نهادهایی که رهبری و بودجه محرمانه آن ها را در اختیار دارد، قادر به گسترش پایگاه

خود در جامعه نیست. به همین دلیل با تصام قدرت و توان می کوشد، حداقل بخشی از این پایگاه ۷ میلیونی را برای خود حفظ کند. این جناح می کوشد با ایجاد رعب و وحشت نیروی جنبش عمومی مردم ایران را منفعیل سازد. یعنی خود فعال و مهاجم در صحنه باقی بماند و نیروی عظیم مقابل خود را که نمی تواند از درون آن برای خود نیرو کسب کند، خانه نشین سازد. توطئه ها، جنایات و جنجال هایی که در مطبوعات وابسته به ارتجاع بی وقفه ادامه دارد، همین هدف بزرگ را دنبال می کند. هدفی که باید از درون آن حکومتی "قلندر" و "رضاخانی" بیرون بیاید و مانند هر حکومت دیکتاتوری و کودتائی دیگر، پس از سرکوب عمومی جنبش و استقرار پایگاه های سیاسی-اقتصادی خویش و بسط مناسبات بین المللی، در اولین فرصت به قلع و قمع همین نیرو اقدام کند. این هدف و نقشه جبهه ارتجاع بازار را باید به میان نیروهائی برد، که امروز، بی جیره و مواجب و بی خبر از وابستگی های سران خود، در بدنه انصارحزب الله قرار گرفته اند و جاده صاف کن "حکومت قلندر" آینده شده اند.

بخشی از جانبازان، بازماندگان قربانیان جنگ، معلولین، بسیجی ها، نیروهای شاهد و حتی بدنه واحدهای سپاه پاسداران، در کنار ولگردان، اوباش و جنایتکارانی که مستقیماً به استخدام درآمده اند، آن ارتشی را برای مافیای مالی-سیاسی در جمهوری اسلامی تشکیل داده اند، که باید کوشید بدنه اش را از این سر جدا کرد!

عوارض جنگ ۸ ساله باعرق را، نه تنها در عرصه اقتصادی و سیاسی، بلکه در این عرصه ها نیز باید بررسی کرد. این امری است که نه تنها مهاجرین سیاسی از آن غفلت تاریخی کرده اند، بلکه سازمان های سیاسی داخل کشور نیز آنگونه که باید بدان نپرداخته اند. همین است، که امروز در میان انبوه روزنامه ها و نشریاتی که در ایران منتشر می شود، کمتر گزارشی از وضع زندگی این نیروها، تفریح، نحوه تفکر، میزان اطلاع آنها از وقایع، انتظاری که از دولت دارند، آینده ای را که برای خود می بینند، به چشم نمی خورد. برای پیوند زدن آن به جنبش عمومی مردم و از همه مهم تر، قطع وابستگی مالی آنها به بنیادهای مالی وابسته به جناح راست و قرار دادن همه آنها زیر پوشش دولت، کوششی در مطبوعات مشاهده نمی شود!

مخالفان تحولات در صدها شهرک معلولین و جانبازان برای خود لایه و کانال ارتباطی ساخته اند. راه های ارتباط بسیجی را بسته و به آنها اینگونه تلقین کرده اند، که این جنبش اگر پیروز شود شما را از نان خوردن خواهد انداخت و در به در و بیکار خواهید شد! همین تلقین ها را به افراد سپاه پاسداران کرده اند.

این غفلت در میان اپوزیسیون داخل و خارج کشور جمهوری اسلامی بیشتر نمایان است. هنوز این اپوزیسیون نمی خواهد بپذیرد که نیروی عظیمی از جوان ها و نوجوان ها، که حالا به سن و سال ۳۰ تا ۴۰ سال رسیده اند، خودشان را صاحب مملکت می دانند و معتقدند آنها از جنگ عراق درآورده اند. این اپوزیسیون اصلاً نمی خواهد به روی خودش بیاورد که نزدیک به نیم میلیون معلول، بی دست و پا، معلول شیمیائی در ایران وجود دارد، که هیچ آمیدی به آینده ندارد. اکثریت قریب به اتفاق آنها را حکومت در شهرک هایی جای داده که به دیوانه خانه ها و نوانخانه شبیه است. نه دارو دارند، نه چرخه که روی آن قادر به حرکت باشند و نه عصائی در زیر بغل. از همه جا رانده و سانه شده اند و از صبح تا شب در شهرک های سازمانی رادیو زیر گوششان است و به نوحه و روضه گوش می دهند و یا در مساجد شهرک به تبلیغات روحانیون تحت رهبری ارتجاع مذهبی گوش می دهند. دریچه چشم آنها را این روحانیون به روی جهانی باز می کنند که خود می خواهند و دستور دارند بکنند!

حالا باید از اپوزیسیون مهاجر سؤال کرد، که در تمام سالهائی که از پایان جنگ می گذرد، هرگز کارزاری را برای دارو، برای جمع کردن چرخ دستی در خارج از کشور و ارسال آن برای این معلولین سازمان داده شده است؟

در عرصه مبارزه سیاسی، هرگز این خواست بسیار مهم از سوی اپوزیسیون طرح شده است، که این قربانیان جنگ تحت سرپرستی مستقیم دولت در آینده و از نکبت و خفت زندگی از راه صدقه بازار بیرون بیایند؟

در تمام ۲۰ سال گذشته، اپوزیسیون بر اهمیت "ملی کردن بنیادهای مالی" و تسلط دولت بر آنها تاکید کرده است؟ آیا ارزیابی ها از کمیته امداد امام، تولیت آستان قدس، بنیاد مستضعفان، بنیاد ۱۵ خرداد، جشن عاطفه ها، جنبش خیرات و مبرات و انواع حقه بازی های دیگر بازار برای راه انداختن صنوق گدائی، با کمک همین قربانیان جنگ و تحمیل خفت و خاری به آنها، آنگونه بوده که باید باشد؟

اگر باید غفلتی ۱۰-۱۵ ساله را جبران کرد، کدام زمان مناسب تر از

امروز؟

است که همه اصطلاحات، نام‌ها، عنوان‌ها، عکس‌ها و خاطرات و اخبار، در تمام این نشریات بوی جنگ می‌دهد. هیچ کدام سخنی از آینده زندگی و معیشت بسیجی و معلوم و چابناز جنگی ندارند، همه بر طبل جنگ می‌کوبند. در نشریات چهار رنگی که برای این نیروها منتشر می‌شود، رنگ قرمز بیش از هر رنگ دیگری جلوه دارد!

این درحالی است، که پدرخوانده‌های این نیرو، در کیهان و رسالت و قدس به نوع دیگری جامعه را به سمت رنگ قرمز می‌برند!

عمق درد و نیاز این نیرو را، از میان انبوه نشریات، کتاب‌های ساده نوشته شده خاطرات، یادنامه‌ها، وصیتنامه‌های جانبازان شهدا، اخیراً از متن شعر بلندی از یک معلول جنگی استخراج کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید. این شعر که تقلیدی است ناشیانه و بسیار سطحی از یکی از شعرهای سهراب سپهری و متأثر از شعر تقسیم نان فروغ فرخزاد در یکی از شماره‌های نشریه "عاشوا" چاپ شده است. شعر بلند است و ما تنها قسمت هائمی از آن را که حکایت کاملی است از آن تفسیر و تحلیلی که ما از خواست‌ها و نیازهای این نیرو داریم، در زیر می‌آوریم تا ببینیم این نیرو از آن جنبش آزادیخواهی و عدالت طلبی مردم است و نباید آلت فعل ارتجاع و بازار شود:

در روزگار قحطی وجدان

امروز می‌خواهم شاعری باشم
با شمشیر وجدان در دست

گریستن

نخستین قطعه کودکانه من بود

و فکر

تنها همبازی آن روزهایم

با پدری که دلش می‌خواست

یک ریال را بین دو برادر به عدالت قسمت کند.

ما با یک سمور برقی متملن شدیم

و هیچ کس به ریش داران بی‌ریشه

نگفت:

بالای چشمتان ابروست!

جنگ که تمام شد

عمروچان فرانک هم از فرانسه برگشت

باز همان آش بود و همان کاسه

و بستنی‌های هفت رنگ ایتالیائی

کفاره این همه غفلتمان بود

بیا به فکر تمدن باشیم

وقتی تابوت شهید نمی‌آید!

تا حاج آقا همچنان چلوکباب سلطانی کوفت کند

تا قلیان بکشد و به تسبیح شاه مقصودش بنازد

و با تلفن زمیسن معامله کند

تا در اداره‌ها حق و حساب بگیرند

راستی چرا بعضی

از سادگی انقلاب سوء استفاده می‌کنند؟

همسایه بغلی ما شخص شریفی ست

با هشتصد متر بنا

به دنیا اعتقاد ندارد

او در پاک کردن حساب مردم، مهارتی خاص دارد

و از ولاضالین همه ایراد می‌گیرد

هر وقت جنگ جدی می‌شد

به جبهه می‌رفت و یک تفرار آب پرتقال تگری می‌خورد

برای بنیاد نبوت صلوات می‌فرستد

بگذار حاجی آقا برای امام حسین بوقلمون بکشد

و مرغ کوبنی برایش واژه خنده داری باشد

بگذار صغری سر بچه‌هایش را با سیراب و شیردان گرم کند

زینب همچنان بیه آب کند

مادر سه شهید دق کند

امام خون دل بخورد

حلیمه به خاک سیاه بپشیند

و حاجی آقا صیغه چهارم را بخواند

خدایا! به ما اسلام ناب آمریکائی عطا کن!

این در حالی است که ارتجاع مذهبی و سرمایه داری دلال و بازاری، که عامل به خاک سیاه نشاندن این چند صد هزار جوان ایران است، با در اختیار داشتن بنیادهای یاد شده، نظارت بر شهرک‌ها و مساجد محلی، وصل کردن رشته ارتباط این جوانان به شبکه‌های مافیائی خود، آنها را چون اسیری در اختیار دارد. به این اسارت باید خاتمه داد!

کسانی که مراسم برپا ساخته ارتجاع مذهبی در سالروز تصرف سفارت امریکا را امسال دیدند و مراسم تظاهرات سازمان یافته از سوی سازمان تبلیغات اسلامی تحت سرپرستی آیت الله جنتی را در مقابل سفارت آلمان را بدنبال صدور حکم دادگاه میکونوس شاهد بودند، مهر تأیید بر این توصیه حزب توده ایران می‌زنند، که معتقد است باید دست ارتجاع و بازار را از دامان این بخش از نیروهای مذهبی کوتاه ساخت.

در هر دو این مراسم و پیروژه در صحنه‌سازی‌های مقابل سفارت آلمان، خیل بزرگی از معلولین جنگ را بدون چوب زیر بغل و یا چرخ معلولین "ویلچر" به خیابان فردوسی منتقل کرده و روی زمین رها کرده بودند. این معلولین ساعت‌ها روی زمین مانده بودند و سازمان دهندگان مراسم آنها را به شهرک‌های خود باز نمی‌گرداندند، تا باصطلاح نشان دهند آنها تحصن کرده‌اند.

نظیر همین صحنه‌ها، بارها و بارها هنگام تشییع قربانیان جنگ که هنوز اجسادشان به تهران منتقل می‌شود و یا در پایان هر مراسم نماز جمعه، با سازماندهی ارتجاع مذهبی تکرار می‌شود.

وضع در بسیج سپاه پاسداران نیز به همین گونه است. نمایندگان ریز و درشت ولی فقیه در این نیرو، امام جمعه‌های وابسته به شبکه اتمه جمعه‌ها و حجتیه و مؤتلفه اسلامی، از میان این نیرو، ساده‌ترین، محتاج‌ترین، بی‌سوادترین و قشری‌ترین بخش آن را شناسائی و سازماندهی کرده‌است. مغن متفکر این قشر، امثال آ الله کرم و ده نمکی‌اند، که با انواع شهید نمائی، خرافاتی را در پوشش خشونت، قسرت مذهبی و شعارهای عوامفریبانه و چپ نمایانه به مغز این جوانان رسوخ می‌دهند. شعارهائی از نوع "غارتگر بیت المال اعدام باید گردد"، "مبارزه با ثروت‌های بادآورده"، "مرگ بر لیبرال غارتگر" و انواع این نوع شعارها، در حقیقت یا سوء استفاده از دردمندی، انواع محرومیت‌های معیشتی و زیستی، نفرت آنها از تفاوت فاحش طبقاتی در جامعه و... سر داده شده و این نیرو را در صف غارتگران و در جهت دفاع از غارتگران بسیج می‌کنند!

این نیرو نمی‌داند، ریشه غارتگری کجاست؟ غارتگر کیست؟ حشش را از چه کسی باید بگیرد؟ راه چاره چیست؟

ارتجاع و بازار، فعلاً توانسته‌است از نفرت و کینه آنها نسبت به فقر و محرومیت و اختلاف فاحش طبقاتی در جامعه ایران، به سود خود بهره بگیرد. حتی در توطئه تقویت بسیج در دانشگاه‌ها، بمنظور مقابله با جنبش دانشجویی نیز، با عوامفریبی کمک به بسیجی‌ها و دفاع از جنگ زدگان و نیروهای از جبهه بازگشته وارد صحنه شده‌اند. یقین باید داشت، که همین نیروی جبهه دیده را، اگر غفلت شود، در جبهه شهری و علیه جنبش مردم به صحنه خواهند آورد. گفته می‌شود ۱۵۰ هزار نفر از میان آنها دستچین و سازماندهی شده‌اند. آنها را در هسته‌های ۵ تا ۱۰ نفره و بصورت زنجیره‌ای سازمان داده‌اند، برایشان فرمانده نظامی تعیین کرده‌اند و شبکه توزیع سریع سلاح بین آنها را بوجود آورده‌اند. به این سازماندهی، خانه‌های تیمی را هم باید اضافه کرد، تا دانست فاجعه چگونه در حال تکامل است. خانه‌هائی که استفاده از آنها با آدم ریائی‌ها و قتل‌های اخیر آغاز شد.

برپایه این اطلاعات و نگرانی‌هاست، که با تمام نیرو باید کوشید بنیادهای مالی از زیر سلطه ارتجاع مذهبی-بازاری بیرون کشیده شده و در اختیار دولت قرار گیرد. وزارت کار و امور اجتماعی سرپرستی همه کسانی را که به نوعی از جنگ صدمه دیده‌اند در اختیار بگیرد. بسیج از زیر سلطه شبکه مساجد، که عمداً در اختیار ارتجاع مذهبی و سازمان امور مساجد که تحت سلطه حجتیه است خارج شود. این نخستین یورش اساسی و ریشه‌ای به امکانات توطئه گران و مخالفان تحولات در ایران است. سنگ بنائی که می‌توان سنگ‌های دیگر را بتدریج بر آن استوار ساخت.

این طعمه را باید از دهان هر کس که برای بلعیدن آن دام افکنده‌است دور کرد.

بپذیریم که برای کنترل و سازماندهی این نیرو، از هر سو نقشه کشیده می‌شود. ابتدا با راه انداختن تشریم "پیام دانشجوی بسیجی" تصور می‌کردند به این هدف خواهند رسید، سپس با انصار حزب الله وارد میدان شدند و نشریاتی نظیر شلمچه، نماز و لثارات را راه انداختند، اکنون انصار ولایت و فدائیان اسلام ناب محمدی را سازمان داده‌اند. در کنار همه اینها، فرمانده سابق سپاه پاسداران نیز با نشریه ای بنام "عاشورا" و به امید تشکیل حزبی از جوانان (لابد) بسیجی‌ها و همین جوان‌های از جنگ بازگشته وارد میدان شده‌است. جالب

آذربایجان!

نیم نگاهی به آنچه پشت سر مانده است!

نداده بود، تا مردم از آن با خبر شوند، به مطبوعات راه یافت. آذربایجان در زمره نقاطی از ایران بود که بلافاصله پس از سقوط رضاخان، در چند شهر بزرگ آن - بویژه در تبریز - انواع نشریات سیاسی انتشار یافتند. حضور ارتش سرخ در منطقه، ورود نشریات آذربایجان شوروی به داخل آذربایجان ایران، صحنه مطبوعاتی را در آذربایجان بسیار متفاوت تر و متنوع تر از دیگر نقاط ایران کرد. روزنامه "شاهین"، که دوره اول آن را نظام دیکتاتوری متوقف ساخته بود، بلافاصله پس از فرار رضا شاه از ایران و سقوط دیکتاتوری دربار او، در نخستین دوره دوم انتشار، سرمقاله ای دارد که آینه ایست برای هر نظام دیکتاتوری تا حقیقت تلخ فردای پس از سقوط خود را در آن بنگرد. بخشی از این سرمقاله در زیر می آید:

روزنامه شاهین، دوره دوم، بلافاصله پس از سقوط رضا شاه، در تبریز انتشار خود را شروع کرد. این روزنامه به مدیریت حبیب الله آقا زاده از دهم مهرماه ۱۳۲۰ منتشر شد. آقا زاده در سرمقاله روزنامه اش دوره رضا خانی را چنین نوشت:

«سلام به تو ای فرشته آزادی، تعظیم به تو ای حریت، سجده به تو ای قانون، درود به تو ای عدالت، تف به تو ای استبداد، نفرین به تو ای خودکامگی، لعنت به تو ای دوره سیاه، ویران شو ای قصر سعدآباد، از هم بگسلی ای تشکیلاتی که در مدت بیست سال جز ضدیت با قانون اساسی، خفه کردن آزادی، پایمال نمودن حق و عدالت، پر کردن زندان ها از آزاد مردان، یغما بردن هست و نیست مردم، بستن و شکستن زبان ها و قلم ها هزاران هزار سیه کاری های دیگر کاری نکردی، نفرین بر تو ای دشمن انسانیت که پس از بیست سال خود خواهی و خودکامگی و خونخواری اینک که به کیفر سیه کاری های خود رسیده و رفتی، جز یک مملکت ویران و یک کشور مملو از فساد اخلاق، یک جامعه رشوه دهنده و رشوه گیرنده و یک مردم تهی دست، یک ملت هستی بریاد رفته و یک توده مالاریانی و انیونی و الکلی، یک دواپر بر از دزدی باقی نگذاشتی. برو ای رسوا کننده نام نابغه ها که آه ۱۸ میلیون زن و مرد بیگناه برقه راه توست.»

دیدار آیت الله شریعتمداری با شاه

[راه توده: ارتجاع مذهبی، همیشه در پیوند با دیکتاتوری دربارها بوده است و اصولاً نظام شاهنشاهی را به هر نظام دیگری ترجیح می داده و می دهد. هم اکنون نیز، تلاش این ارتجاع برای احیای نظام سلطنتی با همان اختیارات متمرکز، اما تحت عنوان "ولایت مطلقه" در واقع تلاشی است برای احیای نظام دیکتاتوری-سلطنتی. طبعاً، روحانیون متعلق به ارتجاع متعدد دربارها، در برابر روحانیونی قرار داشته اند که در برابر استبداد قد علم کرده اند. یک سر این طیف در آذربایجان به امثال آیت الله شریعتمداری باز می گردد و سر دیگر آن به امثال شیخ محمد خیابانی!]

ارتجاع مذهبی علیرغم تمام احترامی که حکومت فرقه دمکرات آذربایجان برای باورهای مذهبی مردم قائل بود و در ادامه، گوشه ای از آن را بعنوان نگرش زنده یاد پیشه وری می خوانید، پیوسته با این حکومت - علیرغم همه واقع بینی های حکومت در برابر باورهای مذهبی مردم و احترام به شعائر مذهبی آنان - تا لحظه سقوط و قتل عامی که ارتش شاهنشاهی در آذربایجان سازمان داد، خصومت ورزید. این خصومت پیوسته، نشان داد که مسئله ارتجاع مذهبی، اسلام و باورهای مذهبی مردم نیست، مسئله بر سر منافع، بر سر املاک و ققی، پول خمس و ذکات و سهم امام است، که طبعاً در یک حکومت مردمی، به سود منافع عمومی محدود شده و در اختیار دولت قرار می گیرد. پس از سقوط حکومت خودمختار، قتل عام هولناک مردم توسط ارتش شاهنشاهی، اوباشی تحت حمایت آن و گروه های جنایت پیشه وابسته به خوانین بزرگ، شاه وارد تبریز شد و علماً به دیدار شتافتند. شرح این دیدار را در زیر بخوانیم]

در مسافرت شاه به آذربایجان، علمای طراز اول در مسجد جامع شهر تبریز با شاه دیدار کردند. آیت الله سید کاظم شریعتمداری و دیگر روحانیون تبریز به حضور شاه رسیدند. آیت الله شریعتمداری طلاب دینی را سربازان دین به شاه معرفی کرد و از وی تقاضا نمود که طلاب از خدمت سربازی معاف شوند، شاه در پاسخ، طلاب را افسران دین لقب داد و با درخواست ایشان موافقت کرد و از آن به بعد طلبه ها از خدمت سربازی معاف شدند.

در میان انبوه کتب و نشریاتی که طی سال های اخیر در ایران منتشر شده، گاه اسناد، مدارک، شواهد و ارزیابی هائی یافت می شود، که در نوع خود کم نظیر است. این امر بویژه در ارتباط با رویدادهای تاریخ معاصر ایران جالب توجه تر است. خوشبختانه، برخی از این کتاب ها و نشریات در خارج از کشور نیز یافت می شود. از آن جمله است، دو کتاب گزارش گونه ای که در ارتباط با "آذربایجان" در آخرین سال های سلطنت قاجاریه، سقوط حکومت خودکامه رضا شاه، ورود نیروهای متفقین به ایران، پافشاری حکومت مرکزی و مجلس شورای ملی در عدم قبول خواست و اراده مردم آذربایجان، برای خودمختاری داخلی، تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ایران، یورش ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و جنایاتی که در این منطقه انجام داد و خودکامگی استandarان نظامی شاه در آذربایجان، تا آستانه انقلاب سال ۵۷.

یکی از این دو کتاب "ناگفته های وقایع آذربایجان" نام دارد و دیگری "تبریز از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی". نویسنده و جمع آوری کننده اسناد و شواهد، یکی از روزنامه نویسان قدیمی ایران، بنام "حمید ملازاده" است، که سال ها سرپرست موسسه انتشاراتی "بیهان" در آذربایجان بوده است. کتاب "ناگفته های وقایع آذربایجان" تقریباً بصورت مطلق، به سیر رویدادهای منجر به تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و سپس سقوط این حکومت در آذربایجان اختصاص دارد و کتاب دوم، عمدتاً شرحی است از مجموعه وقایع شهریور ۲۰ تا انقلاب ۵۷.

پس از درهم پاشی اتحاد شوروی نویسنده کتاب، که خود در جوانی شاهد حکومت یکساله فرقه دمکرات آذربایجان بوده و پس از یورش ارتش شاهنشاهی به آذربایجان یکسال را در زندان بسر برده، امکان می یابد به آنسوی مرز دو آذربایجان رفته و طی گفتگو با شاهدان سالمند حوادث آن سال های دور، به گوشه هائی از حقایق پنهان راه یابد. در واقع اعتبار دو جلد کتابی که وی نوشته نیز، وابسته به همین گفتگو با شاهدان عینی حوادث (از جمله، ابراهیم نوروزف، خبرنگاران نظامی و افسر سیاهی اتحاد شوروی که با پیشقراولان ارتش سرخ در سوم شهریور ۱۳۲۰ وارد خاک ایران شد) است؛ در عین حال که مشاهدات و اطلاعات او پیرامون نفوذ روز افزون نظامیان آلمان هیتلری در آذربایجان و تجربیات روزنامه نگاری خود وی نیز، گاه جالب است.

آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته هائی است از دو کتاب مورد بحث، که به اقتضای مقابله با دروغ پراکنی ها، شایعه سازی ها و منشوش جلوه دادن های حوادث تاریخی آذربایجان انتخاب شده است. توضیحات "راه توده" در مقدمه هر قسمت، بصورت جداگانه و داخل نیم دایره آمده است.

از همکاری و هدایت یکی از یاران آذربایجانی "راه توده"، که این دو کتاب را همراه با فیش برداری های خود، در اختیار ما قرار داده تا از آن استفاده کنیم، سپاسگزاریم. دست ایشان و همه یاران کاروان توده ای را می فشاریم.

شکست، دستی که زبان می بوید!

[راه توده: سرنیزه رضاخانی که از پشت گردن مردم ایران و آزادیخواهان برداشته شد، انبوهی از نشریات، نه فقط در تهران، که در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران منتشر شدند. آنچه را حکومت دیکتاتوری اجازه انتشار

وحشت از شخصیت پرستی!

[پیرامون تمایل و یا نقشه حکومت خود مختار آذربایجان، برای جدایی از ایران و وصل شدن به آذربایجان اتحاد شوروی، بسیار گفته و نوشته و تبلیغ شده است. مستندات تاریخی با این برداشت از حکومت خود مختار آذربایجان همخوانی ندارد. به نمونه هایی در این مورد توجه کنیم]

در یکی از شماره های روزنامه "آذربایجان"، ارگان فرقه، از پیشه وری عکس ملوری که اطراف آن را پرچم های ایران پوشانده بود چاپ شده بود. پیشه وری بلافاصله دستور داد روزنامه ها از چاپخانه توزیع نشود و در این باره گفته بود من نه رئیس جمهور آذربایجان هستم و نه رهبر جمهوری های محلی ایران.

واقع بینی های پیشه وری و باورهای مذهبی مردم!

رحلت آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید شیعیان جهان با به قدرت رسیدن دمکرات ها در آذربایجان مقارن بود. مردم تبریز در تجلیل از مقام دینی و مذهبی آن مرجع بزرگ عالم تشیع سنگ تمام گذاشتند. تعطیل عمومی در شهر به درازا کشید. به پیشه وری اطلاع دادند که دانشگاه را تعطیل نکرده اند. از دکتر جهانشاهلو، رئیس وقت دانشگاه و استاد درس سوسیولوژی توضیح خواست. وی در پاسخ گفته بود یکی از اهداف ما مبارزه با کهنه پرستی است، دلیلی ندارد درب دانشگاه را ببندیم!

پیشه وری در جواب می گوید، مگر شما نمی دانید ما در جامعه مذهبی زندگی می کنیم؟ مگر نمی دانید رهبر و پیشوای مذهبی این مردم بلرود حیات گفته است؟ دانشگاه را فوری تعطیل کنید. چند روز بعد، در یکی از جلسات کمیته مرکزی از پیشه وری در این باره توضیح خواستند. او گفته بود، اگر مقتضیات اجازه می داد من شخصا در پیشاپیش دستجات عزادار حرکت می کردم، با دستجات عزادار همگام شدن مسئله ای نیست، مهم این است که دسته را چه کسی پیش می راند. بنر طبیعت نفسی توان فرمان داد، مگر از راه فرمانبرداری از آن!

مردم و روحانیون

[روحانیت شیعه، همیشه در خیزش های اجتماعی-سیاسی ایران نقش داشته است. گاه مثبت و گاه منفی. گاه در کنار مردم و گاه در برابر مردم! مردم ایران، بر مبنای شناختی که از طیف روحانیون داشته اند، بر سر هر بزرگه اجتماعی عده ای از آنها را در صف خود پذیرفته و عده ای را طرد کرده اند. استبداد درباری نیز، پیوسته روحانیون را همینگونه دسته بندی کرده و با آنها مناسبات داشته است. اگر تمایل و خواست عمومی نبود، سر آیت الله صاحب نامی بنام "شیخ فضل الله نوری" که در برابر آزادی ایستاده بود، بر سر دار نمی رفت، همچنان که اگر خواست دربار سلطنتی نبود، "تقه الاسلام"، روحانی آزادخواه بوسه بر طناب دار نمی زد!

بنابراین، آنها که در انقلاب ۵۷ و پس از تاسیس جمهوری اسلامی، تصور کرده اند حزب توده ایران بدنبال روحانیون افتاده و از آن خنده دارتر، این حربه تبلیغاتی که حزب توده ایران روحانیون را به قدرت رساند، در حقیقت ناآگاهی خود را از تاریخ معاصر ایران و شناخت محدودشان از جنبش های اجتماعی ایران به نمایش می گذارند. حتی در جمهوری اسلامی کنونی نیز، امروز صفوف روحانیون بسیار شفاف تر از ابتدای پیروزی انقلاب از هم جدا شده: جمعی در برابر مردم، و جمعی در کنار مردم! در آینده نیز سیر رویدادهای ایران، نشانه های دیگری از این شناخت اجتماعی حزب توده ایران را نشان خواهد داد.

روحانیت شیعه دارای ظرفیت ها، ریشه ها، پیوندها و باورهای سیاسی-اجتماعی است، و این یکی از دلائل جدی حضور آن در هر جنبش اجتماعی مردم ایران است. مردم ایران، هر زمان که امکان و فرصتی برای انتخاب و اعتماد داشته اند، بی تفاوت به مکتب و یا مذهب بودن افراد، بر اساس شناختی که از آزادیخواهی و تمکین پذیری شخصیت های محلی از اراده ملی داشته اند، به آنها رای داده اند. از جمله این بزرگه ها، انتخابات مجلس هفدهم است، که بسیاری از روحانیون در سراسر ایران، به دلیل رویگردانی از استبداد درباری و همخوانی با جنبش ملی انتخاب شده و به مجلس راه یافتند. این رویداد، در آذربایجان بسیار چشمگیر بود، که در زیر می خوانید.]

در دوره هفدهم بر اثر بوجود آمدن جو مساعد برای مداخله مردم در انتخابات، دولت مصدق با تغییر قسمتی از سیستم اخذ رای در تبریز و حومه از

تقلب انتخاباتی جلوگیری کرد. در نتیجه مردم تبریز توانستند شش تین از کاندیداهای جبهه ملی را به شرح زیر به مجلس بفرستند: آیت الله انگلیسی، آیت الله میلانی، آیت الله حاج سید مرتضی شبستری، سید جواد خلخالی، علی اصغر مدرس و دکتر ملکی.

ناگفته های وقایع آذربایجان، انتشار ۱۳۷۶
در ۵ هزار نسخه

چهارشنبه هفتم آذر احمد بیات استاندار جدید حکومت مرکزی وارد تبریز شد. روز ۱۶ آذر مذاکرات بین بیات و بزرگان فرقه دمکرات آذربایجان، از جمله پیشه وری شروع شد.

در این مذاکرات بیات پس از مطالعه اعلامیه فرقه دمکرات پرسید که مقصود از این مختاریت چیست؟ انسان از این کلمه وحشت می کند. خوست یک چیز دیگری به جای آن گذاشته شود. پیشه وری ضمن توضیح کلمه "مختاریت ملی"، مثال هایی که برای روشن شدن موضوع از نحوه حکومت سوئیس و کشورهای متحده آمریکا آورد. بیات پرسید: می خواهید مختاریت شما در چه حدود باشد؟ پیشه وری جواب داد: به هیچ وجه ما در صدد تجزیه کشور نیستیم. می خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و رعایت قوانین عمومی و عادلانه در کارهای داخلی خود مختار باشیم. پول ما همان پول رایج ایران است و به مجلس شورای ملی نماینده خواهیم فرستاد.

بی ریا

برای خدا حافظی نزد دوستان تبریزی رفتم. با محمد بی ریا در سال ۱۹۴۱ آشنا شدم. در آن زمان در اداره بلدیه تبریز کار می کرد و طبع شعر زیبایی داشت. بعدها ترقی نمود و دبیر اتحادیه کارگران آذربایجان شد و به نمایندگی از طرف کارگران ایران به فرانسه و باکو رفت. بی ریا سخنران کم نظیری بود. با هیجان نطق می کرد و در حکومت فرقه وزارت معارف به او سپرده شد و با دختر محترمی از خانواده های تبریز ازدواج کرد. اخلاقا موظف بسودم با وی خدا حافظی کنم. به منشی اش خودم را معرفی کردم. گفت: اجازه بدهید نمازش را تمام کند، بعد بروید. شنیده بودم بی ریا به نماز و روزه پایبند است.

قوام السلطنه

او زیرکانه بر علیه آزادیخواهان کشور توطئه چینی می کرد و دیدیم که اولین ضربه را به آذربایجان زد. او به عنوان مبارزه با آناشیزم و هرج و مرج به آزادی های نسبی یورش برد و به بهانه سرکوب شوروش قشقانی ها نیرو به جنوب فرستاد، ولی این نیرو از آذربایجان سر در آورد.

مقاومت و یا عقب نشینی؟

دکتر جاوید در خاطراتش می نویسد: در ۱۹ آذر ۱۳۲۵ در جلسه کمیته مرکزی فرقه دمکرات دو موضوع اساسی، یعنی مقاومت و یا ترک مقاومت در برابر ارتش شاه مطرح بود. اول اینکه در صورت لزوم نیروهای فرقه دمکرات در صورت شکست به جنگ های پارتیزانی مبادرت ورزند و به منظور حفاظت از خانواده هایشان آنها را به آن سوی مرز کوچ دهند و چون فرقه برای جنگ با ارتش شاه ساز و برگ نظامی کافی از جلسه هواپیما و تانک نداشت، ناگزیر پیشنهاد ترک مخاصمه مورد موافقت قرار می گیرد و دکتر جاوید و میرزا علی شبستری اجرای این تصمیم را بر عهده می گیرند و جعفر پیشه وری، صادق پادگان و غلام یحیی آذربایجان ایران را ترک می کنند. در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ کمیته اجرایی فرقه در یک جلسه فوق العاده جعفر پیشه وری را از مقام رهبری و صادق پادگان را از وظیفه معاونت فرقه برکنار و این مسئولیت به محمد بی ریا سپرده می شود و این در اثر مخالفت پیشه وری با تسلیم شدن بلاشرط به حکومت مرکزی بود.

منشاء طبقاتی جناح های سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی، که امروزه بالاترین و بی سابقه ترین حد تعارض یا یکدیگر رسیده اند، کدام است و چه ویژگی هائی دارد؟

- ۱- همه جناح های مبتنی بر منافع مستقیم اقتصادی و انباشت سرمایه، برای کسب قدرت در دولت به عنوان راهی برای تسلط بر انباشت سرمایه دولتی و بهره برداری از فرصت های آن تلاش می کنند.
- ۲- شماری از جناح ها -از جمله جناح و بخشی از دولت خاتمی- بر منافع مستقیم اقتصادی و انباشت سرمایه متکی نیستند.
- ۳- جناح هائی با اکثریت کارگری و دهقانی در صحنه صف آرائی ظاهر نیستند.
- ۴- جناح ها زمینه های قدیمی دارند، اما پس از پیروزی انقلاب و با قدرت یابی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، استخوان بندی آن تشکیل شد.
- ۵- خصوصی سازی، کاهش تمرکز دولتی، رقابت، آزاد سازی اقتصاد، اصلاحات ساختاری یا تعدیل ساختاری تا حد زیادی بر منافع ویژه استوار است.
- ۶- برخلاف تصور ظاهری، بخش های قابل توجهی از جناح های متضاد با یکدیگر، با هم شراکت مادی و اشتراک منافع اقتصادی دارند. به همین دلیل حد تعارض و هم سویی، در برابر جناح ها یا نیروهائی است که هر چند متشکل نیستند، اما خطر بالقوه به شمار می روند.
- ۷- جناح ها به شکل های مختلف با منابع عمومی و دولتی ارتباط دارند. سرمایه داری بوروکراتیک و کلاریکال و تکنوکراتیک و منافع مشترک با بخشی از مدیران دولتی، در میان جناح ها جدی است.

ردیابی

ردیابی منافع اقتصادی جناح ها، بر حسب تحولات پنج دوره مجلس شورای اسلامی می تواند مفید باشد.

در مجلس اول، همه امور تحت الشعاع برخورد با بقایای رژیم گذشته، استقرار موقعیت های تازه سیاسی و اقتصادی و مبارزه با جریان های رقیب بعد از انقلاب بود. به همین دلیل، شاید بتوان مجلس دوم را معیار دقیق ترین برای شکل گیری جناح ها، بر حسب دست یابی تصادفی به امکانات اقتصادی به حساب آورد. گرچه بدلیل جنگ ۸ ساله، فرصتی برای روشن شدن مرزهای در حال شکل گیری بین جناح ها دست نداد و این مرزبندی مبهم ماند.

در مجلس دوم، همسازی زیادی میان دولت میرحسین موسوی و ریاست مجلس وقت وجود داشت. این امر، شکل بندی قطعی جناح ها را از دیده پنهان می کرد. با این وصف، نشانه هائی از اختلاف بین دولت موسوی و نمایندگان بخش خصوصی، به ویژه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن (راه توده): که در اختیار سرمایه داری تجاری بود و علینقی خاموشی، یکی از رهبران موفقه اسلامی بر راس آن قرار داشت و دارد. به بیرون راه می یافت. در این دوران هاشمی رفسنجانی اهرم اصلی مجلس را در دست داشت و نقش زیادی را در هدایت امور جنگ و امور پشت جبهه و سیاست داخلی و خارجی ایفاء می کرد. در این موقعیت، در برابر او، حتی نقش نخست وزیر به عنوان نفر دوم اجرایی کشور کم رنگ می شد. در این دوران، نشانه چندان از این که ریاست جمهوری (علی خامنه ای) در شکل بندی ها به کدامین سو تعلق خاطر نشان می دهد در اختیار نبود.

دوستان و نزدیکان رئیس مجلس به سمت یک وحدت اعلام نشده حرکت می کردند، اما در جناح دولت و جناح بخش خصوصی سنتی نیز فعالیت ها برای خودبستگی ها ادامه داشت. در درون جامعه روحانیت مبارز، جناح بندی ها، بر حسب تمایل به شیوه و رویه و نیروهای اقتصادی در حال رشد و شکل گیری بود. هیات های موفقه اسلامی و انجمن حجیه، در برابر هواداران تبلیغات اسلامی، به رغم گرایش یکسان، در راستای نیروی سیاسی و مذهبی تعارض هائی داشتند. همچنین، جناح طرفدار کنترل و برنامه ی متمرکز دولتی، نمی توانست بر منبع اقتصادی مستقلی تکیه کند.

در پایان دوره دوم مجلس، جناح بندی ها بر بنیاد منافع اقتصادی خصوصی و اقتصاد سرمایه دولتی جدی شد. با این وصف، شمار زیادی از جریان های سیاسی، سنت و سو و گرایش ها و نیات واقعی خود را در چارچوب حرکت عمومی به نفع نظام پنهان می داشتند. چند جناح متکی به منابع اقتصادی که امروز شاخص هستند، در تقویت بنیه اقتصاد شخصی و پایه های اقتصادی جناحی فرصت را از دست ندادند.

جناح راست می کوشد با نفوذ در اعتصابات کارگری، خواست های کارگران برای عدالت و آزادی را در جهت مقابله با دولت خاتمی هدایت کند!

ریشه های طبقاتی نبردی که در ایران جریان دارد!

"فریبرز رئیس دانا"، کارشناس امور اقتصادی است. تفاوت او با بسیاری از صاحب نظران اقتصادی، که اکنون در مطبوعات داخل کشور دیدگاه های خود را مطرح می کنند آنست، که وی جنبه های سیاسی و اجتماعی مسائل اقتصادی ایران را نیز در نظر دارد و مهمتر، آنکه نگاه او به امور اقتصادی و اجتماعی، نگاهی است علمی.

اخیرا یکی از مقالات تحلیلی وی، که گفته می شود، در برخی مطبوعات داخل کشور نیز منتشر شده، از سوی علاقمندان این نوع تکرش به امور اقتصادی- اجتماعی ایران بصورت جزوه ای جداگانه تکثیر شده است. نسخه ای از این جزوه، برای "راه توده" نیز ارسال شده است. از این جزوه و مقاله مشروح فریبرز رئیس دانا، بخش مربوط به تحلیل امور اقتصادی- اجتماعی ایران آنرا، تلخیص و تنظیم کرده ایم که در زیر می خوانید. بخش دیگر مقاله رئیس دانا، مربوط به تفاوت بین "سرمایه داری دولتی- دولت سرمایه داری" و "اقتصاد دولتی" و موقعیت آن در جهان امروز است، که امیدواریم آنرا نیز در شماره های آینده راه توده منتشر کنیم. فشرده ای از این بخش مقاله فریبرز رئیس دانا را برای روشن ساختن بیشتر تحلیلی که وی از موقعیت سرمایه داری دولتی در جمهوری اسلامی دارد، بشکل مستقل و تحت عنوان "سرمایه داری دولتی- اقتصاد دولتی" آورده ایم.

آنچه که بتدریج و در طول جنگ و سپس با سرعت زیاد در طول دوران ۸ ساله دولت هاشمی رفسنجانی و اجرای برنامه "تبدیل اقتصادی" یا "تعدیل ساختاری" صندوق بین المللی پول، در جمهوری اسلامی روی داده است، رشد سریع و حیرت آور سرمایه داری دولتی، به مفهوم تبدیل دولتمردان به صاحبان سرمایه تجاری، سوداگر و صنعتی است، که اساسا با ماهیت مورد نظر قانون اساسی ایران، درباره بخش دولتی سرمایه، در کنار دو بخش تعاونی و خصوصی تفاوت دارد. آنچه که اکنون در جمهوری اسلامی بعنوان بخش دولتی سرمایه شناخته می شود، عمدتا متکی به طرح خصوصی سازی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است، که صاحبان قدرت سیاسی، با خرید ارزان و حراج گونه صنایع و بخش های دولتی اقتصاد کشور، در عین حفظ و تقویت قدرت سیاسی و حکومتی خویش، به صاحبان ثروت و سرمایه نیز تبدیل شده اند. بدین ترتیب است، که دفاع بخش عمده حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی، از موقعیت سیاسی خویش، در واقع دفاع از موقعیت اقتصادی و ثروت و سرمایه خویش است! سرمایه داری سوداگر و بازاری که خواهان اعمال شدیدترین اختناق مذهبی بر جامعه است و بسیاری از رهبران وابستگان حزب کارگزاران سازندگی دارای این ماهیت اقتصادی و سیاسی هستند. در طول این مقاله، آنچه در نیم دایره ها آمده، آنجا که نام "راه توده" را ندارد، توضیحات نویسنده است.

ادامه جنگ با عراق، به تقویت موقعیت سیاسی و پایگاه اقتصادی سرمایه داری تجاری ختم شد!

در انتخابات مجلس سوم، جناح وابسته به دولت میرحسین موسوی، در برابر طرح خواست‌های اقتصادی مبنی بر گسترش فعالیت خصوصی، در برابر سرمایه‌گذاری‌های دولتی (مشمول بر دو بخش طرفداران اقتصاد لیبرال و نه واقعاً رقابتی، و طرفداران اقتصاد انحصارستانی) قرار گرفت. این جناح، که به همفکران میرحسین موسوی شهرت داشت، معروف شد که از کنترل و نظارت بیش از حد دولتی و بسته نگه داشتن اقتصاد و جامعه حمایت می‌کند. این جناح به موفقیت‌های نسبتاً بالایی در مجلس، دولت و قوه قضائیه دست یافته بود، اما در واقع در برابر ریاست مجلس و ریاست جمهوری نیروی زیادی محسوب نمی‌شد و در مجلس نیز به گونه‌ای ائتلاف دست زده بود. تا پیش از پایان جنگ، همسویی در زمینه مسائل امنیتی، حذف دشمنان مشترک - دشمنان نظام - و مسائل جنگ زیاد بود. هاشمی رفسنجانی و همفکران وی در مجلس و در نهادهای سازمان‌های دولتی، دولت میرحسین موسوی و ریاست جمهوری وقت، به گونه‌ای با "توازن و بازیابی" اقتصاد، سیاست و جامعه را هدایت می‌کردند.

در چنین شرایطی، جناح بازار و سرمایه‌داری سوداگر سنتی، به اضافه بخشی از اصناف از یکسو، و بخشی از سرمایه‌داری بوروکراتیک در مشارکت با سرمایه‌داری تولیدی، فرصت‌های عالی برای تحکیم موقعیت اقتصادی به دست آوردند. محدودیت‌های جنگ فرصت‌های استثنایی برای جناح نخست، یعنی جناح بازار و سرمایه‌داری سوداگر سنتی پدید آورد، که در سایه قدرت سیاسی این جناح و برخورداری آن از نیروی شماری از افراد متنفذ تحقق یافت.

دستیابی به امکانات و فرصت‌های سرمایه‌گذاری دولتی و امتیازهای ویژه آن نیز، باز در سایه نیروی افراد متنفذ ممکن شد. دستیابی به امکانات و فرصت‌های سرمایه‌گذاری دولتی و امتیازهای ویژه آن نیز، در سایه نیروی افراد متنفذ سرمایه‌داری بوروکراتیک ممکن شد. زمین شهری و عواید ناشی از آن در اختیار هر دو جناح بود، ولی جناح دوم بیشتر از آن بهره برد.

جنگ در مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت و حدود ۱۰ ماه بعد رحلت امام خمینی پیش آمد. ریاست جمهوری به مقام رهبری برگزیده شد و هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری. پست نخست‌وزیری نیز حذف شد. ائتلاف نیم بند هواداران هاشمی رفسنجانی با جناح موسوم به چپ سنتی در مجلس، که از پیش بدلیل حرکت‌های رو به جلوی اقتصادی و سیاسی این هواداران هاشمی تضعیف شده بود، کمی پس از این وقایع فرو ریخت و بلافاصله ائتلاف با راست شروع شد. در حقیقت دلائل شکست ائتلاف اول، زمینه ائتلاف دوم بود.

در جناح چپ سنتی جریان‌های سیاسی متفاوتی وجود داشت: هم جریان آزادی خواه معتقد به کثرت و هم جریان سختگیر و متعصب و انعطاف ناپذیر که قادر به درک تحول در شرایط پس از جنگ نبود و نمی‌توانست از میان تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها یارگیری کند. این طیف و لایه اجتماعی، که بعدها به راست مدرن (کارگزاران) شهرت یافت، پس از رسیدن هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری توان خود را در اختیار وی گذاشت.

کارگران و کشاورزان کشور، در این تحول نیز به توانمندی سازمان یافته‌ای دست نیافتند. دور تازه‌ای از سرمایه‌داری دولتی در کنار سرمایه‌داری خصوصی با خصلت انحصاری ولی متعارض شروع شد.

به تدریج اقشار متوسط اجتماعی، یعنی کارمندان و کارشناسان، و نیز بخشی از اصناف و اعضای طبقه متوسط جدید نیز وارد در فعالیت‌های خدماتی و تجاری شدند. حتی جناح‌هایی از کارگران و زارعان رده‌های بالایی درآمد نیز جلب انعطاف‌پذیری‌های نسبی، شیوه مدیریتی باز پس از جنگ و شعارهای رونق اقتصادی شدند. اخذ وام‌های خارجی، سیاست دریافت عوارض برای تراکم ساختمان‌های شهری، سیاست‌های انبساطی و تورمی که همگی چند سال بعد آثار فشار خود را بر اقشار پائینی بروز دادند، در زمان خود هم به تقویت اقتصادی دولت و سرمایه‌داری دولتی و هم به ایجاد امید و تحرک در میان اقشار متوسط بالایی کمک کرد.

در مجموع و به خاطر رونق و انبساط و درآمد زائی و اشتغال زائی ناشی از سرمایه‌گذاری‌های عمرانی دولت و به خاطر سیاست‌های انبساطی و انگاری شماری از واحدهای دولتی، تقویت بازار بورس، کاهش ارزش پول ملی و تشویق صادرات از طریق تسهیلات صادراتی، هم جناح سرمایه‌داری متعادل به تولید و سرمایه‌داری زمین شهری و سرمایه‌داری بوروکراتیک و بخشی از سرمایه‌داری کلاریکال (متحدان سیاسی) سود بردند و هم مجموعه سرمایه‌داری سنتی، اصناف و بخش دیگری از سرمایه‌داری کلاریکال (متحدان سیاسی مقابل).

در انتخابات مجلس دوره چهارم، مردم و بورژوا جوانان، که از سخت‌گیری‌ها و افراط‌های زیر جناح چپ سنتی خسته شده بودند، بی‌اعتنا به چهره مثبت و توانائی درونی و برنامه‌های مترقی این جناح پای صندوق‌ها رفتند. این امر نه تنها به مخدوش شدن مرزها انجامید، بلکه موجب محبوبیت جناح آزادی خواه و عدالت خواه این جناح نیانجامید، بلکه موجب محبوبیت جناح سیاسی دولت جدید هاشمی رفسنجانی شد. این مرزهای مخدوش شده، چنان بود که حمایت جناح راست به رهبری ناطق نوری از دولت هاشمی رفسنجانی را مردم یک موهبت تلقی کردند. بدین ترتیب راه برای حرکت اقتصاد جدید لیبرالی - بی‌نقد و اعتراض جدی و با مساعدت کارشناسان و کارمندان فرصت طلب - باز شد. کمی بعد از این انتخابات و آشکار شدن نیت‌ها و عمل کردهای جناح راست، گوشتی آب سرد بر سر مردم ریخته شد.

رشد دوباره گرایش به "چپ"

وقتی اصطلاح "چپ" بار دیگر و به گونه‌ای مثبت در ذهن‌ها شکل گرفت که به واقع نیز آثار منفی سیاست اقتصادی لیبرال و حاصل ائتلاف جناح راست و راست میانه - یا همان کارگزاران - مدتی بعد - ظاهر شد و ضمناً جناح تندرو توانست دوری خود را از سیاست‌های خشک اندیش گذشته، از طریق موضع‌گیری‌های جدید سیاسی به اثبات برساند. این بار، این جناح راست و متحدان میانی بودند که با سخت‌گیری‌های بی‌جا و تعصب آلود و با مخالفت با گسترش آزادی‌ها و با عدم همکاری با نیروهای فکری متنوع، با تمرکز طلبی خود، به مرحله عدم درک و شناخت آرزوهای مردم رسیده و بتدریج مجبور شد در برابر جریان میانه (که حالا دیگر می‌توانیم آن را جناح کبارگرای - کارفرمائی بنامیم) رنگ ببازد.

جناح راست، بر پایه سرمایه‌داری بازاری و سرداگری و صنفی، از فرصت‌های سرمایه‌داری دولتی بی‌نصیب نماند، گرچه برای سهم بیشتر ادعاهای تازه‌ای را مطرح کرد.

در شرایطی که سیاست دولتی با سیاست‌های انبساطی، وام و لیبرالیزه کردن اقتصاد و صرفه جویی ناشی از پایان جنگ راه را برای انباشت سرمایه و ثروت در میان گروه‌هایی باز می‌کرد و گروه‌هایی به سمت رانت زمین شهری راه می‌یافتند، جناح راست نیز به موقعیت‌های خاص خود، ناشی از شرایط انحصاری تجارت خارجی و سوسپندهای پنهان و حتی بخشی از اراضی شهری حرکت می‌کرد. جناح مورد بحث در جریان جنگ از حیث اقتصادی به سودهای بالایی دست یافت. این در حالی بود که این الوقت‌های طمع و زودرنجی‌ها، که با احتکار مایحتاج و آذوقه‌ی مردم به نان و نوا و سود و حساب بانکی خارج دست یافتند، به قدرت و قدرتیچه یا اذنان آن تبدیل شدند.

بدیهی بود، تازمانی که تعادل اوضاع به زیان نسبی این جناح به هم نخورده بود و تا زمانی که وحشت ناشی از حرکت مطالبه جویانه و آزادیخواهانه اقشار مردم مستولی نشده بود، دو جناح مرکز و راست، خود را متحد طبیعی خویش بدانند. جناح کارگزار - کارفرما - یا جناح مسلط - با اتخاذ سیاست‌های تبدیل ساختاری و التهاب ابزارهای اقتصاد بورژوا - لیبرال، به رغم سود رسانی به جناح متحد خود، خود هر چه بیش‌تر بر منابع دولتی مسلط می‌شد و از شوی دیگر به دلیل ماهیت ترکیبی - اجتماعی خود، نمی‌توانست موج نارضایتی‌ها را آن چنان مهار کند که میل جناح راست سنتی بود. درعین حال، جناح کارفرما - کارگزار که کمی بعد "راست جدید" نامیده شد، به رغم نارضایتی و اعتراض‌های عمومی ناشی از سیاست‌های تعدیل ساختاری، به تمامی نمی‌توانست چنین سیاستی را پیش ببرد. زیرا از یک سو خود و رهبران مایه‌ی انحصارگرا داشتند و از سوی دیگر نارضایتی‌ها و اختلاف سطح‌ها در اقتصاد بروز کرده بود و از آن مهم‌تر، "راست سنتی" پشت به اتحاد، راه خود را جدا می‌کرد.

شکاف در ائتلاف راست

ظهور پدیده‌ای دو جنبه‌ای موجب شد که شکاف در ائتلاف راست جدید و راست سنتی تسریع شود. این پدیده، که در زیر توضیح داده خواهد شد، موجب شد تا درک و آگاهی مردم و نیروهای مستقل ارتقاء یافته و تلاش‌های درخواستی و مطالبه جویانه مبتنی بر نارضایتی‌ها بالا بگیرد: نیروهای مستقل، روحانیون مبارز - جز بخش خشک اندیش آن - جریان نسبتاً رادیکال مجاهدین انقلاب اسلامی و ملی گرای آزادیخواه، در عین حال که بر آگاهی خودشان از اوضاع و واقعیات می‌افزودند، به افزایش درجه آگاهی مردم نیز یاری رساندند. کارشناسان و روشنفکران آگاه و شجاع که خود را ملزم به حفظ

منافع ملی و توسعه اجتماعی می دانستند، به رغم فشارها و مشکلات به کار خود ادامه دادند و در آستانه مجلس پنجم شرایط اجتماعی را به سود خود یافتند.

اما، آن دوجنبه ای بودن این پدیده که در بالا به آن اشاره شد، کدام است: نخست این که دوره ی "مطلا" - نه دوره طلانی - که به یمن وام های خارجی و سیاست های اخذ عوارض و سیاست های تورمی به وجود آمده بود و منشاء سرمایه گذاری دولتی داشت، پایان یافت و بتدریج تعارض منافع آشکار جای رقابت مسالمت آمیز پنهان را گرفت. یکی از نمونه های بارز و اصلی این تعارض، رقابت تخصص آمیزی بود که بر سر تسلط بر اراضی شهری، که یک نوع تسلط شهرداری-دولتی بود درگرفت. جنبه دیگر این رقابت بسیار مهم، بر سر مهار مردم با بهره برداری از امواج ناراضانی مردم در جهت بقای خویش بود.

شماری از کارمندان دولت، پیمانکاران، طرف های قرارداد، تکنوکرات ها، کارکنان و مدیران بخش خصوصی توانسته بودند خود را به شبکه ارتباطی کارگزاران-کارفرمایی پیوند زده و به موقعیت های استثنائی دست یابند. نکته قابل توجه آنست که در همین جناح، خدمتگزاران صادق و کارشناسان علاقمند و توانا، بتدریج نیروهایشان را از دست دادند، زیرا در فضای تمرکز و قدرت یابی راه به روی اینان بسته ماند و آنها خود نیز علاقه به آن نشان ندادند. این نیروی قابل توجه، وابستگی خود را در **انتخابات مجلس پنجم** به کارگزاران، به عنوان آخرین امید نشان داد و در انتخابات ریاست جمهوری، با تمام نیرو، به سود محمد خاتمی به صحنه آمدند و به وی رای داد.

راست سنتی

در جناح راست سنتی، شبکه ای و سلسله مراتبی از بازرگانان و وابستگان بنیادها و نهادها و واحدهای اقتصادی غول پیکر مستقل و غیر خصوصی، به سودهای ناشی از سوسید پنهان، تجارت خارجی و داخلی و توزیع انحصاری دست یافتند. در عین حال، کاسبکاران جزء و فعالان کم پینه بخش های خدماتی، متوجه شدند که در رده های حتی کمی بالاتر، در سلسله مراتب کسب و کار جانی ندارند. اینان نیز به خیل ناراضیان پیوستند. وقتی منابع استقراری به پایان رسید و دوره پرداخت ها رسید و منابع دولتی به نفع گروه های انحصاری دو جناح محدود شد، دوره "مطلا" بسرعت به دوره ای زنگار بسته تبدیل شد و در چنین شرایطی بسیار طبیعی بود که قدرت های اقتصادی مسلط و دو جناح به محاصره جدی یا یکدیگر برخیزند. البته، باید در نظر داشت که هنوز وحدت منافع و سرمایه گذاری مشترک و آیشخور واحد آن چنان بود که از رسیدن تخاصم به یک ستیز تا به آخر جلوگیری کنند.

نخست میزان سودهای تجاری ناشی از صادرات و واردات کاهش یافت. صادرات ۴۸ میلیارد دلاری غیر نفتی در سال ۱۳۷۳ به ۳۰ یک در دلار، در سال های ۷۴-۷۵ و ۷۶ کاهش یافت. گریز از کابینه رفسنجانی تشدید شد.

غایب بزرگ در صحنه کنونی جامعه ایران، شکل های کارگری و دهقانی است، که هیچ جناحی در حاکمیت جمهوری اسلامی نسبت به آن تمایل نشان نمی دهد، حتی جناح های مترقی!

در فاصله ۱۳۶۹-۱۳۷۶، اعطای اجازه ساختمان های چند طبقه در فضاهای ارزشمند از حیث محیط زیست و رفاه شهری که به ایجاد رانت و سود سرشاری می انجامید، از سوی شهرداری ها حجم عظیمی از انباشت سرمایه ی آشکار و پنهان را در این رشته شکل داد. شهرداری های شهرهای بزرگ، به ویژه شهر تهران، برپایه ی دریافت گسترده ترین عوارض مستقیم و نامستقیم از مردم شهر و با فروش مجوز ساختمان سازی در اراضی گران قیمت و قابل ترقی درآمدهای کلان ایجاد کردند. بودجه شهرداری تهران از سیزده میلیارد تومان به حدود ۲۵۰ میلیارد تومان در سال ۱۳۷۵ افزایش یافت، که در سال های بعد، بدنبال تنش سیاسی بین دو جناح چیزی در حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد از آن (برای سال ۱۳۷۷ ویا تا ۴۰ درصد) کاسته شد. در کنار آن، البته انواع نفع سازی رفاهی و خدماتی شهری بالا رفت. سیاست به شدت شرکت گرایانه شهرداری

تهران که در برابر پول، همه چیز را قابل معامله می دانست، در راستای سیاست تعدیل ساختاری دولت هاشمی رفسنجانی طراحی شده بود و هم سیاست توسعه نسبی خدمات رفاهی در جهت جلب حمایت طبقه متوسط. به هر حال، بیلان و هزینه کار به نفع اکثریت مردم و زحمتکشان در نیامد. این بیلان در کنار شمار بسیاری دیگر از بیلان های دوره ۸ ساله ریاست جمهوری قبلی، موجب شد تا گرایش به ست جدا کردن حساب جناح کارگزار-کارفرما از خواست های متبیلور شده در انتخابات دوم خرداد جدی تر شود و رای دهندگان به تجربه های تازه تری از مشکلات اقتصادی و پی و بن های جناح میانی که نجات خود را در کوشش برای پیروزی ریاست جمهوری آقای خاتمی می دید دست یابند. سیاست اراضی شهر و توسعه شهری، سودهای زیادی را نصیب گروه ها و خانواده های محدود معین می کرد و این امر بدلیل ناآشنائی مردم به ریشه رابطه ها و جناح ها، می توانست به معنای قدرت یابی نسبی جناح رقیب راست افراطی شود. در این دوران عوارض دریافتی به وسیله شهرداری، از سوی بساز و بفروش ها، بردوش مردم عادل منتقل می گردید.

به هر حال، حتی در حوزه زمین شهری و سود ساختمان سازی نیز، هم جناح راست و هم بنیادهائی که بنا به سرشتشان متحد جناح راست بودند مشارکت داشتند و این نیز برای تخاصم، حد و مرزها و فرصت برخی توافق های پنهانی را فراهم می آورد.

سیاست اقتصادی راستگرای نو، از نوع تعدیل ساختاری نسخه ناکامل پیچیده بانک جهانی، به رغم آن که با سرمایه گذاری های دولتی در زیر ساخت ها همراه بود، اما با فشارها و تنگناهایی که در جامعه، اقتصاد و سطح زندگی مردم ایجاد می کرد خصومت ها و تعارض را دامن می زد. برنامه دوم توسعه کشور را باید در واقع برنامه ای شکست خورده تلقی کرد.

جامعه ما در چنین شرایطی رفت به **طرف انتخابات ریاست جمهوری**. جناح راست گرای افراطی- که در واقع از چند گروه در جبهه متولفه تشکیل می شد که در میان آن ها گروه های قدیمی تر و نوسازمان یافته و نیز شماری از سرمایه داران نهادهای غیر خصوصی جای داشتند، از حرکت جامعه به سوی آزادی بیان و آزادی مطبوعات و درخواست های سیاسی و تکثر پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ۲ خرداد به ستوه آمده، سپس خشمگین شدند. آنها می دانستند که این شعارها و حرکت ها، جامعه را به جانی می کشاند که امکان سیطره و سلطه اقتصادی و فرهنگی و سروری سیاسی برای "راست" را از بین می برد.

نیروی تازه نفسی که با شعارهای محمد خاتمی و در جهت توسعه سیاسی وارد میدان شده بود، از جناح های مذهبی رادیکال و طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی (شامل مجمع روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب اسلامی) طیف گسترده ای از کارمندان دولتی و خصوصی متعهد و کم درآمد، اصناف محروم، خرده بورژوازی روستائی، لایه های محدودی از طبقه کارگر و تا حدی دهقانان که حول خواسته های آزادی، اجرای قانون، عدالت، تثبیت اقتصادی، کاهش اختلاف سطح درآمد و موقعیت های سیاسی و چیز آن، به فرصت استثنائی نامزدی آقای خاتمی - که در چارچوب نظام و قانون اساسی، شعارها و برنامه های آشکارا متفاوت اعلام می داشت- عملاً دل بندند. کمی بعد گروه های آگاه شده و اعتماد به نفس یافته ای از مردم، به این حقیقت پی بردند که دل بستن به برنامه های گروه خط میانه-کارگزار- لزوماً نجات بخش نیست و می باید میان جناح های سیاسی تازه نفس مبتنی بر اراده مردم و زحمتکشان با نیروهای سیاسی وابسته به سرمایه- به رغم شعارهای ظاهری آزادی خواهانه- تفاوت قائل شوند.

نیروی تازه نفس، با طرح مباحثی چون جامعه مدنی، توسعه پایدار، قانونمندی و حاکمیت مردم موقعیت خود را متمایز کرد؛ اما هنوز تکلیف سرمایه داری دولتی، منابع عمومی، سیاست توزیع درآمد که با قدرت های اقتصادی در ارتباط می باشد معلوم نشده است. بدین ترتیب، بحث های خصوصی سازی اگر نتواند ماهیت خود را در چارچوب یک جامعه مدنی متکی به اراده مردم و در راستای رشد توأم با عدالت اجتماعی مشخص کند، نمی تواند جز تجربه های شکست خورده گذشته چیزی را به دست بدهد. در این صورت، سرمایه داری دولتی و سرمایه گذاری های دولتی، هر چند به خاطر تعارض های درونی و مسائل سیاسی نتوانند به ارتباط مستقیم و قوی اقتصادی با سرمایه های خارجی دست یابند، بهر حال مردم را از استثمار و اقتصاد را از فرایند توسعه وابسته رها نخواهد کرد.

الزام های زمان

در بخش خصوصی، هر چه از صنایع بزرگ به سمت صنایع کوچک می‌رویم، وابستگی به حرکت مردمی سال‌های اخیر بیش‌تر می‌شود. سرمایه‌گذاران کوچک و واحدهائی که زیر ۱۰ کارگر و کارکن دارند، به طور جدی خرد را در معرض آسیب و رقابت‌های کشنده بخش‌های انحصاری، بنه ویزه سرمایه‌داران سوداگر می‌بینند. منابع دولتی کمتر در اختیار آنان قرار می‌گیرد. آن‌ها به بازارهای داخلی و خارجی دسترسی چندانی ندارند.

رکود اقتصادی

اقتصاد ایران در ۲ سال اخیر، به دلیل مجموع سیاست‌ها و تعهدات سال‌های اقتصاد تعدیل ساختاری از یک سو و کاهش درآمد نفت از دیگر سو، با رکود جدی روبه‌رو می‌باشد. این رکود دامن شماری از صنایع بزرگ را نیز گرفته است. بعنوان نمونه، صنایع نساجی کشور با ۲۵ تا ۳۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند.

در حالیکه نقدینگی در اقتصاد کشور بسیار بالاست (حدود ۱۱۶۵۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۵) این نقدینگی بیشتر در دست جناح سوداگر و نهادهای غیر خصوصی و غیر دولتی مستقل متمرکز است. [راه‌توده: نظیر بنیادهای بزرگی مانند "بنیاد مستضعفان"، "تولیت آستانقدس رضوی"، "کمیته امداد امام" و...]

این در حالی است، که صنایع نساجی برای کارهای عادی خود دچار کمبود نقدینگی شده‌اند، ظرفیت‌های کل در صنایع شوینده، پلیمر و پلاستیک‌سازی و شماری چند از صنایع اصلی کشور نیز وضعی مشابه دارند. بخش ساختمان که به بین سیاست‌های شهرداری از رشد بی‌سابقه برخوردار شده بود، از اواخر سال ۱۳۷۵ به این سو رکودی را که ناشی از گرانی ساختمان در برابر پائین بودن توان متوسط خرید شهروندان است طی می‌کند. [راه‌توده: یورش به شهرداری تهران و زندان، شکنجه و محاکمه آنها، این رکود را در صنعت ساختمان سازی تشدید کرده است]

همه این بخش‌ها، با افت درآمد دولت، دچار بحران شده‌اند. چه بسا جناح راست با وعده رونق اقتصادی و ورود نقدینگی [راه‌توده: که در دست خودش متمرکز است و با کمک آن بحران را تشدید کرده] به بازار، بتواند طیف گسترده‌ای از صاحبان صنایع و فعالیت‌های تولیدی را به سمت خود بکشد، تا باصطلاح دسته جمعی از دست «این دولت بحران آفرین نجاست یابند!». نشانه‌هایی از نزدیک شدن بخش‌هایی از کارگزاران و صاحبان صنایع، به جناح‌هایی از "راست سنتی" در چرخش‌های سیاسی به چشم می‌خورد! [راه‌توده: مثلا در انتخابات مجلس خبرگان]

غایب بزرگ

در این کشاکش بزرگ حضور حداقل اشرار مردم، از جمله کارگران و دهقانان، به گونه‌ای متشکل به چشم نمی‌خورد - جدا از تنی چند از نمایندگان متعارف و رسمی شده کارگران که با موضع‌گیری‌هایی نسبتاً مترقی در جناح تازه پا گرفته در مقابل "راست سنتی" و "راست مدرن" مشارکت می‌کنند. [راه‌توده: تلاش برای تأسیس حزب کارگری از سوی چهره‌های مشخص این نمایندگان، از جمله ابوالقاسم سرحدی زاده، نماینده مجلس اسلامی در همین چارچوب است، که جبهه ارتجاع-بازار تاکنون و علیرغم همه فشاری که از سوی شوراهای کارگری و حتی بخشی از خانه کارگر وارد می‌آید، از تأسیس آن جلوگیری کرده است!]

وضعیت دهقانان طبقه متوسط ضعیف روستائی و شهری از این نیز بدتر است. [راه‌توده: یکی از انگیزه‌های دولت خاتمی برای برگزاری انتخابات شوراهای شهر و روستا، احتمالاً پایان بخشیدن به بی‌سازمانی این طبقات و انتشار شهری و روستائی است]

سرمایه‌داری دولتی نه در دوره جنگ و نه در دوره اصلاحات ساختاری [راه‌توده: برنامه "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی و صندوق بین المللی پول] کاری به نفع تشکل و قدرت یابی نیروی کار انجام نداد. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تحت رهبری جناح راست - سوداگر و بازاری - و بخشی از صاحبان صنایع که اتحادیه کارفرمایی تشکیل داده‌اند، از نخستین سال‌های پس از انقلاب، کارگران را مسئول فقر و عقب ماندگی صنعتی و نرسیدن ایران به پای کشور "کره" معرفی کرده است. آنها، شمشیر را، به بهانه اصلاح "قانون کار" علیه کارگران از رو بستند. امری که اکنون دیگر برای همگان آشکار است. جناح تازه پا [راه‌توده: که مشتمل بر طرفداران نظرات محمد خاتمی است و احتمالاً حزب مشارکت اسلامی را بتوان تشکل آن دانست] که فقط بر بخشی از سرمایه‌های دولتی مسلط است و سرمایه‌های نهادهای و سوداگران و جناحی از

واقعیت این است که شماری از دگرگونی‌ها و اصلاحات سیاسی و اجتماعی را می‌باید ناشی از فشارهای درونی و بیرونی و حاصل گذر و خواست زمان به حساب آورد. چه بسا حتی اگر جناح راست سنتی نیز می‌توانست نامزد انتخاباتی خود را به پیروزی برساند، شماری از اصلاحات مهار شده را می‌پذیرفت. اما پیروزی محمد خاتمی در انتخابات، معنی دیگری یافت، گرچه این پیروزی را نمی‌توان نشانه باز شدن راه برای رشد و ارتقای بی‌وقفه توده‌های مردم، مستقل از فشارهای نیروهای فشار و گروه‌های نفوذ و منافع دانست و مدعی شد که جناحی مستقل و مبتنی بر آزادی مردم و اراده زحمتکشان شکل گرفته است.

وابستگی شدید جناح‌های اقتصادی به سرمایه‌داری دولتی موجب شد، که بدشانسی دولت خاتمی در کاهش درآمد نفت (سقوط از ۱۷ دلار هر بشکه به ۱۰ دلار هنگام نوشتن این مقاله) و کاهش ۵ تا ۶ میلیارد دلاری درآمد نفت - همراه با سقوط بهای قبلی صادرات غیر نفتی که خود صادر کنندگان در آن نقش داشتند - امکانات ویژه‌ای را در اختیار جناح راست سنتی قرار دهد. ببینیم جناح راست از این بحران چگونه به سود خود استفاده می‌کند:

اعتصابات کارگری

افت درآمد واقعی، بیکاری کارگری (بیکاری آشکار به حدود ۳ میلیون نفر در برابر ۱۳ میلیون شاغل رسیده است. در حالی که نرخ تورم از فاصله انتخاب آقای خاتمی تاکنون ۲۵ درصد بوده است)، افت درآمد واقعی کارمندان عادی، رکود نسبی فعالیت کسب و کار و بویژه در میان کاسبکاران جزء و نیز رکود و افت فعالیت تکنوکرات‌ها و صاحبان فعالیت‌های خدماتی خرد و ناراضی‌های پنهان و آشکار محدود تا بسیار گسترده‌ی ناشی از آن، به ویژه در میان کارگران و کاسبکاران جزء، مجموعه‌ای از مشکلات اقتصادی دولت کنونی است.

این مشکلات و ناراضی‌ها موجب شدند که نیروهای فکری و توده‌ای خاتمی دست کم تا این لحظه کمی متزلزل شوند. حتی کاسبکاران طبقه متوسط، مرفه و بالاتر نیز ابراز ناراضی‌های جدی می‌کنند.

رهبری سرمایه‌داری بزرگ صنفی و سوداگر [راه‌توده: که عمدتاً در جمعیت مؤلفه اسلامی و جمعیت‌های همسو با آن، نظیر انجمن اسلامی مهندسان، به رهبری مهندس "باهنر" انجمن اسلامی بازار، به رهبری حاج "سعید امانی"، انجمن اسلامی پزشکان، به رهبری دکتر "غفوری فرد" جمع‌اند] از این مشکلات بهره‌برداری می‌کند. جریان‌های راست، در کنار نفوذ اعتصاب شکن‌ها و عوامل شناسائی کننده، با حضور در شماری از اعتصاب‌های کارگری، می‌کوشند جهت این اعتصاب‌ها و درخواست‌های منطقی و همسو با آزادی خواهی و عدالت خواهی را به سمت تضعیف و سقوط دولت هدایت کنند. آنها می‌کوشند مانع شناخت ریشه‌های درد از سوی کارگران شوند.

جناح راست، در ادامه این بهره‌گیری از بحران اقتصادی کشور، می‌کوشد اذهان را از ریشه‌های بحران منحرف ساخته و علت این بحران را سیاست آزادی خواهی و توسعه سیاسی دولت خاتمی معرفی کند! جناحی که مرکب از همفکران و یاران خاتمی است، هنوز نتوانسته و یا نمی‌تواند از ابزارهای سیاسی "عدالت اجتماعی"، "آزادی توده‌ها" و شناساندن ریشه‌های درد یاری بگیرد.

از دید جناح انحصار طلبان [راه‌توده: ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری]، در چارچوب دولتی که فرصت‌های زیادی برای مخالفان و نقادان ناراضی از وضع فراهم آورده، تا فتنه‌انگیزی کنند، امنیت سرمایه‌گذاری فراهم نیست. بدین ترتیب، صاحبان سرمایه‌های تجاری و سوداگری می‌کوشند فضای مطلوبشان را بوجود آورند!

سرمایه‌داری تولیدی

می‌دانیم که سرمایه‌داری تولیدی در ایران، در طیف گسترده‌ای از اندازه فعالیت و حجم سرمایه قرار دارد. بخش‌های دولتی شامل صنایع پتروشیمی، نیروگاه، فولاد، خود رو سازی بیه جز صنایع نظامی - تا حدود زیادی در راستای سیاست‌های تعدیل ساختاری حرکت کرده است و هنوز نیز، به دلیل نفوذ مدیران هم سو با کارگزاران در این راستا می‌روند.

گرفته و سپس طرح عدم کفایت ریاست جمهوری بدلیل ناامن شدن جامعه و تشنج های جاری را به مجلس ببرند. آنها در قم با مقاومت روبرو شده و شکست خورده به تهران بازگشته اند.

این بیانیه، آن تحلیلی را تأیید کرد، که "راه توده" در اطلاعیه خود بنسبیت قتل سیاسی-حکومتی داریوش فروهر و پروانه فروهر ارائه داد و نوشت که هدف، برکناری محمد خاتمی و برقرار یک "حکومت قتل" و سرکوب راست. راه توده در صفحه اول و تحلیل مندرج در صفحات ۲۰ تا ۲۴ شماره ۷۸ (اول دیماه ۷۷) خود نیز این مسئله را بصورت مشروح تشریح و استدلال کرد و نوشت: "... آنها می کوشند با کشاندن جامعه به یک بن بست همه جانبه اقتصادی، سیاسی و امنیتی، اعلام حالت فو العاده و اعلام عدم کفایت "محمد خاتمی" برای اداره امور کشور، سکان کامل رهبری جمهوری اسلامی را، حتی با کشاندن نیروهای نظامی به خیابان ها در اختیار بگیرند." بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که به تاریخ ۲۳ دیماه در روزنامه های "خرداد" و "صبح امروز" با عنوان "هدف ترورها، یک شبه کودتا و عزل رئیس جمهور بود" منتشر شده آمده است: «ترورهای شوم اخیر را باید بخشی از یک سناریوی از پیش طراحی شده ارزیابی کرد. ایجاد چنین وضعیتی به ویژه با توجه به شرایط نامساعد و بحران زده اقتصادی کشور، می توانست به از هم گسیختگی امور و استیصال دولت و رئیس جمهوری در اداره کشور بیانجامد. در صورت اجرای موفقیت آمیز این مرحله، زمینه عزل رئیس جمهور و یا برکناری وی و در نتیجه یک شبه کودتا و حاکمیت استبداد فراهم می شد. تلاش برخی کسان برای جلب نظر و حمایت علمای قم از طرح عدم کفایت رئیس جمهوری در اداره امور کشور، در واقع پرده دوم سناریوی توطئه بود که خوشبختانه با هوشیاری علمای رؤف اندیش و شکست پرده اول این سناریو ناکام ماند.»

(پس از صدور این اطلاعیه، آیت الله جنتی، که همه جا از او بعنوان مذاکره کننده با مراجع برای بردن طرح عدم کفایت خاتمی به مجلس یاد می شود، با صدور اطلاعیه ای این نقش خود را تکذیب کرد! که خود همین تکذیب و عدم ذکر نام وی در اطلاعیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی خود به معنای آگاهی وی از نقشی است که در بیانیه به آن اشاره می شود و منظور ایشان می باشد!)

سرچشمه را با یک بیل خاک می شد گرفت!

دکتر محمد ملکی، استاد دانشگاه و اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب، نامه سرگشاده ای برای حجت الاسلام مهدی کروی نوشته و در آن برای نخستین بار فاش کرده است که یک هیأت از مجلس اسلامی، در سال ۶۰ از زندان اوین دیدار کرده و شاهد چنانیات اسدا الله لاجوردی بوده است. لاجوردی به این هیأت نیز حسابی پس نداده و بر کشتار و سرکوب زندانیان تأکید کرده است.

محمد ملکی می نویسد: «آقای کروی! بخاطر آورد زمستان سال ۶۰ را که جنابعالی به اتفاق آقایان شجونی و * و فهم کرمانی به نمایندگی از سوی مجلس شورای اسلامی مامور رسیدگی به وضع زندان اوین شده بودید. آن روز به یاد ماندنی را که صدها نفر زندانیان آموزشگاه را در حیاط زندان جمع نمودند و آقای اسدا الله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز در جواب آقای شجونی که پرسید آیا همه اینها که دستگیر و زندانی شده اند تروریست هستند گفت: «برای ما فرق نمی کند، اینها وابسته به یک جریان هستند، کسی که آدم کشته یا کسی که روزنامه خوانده یا صد تومان کمک مالی کرده جرمش یکسان است و همه مجرم و خیانتکارند.» و شما سخت متاثر و متعجب شدید.

آقای کروی! نمی دانم بعد از بازدید از زندان اوین شما چه گزارشی دادید، اما اگر آنچه آن روزها دیدید و شنیدید منعکس و پیگیری می کردید و مجلس اجازه آن چنان رفتار غیر انسانی و غیر اسلامی را با زندانیان نمی داد و بر اصل ۳۸ قانون اساسی که هر گونه شکنجه را منع کرده است، پائی می نشاندید و با چنین اعمال و رفتاری برخورد جدی می کردید، امروز پس از خلود ۱۶ سال، رفتار بازجوها و ماموران قضائی و انتظامی با شهرداران آنچنان نبوده که به قول شما قلب و روح هر انسانی را بیازارد و جمعی از نمایندگان مجلس را به گریه اندازد.

* حجت الاسلام شجونی از روحانیون مبارز دوران شاه بود که سال ها در زندان بسر برد. او بعد از انقلاب از شهر کرج نماینده مجلس اسلامی شد و اکنون به حاشیه رانده شده است.

تولیدکنندگان را رو در روی خود دارد، برای همسازی و همزمانی جدی با انتشار زحمتکش یا بی میل است یا بسیار محافظه کار.

دو مجلس پنجم، با آن که به راحتی در حدود یکصد نماینده مستقیمی از حوزه های انتخاباتی روستائی و کشاورزی حضور دارند، در عمل هیچ جناح مستقل دهقانی به چشم نمی خورد. کارگران توانستند فقط ۳ نماینده به مجلس بفرستند که تنها یکی از آنها [راه توده: ابوالقاسم سرحدی زاده] در طیف مترقی همسو با دیدگاه های محمد خاتمی به طور جدی شرکت می کند. روشنفکران و کارشناسان مستقل که از نیروهای سیاسی-ملی و ملی-مذهبی و نیروهای مردم گرا و چپ مستقل به شمار می آیند، از انتشار معروم و جناح آزادی خواه و ملی خاتمی حمایت می کنند. اما در چارچوب جامعه مدنی طراحی شده در فاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری محمد خاتمی، هیچ نشانی از به بازی گرفته شدنشان وجود ندارد. آنان به شدت نگران از دست دادن پایگاه های محدود و آسیب پذیر استقلال و آزادی خود هستند. آنان ارتباطی جدید و سازمان یافته با گستره ای قابل قبول از نیروهای مردمی ندارند. سرمایه داری دولتی، در جهت تقویت بنیه فرهنگی آنان به کار نمی افتد. اعضای کابینه امید بخش، از نظر ایشان، یکی پس از دیگری در معرض تهاجم سیاسی جناح مقابل در مجلس و قوه قضائیه قرار می گیرند و نیرویشان را از دست می دهند و یا از صحنه بیرون می شوند. آخرین نمونه آن استیضاح و رای عدم اعتماد به عبد الله نوری وزیر کشور رادیکال و مترقی دولت خاتمی بود.

"سرمایه داری دولتی" - "اقتصاد دولتی"

دولت هایی که پس از جنبش های آزادیبخش پدید آمدند و یا بتدریج از مدار نیمه مستعمره به مدار نشوونگنالیسم و سپس به مرحله توسعه وابسته رسیدند، به رغم تفاوت هایشان در مقیاس و شکل مداخله اقتصادی، اهمیت زیادی در فرآیند توسعه اجتماعی-اقتصادی پیدا کردند. سرمایه ها و دارائی های تحت کنترل دولت ها به ابزارهای موثری برای تقویت حاکمیت سیاسی، استقلال اقتصادی، پیشرفت اقتصادی، رفاه اجتماعی، عدالت اجتماعی، ارتقای سطح زندگی توده ها و یا برای تأمین منافع گروه های محدود اجتماعی تبدیل شدند.

بتدریج و بر اثر رشد بورژوازی، در این کشورها مالکیت دولتی دارائی ها و ابزارهای مهم تولید و زیر ساخت ها (اقتصاد دولتی) جای خود را به "سرمایه داری دولتی" داد. البته نمی توان نتیجه گرفت که بروز این پدیده قطعی بوده و یا قطعی است.

"مالکیت دولتی"، متعلق به دولتی با سستگیری اقتصاد مردم گرا و تأمین کننده رفاه اجتماعی و منافع زحمتکشان، در چارچوب مدیریت های مشارکتی و مردمی، متفاوت از "سرمایه داری دولتی"، یا "سرمایه داری بوروکراتیک" است.

"سرمایه داری دولتی" گاه راه را برای شکل گیری لایه های سرمایه داری وابسته - عضو دولت و عضو رهبری های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی - و سرمایه داری خانوادگی باز می کند و با سرمایه های ضد توسعه و نامولد، به رغم اختلاف هائی، که ممکن است بروز کند و حتی به خصومت بکشد، بهترین مناسبات را برقرار می سازد. چه بسا خرده بورژوازی و اقشار حقوق بگیر دولت و نظامی ها به نیروی قاطع و همیشه حاضر در صحنه اداره کشور زیر لوای سرمایه داری دولتی تبدیل شوند.

طرح کودتائی "عدم کفایت رئیس جمهور"

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، با صدور اطلاعیه ای در تهران، برای نخستین بار فاش ساخت که هدف قتل های اخیر، اجرای یک شبه کودتا علیه دولت خاتمی بوده است. این سازمان اعلام داشت که برای رسیدن به این هدف، به شهر قم و نزد مراجع مذهبی رفته بودند، تا نظر موافق آنها را نیز

در آستانه دهه سوم انقلاب بهمن ۵۷

انقلاب بهمن و جنبش کنونی مردم

و آرمان‌های اساسی انقلاب همچنان در سه خواست واقعی و اساسی آن (استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی) باقی ماند و از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب، بزرگ‌ترین کشاکش‌ها و نبردها در حاکمیت و جامعه انقلابی ایران، بر سر تعریف ماهیت این خواست‌ها و تحقق و یا جلوگیری از تحقق آنها آغاز شد. نبردی که حزب توده ایران آن را "نبرد که بر که" نام نهاد و هنوز نیز، علیرغم همه رویدادهایی که طی ۲۰ سال گذشته در ایران روی داده است، سرنوشت نهایی انقلاب ۵۷ به نتیجه نهایی این نبرد بستگی دارد.

صف آرایی‌ها و صف‌بندی‌ها در حاکمیت جمهوری اسلامی و در جامعه انقلابی ایران همانقدر متنوع و لایه‌بندی‌های طبقاتی و جابجایی آنها به همان اندازه وسعت داشت، که خود انقلاب عظمت و وسعت داشت.

سران رژیم سقوط کرده شاهنشاهی، ارتجاع مذهبی در داخل کشور و در منطقه و در راس همه آنها امیرالایسم جهانی علیه انقلابی که به پیروزی اولیه خود برای سرنگونی رژیم فاسد و وابسته شاهنشاهی دست یافته بود، بسیج شدند. بزرگ‌ترین و خونین‌ترین رویدادها، پیامد این بسیج همه جانبه علیه انقلاب ایران بود. ماشین تروری که ضد انقلاب داخل کشور، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و با ترور آیت الله "مطهری" برآه انداخته بود، با انواع ماجراجویی‌های چپ روانه گروه‌ها و سازمان‌های کوچک و بزرگ سیاسی درآمخت و از دل آنها بولدوز ترور و اعدام حکومتی سر برآورد، که آخرین پدیده‌های آن را در قتل‌های اخیر داخل کشور شاهدیم.

در سیمای انقلابی "حزب توده ایران"

۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، آخرین سنگرهای مقاومت رژیم شاهنشاهی در برابر انقلاب عظیم و همه خلقی مردم ایران درهم فرو ریخت و بزرگ‌ترین رویداد تاریخ معاصر ایران به وقوع پیوست.

انقلاب بهمن ۵۷ با آنکه در نخستین خیزش‌های آن کمتر چهره مذهبی داشت و با سه شعار آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی آغاز شده بود، بتدریج و بنابر عوامل گوناگون، رنگ مذهبی به خود گرفت و در آخرین ماه‌های پیروزی آن، نیروهای مذهبی توانستند شعار و خواست "جمهوری اسلامی" را جانشین "عدالت اجتماعی" کنند. علیرغم این جابجایی و رنگ مذهبی که به انقلاب داده شد، ماهیت

ماجراجویی‌های بزرگ بنی صدر، ترورهای کور، چپ روی‌های مخرب، ادامه جنگ، یورش به نیروهای انقلابی و به راه افتادن ماشین کشتار حکومتی، همه به سود تحکیم موقعیت ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری تمام شد.

بورژوازی ملی-صنعتی ایران در نخستین دولت جمهوری اسلامی برداشته بودند، بسرعت و مصمم‌تر از آنها، توسط ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری پیگیری شد. این محدودیت تبدیل به سرکوب "چپ" شد و محدودیت‌های جدی، شامل ملیون نیز شد. این فشار و محدودیت‌ها چنان بود، که سرانجام به اتحاد عملی این هر دو در برابر عقب مانده‌ترین بخش سرمایه داری ایران و ارتجاع مذهبی، در جبهه آزادیخواهی و ارتجاع ستیزی انجامیده است. البته، همه این‌ها یک شبه و یک ساله اتفاق نیفتاد و حاکمیت نیز به آسانی در اختیار سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی قرار نگرفت. این نبردی بود، که جز با یورش به حزب توده ایران، موفقیت در آن ممکن نبود و با کمال تأسف تشدید محاصره حزب توده ایران را، بخش‌های گسترده‌ای از نیروهای مذهبی-ملی، آرمان گرایان مذهبی و ملیون ایران زمانی دریافتند، که محاصره خود آنها توسط ارتجاع و سرمایه داری تجاری تشدید شد.

پس از دولت مهندس مهدی بازرگان و انجام انتخابات ریاست جمهوری، سکان قوه مجریه کشور، در اختیار ابوالحسن بنی صدر قرار گرفت، که حزب ما رسماً اعلام داشته بود به او رای نمی‌دهد و وی را برای این مقام صالح نمی‌داند.

سیر رویدادهای پس از اولین انتخابات ریاست جمهوری و ماجراجویی‌های بزرگی که وی در مقام ریاست جمهوری بدان دست زد، عملاً ضحت ارزیابی حزب ما را ثابت کرد. شوروی ستیزی، تئوری سه جهان، توده‌ای ستیزی و تسایلات وی برای همکاری با مائوئیست‌های دوران کنفدرالستیزان دانشجویی خارج از کشور، از جمله بزرگ‌ترین نظرات، دیدگاه‌ها و اعمال او بود. او که مقام جانشینی فرماندهی کل قوای نظامی را نیز، بنابر حکم آیت

برجسته‌ترین و مردمی‌ترین روحانیون ایران و سپس صادق‌ترین و میهن دوست‌ترین انقلابیون قربانی این دو ماشین ترور شدند. دو انفجار مهیب در حزب جمهوری اسلامی و ساختمان ریاست جمهوری، ضربه‌ای جبران ناپذیر بر پیکر مسلمانان انقلابی و آرمان‌گرا وارد آورد.

علیرغم همه جنجال‌های تبلیغاتی که پیرامون این ترورها و انفجارها صورت گرفته و سازمان مجاهدین خلق، یا خود مسئولیت آن را پذیرفته و یا حکومت این سازمان را مسئول آنها اعلام داشته، حزب توده ایران از همان ابتدا دست امیرالایسم جهانی و ضد انقلاب داخلی را در این ترورها و انفجارها دید و آن را اعلام داشت. این ارزیابی البته اکنون و با مرور و آگاهی از آنچه در جمهوری اسلامی گذشته، دیگر دور از ذهن نیست. آنچنان که حتی در مرگ ناگهانی احمد خینی و یا در قتل چهره‌های متفوری نظیر اسدالله لاجوردی، مردم بی‌اعتنا به ادعاهای حاکمیت و یا مجاهدین خلق، انگشت اتهام را بلافاصله به سمت ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آن در حکومت دراز می‌کنند و این مافیای قدرت و پول را سازماندهنده همه آنها می‌شناسند. این شناخت، به قیمتی بسیار گران برای انقلاب و مردم ایران تمام شده است و بهمین دلیل باید قتر این آگاهی عمومی را در خیزش نوین مردم ایران دانست!

سرمایه داری تجاری ایران که بصورت سنتی با ارتجاعی‌ترین بخش روحانیت ایران پیوند دارد، با تمام قوای خویش، از ابتدای پیروزی انقلاب در برابر آزادی‌ها و هر تصمیمی که بوجه فریاد مردم برای عدالت اجتماعی و به سود زحمتکشان جامعه ایران گرفته شد، ایستاد و علیه آن توطئه کرد. خیزی که در این غرض و در جهت محدود ساختن آزادی‌ها برای نیروهای چپ و مارکسیست (بروزه حزب توده ایران) ابتدا توسط نمایندگان

را در تصمیمات حیرت آور آیت الله خمینی، در سال‌های بعد نشان داد. برای درک دقیق‌تر این امر و این خلاء، می‌توان حوادث جاری در اصفهان و پایداری آیت الله صاحب نامی نظیر "طاهری" را در حمایت از دولت خاتمی و مقاومتش در برابر روحانیون وابسته به جبهه ارتجاع در نظر گرفت و آن را اینگونه تعمیم داد، که اگر آن روحانیونی که ترور شدند، امروز در صحنه بودند و در کنار امثال آیت الله صانعی، آیت الله اردبیلی، آیت الله بیات ایستاده بودند، عرصه برای روحانیونی نظیر آیت الله جنتی، آیت الله یزدی، آیت الله خزعلی و آیت الله کنی می‌توانست اینگونه هموار باشد که هست؟ آیا مافیای قدرت می‌توانست اینگونه دستگاه رهبری را در پشت صحنه در اختیار بگیرد که گرفته است؟

این خلاء را در اداره جنگ، اداره کشور و تصمیماتی که در سال‌های آخر حیات خود، آیت الله خمینی گرفت، می‌تواند در نظر گرفت. به دلیل این مجموعه تحلیلی است، که حزب توده ایران اعتقاد دارد، ترورها و انفجارهای سال‌های اول انقلاب، نقشی بسیار تعیین کننده در خارج شدن قطار انقلاب از مسیر واقعی آن ایفاء کرد.

اگر در بررسی رویدادهای سال‌های اولیه پیروزی انقلاب نیز، چاره‌ای جز مرور دوران ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر نیست، بدلیل حوادث و رویدادهای مهم این دوران است، که خود سرآغاز بسیاری از تحولات منفی در ایران شد.

آغاز رشد تسلط سرمایه داری تجاری به حکومت با جلوگیری از ملی شدن بازرگانی خارجی شروع شد.

پیرامون نقش "جنگ فرسایشی" و دیدگاه حزب توده ایران درباره آن، خطر اجرا نشدن بخش‌های اقتصادی قانون اساسی، ضرورت مقابله با ارتجاع مذهبی در این شماره "راه توده" به تفصیل و به کرات می‌خوانید. همچنین درباره رشد سرمایه داری انگلی در جمهوری اسلامی و آرایش طبقاتی حکومت، که از میانه‌های جنگ با عراق و متاثر از معاملات نظامی در بازار سیاه جهانی اسلحه شروع شد و در سالهای اجرای برنامه ضد ملی "تعدیل اقتصادی" و ورود میلیاردها دلار وام گرفته شده از کشورهای امپریالیستی به بازار ایران به اوج خود رسید. در این شماره "راه توده" علاوه بر کوشش برای شناساندن آرایش طبقاتی حاکمیت کنونی در جمهوری اسلامی، مطالب دیگری نیز به مناسبت سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، درباره گرایش‌های طبقاتی جنبش کنونی مردم ایران، وابستگی طبقاتی انتشاری که جبهه ارتجاع-بازار با گروگان گرفتن آنها، علیه جنبش ضد ارتجاع و تحول خواهی در ایران مقابله می‌کند، درج شده است. بدلیل همزمان بودن پیروزی انقلاب و یورش به حزب توده ایران، در بهمن ماه، یادنامه این یورش خونین همراه شده است با آنچه حزب ما درباره انقلاب می‌گفت و می‌کرد و آن واقعیاتی که تحریف شده و به حربه‌های تبلیغاتی علیه حزب توده ایران تبدیل شده است. در این زمینه، "راه توده" برای نخستین بار، اطلاعاتی را منتشر می‌کند، که بنظر می‌رسد زمان دانستن آنها برای همگان و بورژوازی توده‌ای‌ها فرا رسیده است! ازجمله درباره "پرش و پاسخ" های نورالدین کیانوری، مصاحبه‌ها و سرمقاله‌های نشریه دنیا، که در سال‌های فعالیت علنی حزب ما، به قلم نورالدین کیانوری منتشر شده و یا وی گوینده آن بوده است. همچنین است در باره اتهاماتی که در باره جاسوسی به حزب ما نسبت داده و هنوز هم - ۱۰ سال پس از رویدادهای تاسف بار اتحاد جماهیر شوروی - توسط توده‌ای ستیزهای حرفه‌ای در خارج از کشور و در مصاحبه‌ها و مقالات دنبال می‌شود و در داخل کشور نیز بازجوها و معذود و اخوردگان حزبی آن را در انواع کتابچه حقیقت، "حزب توده از آغاز تا فروپاشی" و... استفاده از بازجویی‌های زیر شکنجه پاک نویس کرده و منتشر ساخته‌اند. آنها در ایران منتشر ساخته‌اند، تا خوراکی برای توده‌ای ستیزهای حرفه‌ای خارج از کشور فراهم ساخته باشند، زیرا در داخل کشور، تا آنجا که ما اطلاع داریم کوچکترین بهانه‌ی به این نوع "دفترچه‌ها" نه تنها از سوی توده‌ای‌ها و فدائیان‌ها، بلکه از سوی هیچ نیروی ملی و میهن دوستی داده نشده است. دفترچه‌هایی که اگر بارها و بارها هم به اشکال و اسامی مختلف منتشر شود، چیزی فراتر از آنچه در بیدادگاه‌های نظامی و برای صدور احکام اعدام توسط محمدی ریشهری طرح شد، نخواهد بود. گرچه آن را غلیظ تر بنویسند و از روی پرونده‌های تهیه شده در بازجویی‌های زیر شکنجه چند نکته جا مانده‌ای را به آن اضافه کنند.

در همین شماره "راه توده" اعتراف تکانه‌دهنده و انکار ناپذیری را از زبان حبیب الله عسگرآولادی، دبیرکل موقت اسلامی می‌خوانید که شهادت کاملی است بر تهیه طرح یورش به حزب توده ایران در انگلستان و نقشی که وی در این ارتباط برعهده داشت.

الله خمینی برعهده داشت (امری که نه در باره هاشمی رفسنجانی و نه در باره محمد خاتمی، بعنوان ریاست جمهوری جاری شد)، در عمل، نه تنها نتوانست در جهت اتحادی مرکب از همه نیروهای طرفدار آرمان‌های انقلاب و تثبیت دستاوردهای انقلاب و پیشبرد آنها گام بردارد، بلکه مارکسیست ستیزی، توده‌ای ستیزی، تعمیق اختلافاتش با یاران آیت الله خمینی و طیف وسیعی از چپ مذهبی ایران، و با قرار گرفتن در کنار سازمان مجاهدین خلق، که در این زمان خانه‌های تیمی و تیم‌های ترور را سازمان می‌داد، بزرگترین عرصه‌های تحریک و تشتش را در میان مجموع نیروهای مذهبی بوجود آورد. این اعمال که به سود ارتجاع مذهبی تمام شد، چنان بود، که هنوز این ارتجاع برای مقابله با "محمد خاتمی" با استفاده از انواع تبلیغات تحریک آمیز سعی می‌کند، دو دوران و دو شخصیت کاملاً متفاوت - یعنی بنی صدر و خاتمی (یکی ماجراجو، کم تجربه و قدرت طلب و دیگری صبور، سیاستمدار و با تجربه) - را در کنار هم قرار داده و برای مقابله با دولت خاتمی و تحولات مثبت در ایران نیرو بسیج کند! ادامه جنگ، تنش‌های سیاسی موجود در پشت جبهه جنگ، که ریاست قوه مجریه و جانشین فرمانده کل قوای نظامی و سازمان مجاهدین خلق یک سر آن بودند و سربازهای دیگر داخلی آن به حجتیه، ارتجاع مذهبی و سرمایه داری توطئه گر بازاری باز می‌گشت، سرانجام به برکناری بنی صدر، ابتدا از جانشینی وی از جانشینی فرماندهی کل قوای مسلح و سپس به برکناری او از ریاست قوه مجریه انجامید. بنی صدر، پس از عزل از جانشینی فرماندهی کل قوا و پیش از آنکه عدم کفایت او در مجلس قطعی شود و بدون آمادگی و ظرفیت رفتن به مجلس و دفاع از آنچه که مدعی بود، همراه با رهبر سازمان مجاهدین خلق و جمعی از اعضای رهبری این سازمان، ابتدا پنهان و سپس از ایران خارج شد و عملاً به تمام فتنه‌ها و شایعاتی که در مجموع حاکمیت و بورژوازی در بیت آیت الله خمینی وجود داشت، مهر تائید زد.

او که در ذهنیات خود بسر می‌برد، بلافاصله پس از استقرار در مهاجرت، در مقام ریاست جمهوری در تبعید، همان پیوندهایی را که در تهران برقرار کرده بود، ادامه داد و در ادامه اداره قوه مجریه ایران، این بار در مهاجرت، حکم نخست وزیری برای رهبر سازمان مجاهدین خلق، "مسعود رجوی"، صادر کرد و منتظر بازگشت پیروزمندانه به ایران شد!

اتحاد و حکمی که بسیار زود درهم فرو ریخت و باطل شد و این بار، مسعود رجوی، با عزل بنی صدر و خود در نقش ریاست جمهوری، حکم نخست وزیری برای همسرش، "مریم رجوی"، نوشت!

این اعمال ماجراجویانه، که امروز وقتی مرور می‌شود به یک بازی کودکانه شباهت می‌یابد، البته در اوج بزرگترین رویدادهای پس از پیروزی انقلاب و درگیر شدن ایران در یک جنگ تمام عیار، ضربات بسیار مهلکی بر پیکر انقلاب و مسخ آرمان‌های اساسی آن زد. به بهانه همین ماجراجویی‌ها، که بعدها در ابعاد خونین و تروریستی‌اش دنبال شد و بنظر حزب توده ایران به کمک عوامل امپریالیسم جهانی سازمان داده شد، به آزادی‌های برآمده از انقلاب ۵۷ ضربات خرد کننده وارد آمد و زمینه ساز بسیار حوادث دیگر شد.

موج ترورهای که با انفجار حزب جمهوری اسلامی شروع شده بود، با انفجار ساختمان ریاست جمهوری و ترور بسیاری از روحانیون صاحب نفوذ و صاحب نظر در ایران ادامه یافت. این ترورها، که تردید نیست بخشی از ارتجاع مذهبی-بازاری خود در آن نقش مستقیم و یا هدایت کننده داشت و امپریالیسم جهانی نیز به آن یاری می‌رساند، راه را برای قدرت یابی مرتجع ترین روحانیون در حساس ترین ارکان‌های حکومتی باز کرد و به رهبران جمعیت موقت اسلامی و حجتیه امکان داد، تا زندان‌ها را پر کرده، شکنجه گاه‌ها را دایر کرده و چریک‌های تیرباران و دار را برپا سازند.

این مسیر خونین، که بتدریج به روش حکومتی در جمهوری اسلامی تبدیل شد، تا یورش به حزب توده ایران، قتل عام زندانیان سیاسی، برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، تغییرقانون اساسی به سود دیکتاتوری ولایت فقیه، تصفیه نیروهای مذهبی آرمان خواه از مراکز قدرت حکومتی، مرگ مشکوک و ناگهانی احمد خمینی و سلسله رویدادهای دیگر ادامه یافت، که هر کدام در حد خود نقشی تعیین کننده برای مسخ، انحراف و نابودی پدیده دستاوردهای انقلاب داشت.

در مجموع، با صراحت می‌توان گفت که دوران ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر و رویدادهای تروریستی که پس از برکناری او از این مقام در ایران روی داد، بهترین فرصت را برای قدرت یابی سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی فراهم کرد. روحانیونی که ترور و از صحنه سیاسی-مذهبی ایران حذف شدند، عملاً راه برای جانشینی روحانیون مرتجع و وابسته به شبکه مافیائی حجتیه هموار کردند. امری که با خالی شدن اطراف آیت الله خمینی از روحانیون صاحب تفکری نظیر آیت الله بهشتی، آیت الله قزوینی، آیت الله مدنی، آیت الله صدوقی و روحانیونی نظیر "باهنر"، "هاشمیان" و... نتیجه خود

یاد "ارانی" و شهدای حزب را گرامی داریم!

"بهمن" ماه پیروزی انقلاب سال ۵۷ است، ماه یورش ضد انقلاب هفته در جمهوری اسلامی به گردان پیشواز و آگاه انقلاب ایران "حزب توده ایران" است، ماه شهدای حزب توده ایران است.

۵۹ سال پیش، به تاریخ ۱۴ بهمن، آدم کش های رضاخان در زندان موقت شهرانی تهران نیمه شب در سلول "تقی ارانی" را کشتند و او را که خود به بیماری تیفوس مبتلا کرده بودند، نیمه جان به بهداری زندان منتقل کردند. همان زندانی که پسر رضاخان آنرا گسترش داد و به زندان کمیته مشترک تبدیل کرد و جمهوری اسلامی بر ابعاد آن افزود و نامش را "بند ۲ هزار" گذاشت. پاسداران ظلمت و اختناق رضاخانی یقین داشتند که دیگر ارانی سر از بستر مرگ بلند نخواهد کرد و چند روز دیگر چشم از جهان فرو خواهد بست. از او پوست و استخوانی بیش باقی نمانده بود.

زنده یاد طبری، سال ها بعد در مجله "دنیا" که ارانی بنیانگذار آن بود، با درد و انسوس نوشت: ارانی را در زندان به تیفوس مبتلا کرده بودند. به واقع آب شده بود. شیر جان او را در زندان گرفته بودند. وقتی پیکرش را خواستند تحویل مادرش بدهند، او قادر به شناسایی فرزندش نبود. مشتکی اشتخوان بود، که پوستی سیاه و نازک بر آن کشیده شده بود!

بنزی که "تقی ارانی" با نشریه "دنیا" در جامعه روشنفکری ایران افشاند بود، بسرعت تبدیل به کشتزاری به وسعت حضور انقلابی چپ مارکسیست در صحنه سیاسی-مبارزاتی مردم ایران شد. شمعی را که پاسداران رژیم دیکتاتوری رضاخان خاموش کرده بودند، در جان حزب توده ایران روشنی دوباره یافت. سایه بختک دیکتاتوری رضاخانی که از سر ملت ایران کوتاه شد، در همان نخستین سال های پس از "بدسگال"، حزب توده ایران، اندیشه های "ارانی" را به سازمانی منسجم و حزبی یگانه در تاریخ ایران تبدیل کرد. حزبی که علیزغم همه خونی که از آن در دو رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی رفته است، همچنان سایه اش بر سر هر جنبش و خیزشی است که در ایران به پا می خیزد. ارانی هست، زیرا حزب توده ایران هست، و حزب توده ایران هست، زیرا ایران و مبارزه مردم برای بهروزی هست!

۱۴ بهمن، روز شهادت ارانی و سالروز شهدای حزب توده ایران است. یاد شهدای حزب را در هر کجا که هستیم و به هر شکل که می توانیم گرامی داریم!

یورش ضد انقلابی به "حزب توده ایران"

۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱، بدنبال توطئه همه جانبه ای که با هدایت و دخالت مستقیم و غیر مستقیم سازمان های جاسوسی انگلستان و آمریکا سازمان داده شده بود، یورش به حزب توده ایران در جمهوری اسلامی صورت گرفت و بخشی از رهبری حزب توده ایران سر از شکنجه گاه ها درآوردند.

از ۱۷ بهمن ۶۱ تا ۶ اردیبهشت ۶۲، رهبران سالمند حزب توده ایران که اکثریت قریب به اتفاق آنها زندان های رضاشاهی و محمد رضا شاهی را پشت سر گذاشته و به یمن انقلاب همه خلقی مردم ایران یا از زندان ها به جامعه بازگشته بودند و یا برای شرکت در انقلاب و حراست از دست آورده های آن، از مهاجرت به میهن خویش بازگشته بودند، زیر وحشیانه ترین شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفتند. تمامی این شکنجه ها و اتهامات، با هدف تأیید آن پرونده ای صورت گرفت، که سازمان های جاسوسی جهانی (بویژه انگلستان) تهیه کرده و بدست یکی از مجرم ترین اشخاص نزدیک به خویش، یعنی حساج حبیبی، الله عسکراولادی سپرده بودند. تا با طرح آن نزد آیت الله خینی، نظر مثبت وی را برای یورش به حزب ما جلب کنند.

دشمنان حزب توده ایران و مخالفان مسیر واقعی انقلاب بهمن ۵۷، پیش از جلب نظر موافق آیت الله خینی، چنان از قبل تدارک همه جانبه این یورش را دیده بودند، که بلافاصله پس از تأیید آیت الله خینی، که بدروستی معلوم نیست چه مضمونی داشته، یورش به حزب را شروع کردند. تعقیب و مراقبت ها، برای شناسائی خانه های مسکونی، اتومبیل ها و محل رفت و آمد اعضای رهبری حزب، بنابر اعتراف تاریخی که حبیبی، الله عسکراولادی اخیراً در تهران کرده و در همین شماره راه توده آن را می خوانید، پیش از جلب تأیید آیت الله خینی و با اطمینان از جلب این نظر صورت گرفته بود.

یورش دوم به حزب توده ایران در آخرین ساعات ۶ اردیبهشت ماه ۶۲ به اجرا گذاشته شد و چند هزار توده ای شیفته آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ روانه زندان ها شدند و سرنوشتشان به دست دژخیمانی سپرده شد، که امروز، به همت جنبش نوین مردم ایران، چهره ضد ملی، غیر انسانی و ضد انقلابی آنها برای میلیون ها مردم ایران آشناست. همانها که پس از تاریخی ترین جنایات در زندان ها و شکنجه گاه ها، اکنون در خیابان ها آدم می رابیند و به فتوای ارتجاع مذهبی می کشند!

قریب دهندگان یورش و شکنجه

به چه مقاماتی رسیدند!

رهبری جمعیت موفقه اسلامی، که از پیروزی خود برای سازمان دادن حمله سراسری به حزب توده ایران اطمینان داشت و از پیش "بند ۲ هزار" یا همان زندان "کمیته مشترک" را برای انتقال قربانیان توده ای خویش قرنطینه کرده بود، با پیروزی در این یورش توانست مواضع استواری را در عرصه های امنیتی، سیاسی و اقتصادی بدست آورد.

حاج محسن رفیق دوست که در سمت فرمانده "کمیته ها"، تیم های یورش به خانه و محل کار، بازداشت و انتقال رهبران و اعضای حزب توده ایران به زندان ها را در سراسر ایران سازمان داده بود، بعد از یورش ها، به سرپرستی بنیاد مستضعفان دست یافت. همین تیم ها، کار شناسائی و مراقبت و شنود را برعهده داشتند. او برای نظارت مستقیم بر عملیات یورش به حزب توده ایران، هم در یورش اول و هم یورش دوم در ستاد مرکزی کمیته ها، واقع در میدان بهارستان و در کنار مجلس شورای ملی سکنی گزیده بود. بعدها، هم ستاد کمیته ها از این محل نقل مکان کرد و هم رفیق دوست از این محل، سکناي خود را به قصری انتقال داد که از محل بودجه بنیاد مستضعفان برای خویش ساخت.

آیت الله مهدوی کنی، که در سمت وزیر کشور و سرپرست عالییه کمیته ها، این مقام را در اختیار رفیق دوست گذاشته بود، بعدها به مهره ای تعیین کننده و مورد تقدیس جمعیت موفقه اسلامی و حجتیه تبدیل شد، که همچنان هست، او که پس از انفجار نخست وزیری و کشته شدن دو چهره مسلمان و آرمان خواره انقلابی، یعنی باهنر و رجائی برای مدتی به نخست وزیری رسیده بود، اما بدلیل تردیدهایی که آیت الله خینی پیوسته نسبت به او داشت، بر این سمت دوام نیاورده بود، بعد از درگذشت آیت الله خینی به یکی از تعیین کنندترین چهره های پشت پرده رهبری تبدیل شد.

اسد الله لاجوردی، سکاتدار زندان اوین و هدایت کننده شکنجه رهبران حزب و ترتیب دهنده فیلم های زیر شکنجه، به سرپرستی کل زندان های ایران رسید. علینقی خاموشی، ریاست اتاق صنایع و معادن را در قبضه خود نگهداشت و لایحه ملی شدن تجارت خارجی، که آنهمه حزب ما بر آن تأکید داشت، به پایگانی سپرده شد و این موفقت بزرگی برای سرمایه داری تجاری ایران بود. موفقیتهای که به آن امکان تسلط بر اقتصاد و سپس حکومت را داد.

همه آنها که نامشان برده شد، در حالیکه در این دوران تنگاتنگ ترین پیوندهای سازمانی و تشکیلاتی را با یکدیگر داشتند و هماهنگ با عوامل نفوذی شان در بیت آیت الله خینی، دفتر ریاست جمهوری، ارگان های امنیتی و حتی نیروهای مسلح پیش می رفتند و از حمایت و گوشه چشم سازمان های جاسوسی انگلستان برخوردار بودند، تنها پس از درگذشت آیت الله خینی، حزب سراسری خود را از پرده بیرون آورده و اعلام موجودیت کردند. پس از این اعلام موجودیت معلوم شد، امثال لاجوردی و رفیق دوست که تا زمان حیات آیت الله خینی فریاد می زدند "حزب فقط حزب الله"، اعضای شورای مرکزی موفقه اسلامی و حاج حبیبی، الله عسکراولادی دبیر کل این حزب است. حزبی که تا درگذشت آیت الله خینی زیر زمینی فعالیت می کرد، تا ابتکار انحلال حزب جمهوری اسلامی، انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، غیرقانونی اعلام شدن تمامی احزاب و سازمان های شناخته شده ایران را در دست داشته و مانع متشکل شدن هر نوع سازمان و حزبی در ایران

کمونیست اتحاد شوروی، مانند همه احزاب کمونیست دیگر جهان (حتی امروز) نه پنهان کرده و نه اساسا نیازی به این پنهانکاری است.

این نکته قطعا در مرکز اسنادی که از درون شکنجه‌ها و اعتراف‌ها بیرون کشیده شده مشخص است که در تمام دوزان اولیه پیروزی انقلاب، حزب ما نظرات و دیدگاه‌های خود را پیرامون حوادث ایران، ضرورت تصحیح سیاست تبلیغاتی رادیو باکو و رادیو صدای ملی و ضرورت هماهنگی آنها با سیاست حزب در داخل کشور، نظر مشورتی پیرامون اوضاع جهان و وضع و موقعیت انقلاب ایران، مخالفت با ورود ارتش سرخ به افغانستان را در همان دیدارهایی که نام آن را جاسوسی گذاشته‌اند، به روابط بین الملل حزب کمونیست اتحاد شوروی داده‌است. طبقا دستگاه اداری سفارت اتحاد شوروی، همگی حزبی و همگی در ارتباط با کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نبودند و این بخش از کارمندان جدا از کارمندان عادی تماس‌هایشان را، با توجه به شرایط و حساسیت‌های موجود در ایران سازمان می‌داده‌اند. نام اینها جاسوسی نیست، جاسوسی آن ارتباطی است که به اعتراف مستقیم حبیب ا. الله عسگرولادی، مهمترین پرونده ساخته شده در دستگاه‌های جاسوسی جهانی را در اختیار فردی می‌گذارند!

بدین ترتیب، دهان انقلابی‌ترین و واقع بین‌ترین حزب سیاسی ایران را دوختند، تا در غیاب این زجدها بیدار آرمان‌های انقلابی و افشاگر واقعی ضد انقلاب داخلی و خارجی، پایه‌های اقتدار حکومتی خویش را استوار ساخته و انقلاب را به مسلخ ببرند. با کشاندن حزب توده ایران به زندان و شکنجه گاه و میدان تیرساران، با ایران و انقلاب ۵۷ آن کردند، که امروز همگان شاهد آن هستند. یورش به حزب را همان‌هایی در داخل کشور به اجرا گذاشتند، که امروز منفورترین و طرد شده ترین چهره‌های حکومتی‌اند.

حزب ما نه "سازمان نظامی" داشت

و نه جاسوسی کرده بود!

درباره حضور نظامیان در حزب توده ایران نیز باید این نکات با صراحت بیان شود:

پس از پیروزی انقلاب، بویژه آنکه نظامی‌های ارتش شاهنشاهی نیز خود در آستانه انقلاب به انقلاب پیوستند، بصورت بسیار طبیعی علاقمندی‌های سیاسی در میان این نیروها نیز رشد کرد و گرایش‌های سیاسی شکل گرفت. همچنان که هم‌فران به کیت موقت آیت ا. الله خینی رفته و اعلام بیعت کردند، افسران شاهنشاهی طرح‌های کودتایی علیه انقلاب ریختند، افسران بازنشسته وابسته به جبهه ملی و نهضت ملی لباس نظامی پوشیده و به پست‌های مهم گمارده شدند، برخی نظامیان گرایش به سمت حزب ملت ایران پیدا کردند، بصورت بسیار طبیعی افسرانی که حرف، نظر و سیاست حزب ما را درست می‌دانستند نیز به سمت حزب توده ایران گرایش پیدا کردند و در اوج هیجانات ناشی از پیروزی انقلاب، اغلب بشکل علنی به دفتر حزب ما مراجعه کردند.

اینکه گفته می‌شود حزب توده ایران، بعد از پیروزی انقلاب یک سازمان نظامی درست کرد، یک دروغ محض است، زیرا سازمان نظامی علی القاعده باید شکل تکامل یافته آن سازمان نظامی را به خود می‌گرفت که پیش از ۲۸ مرداد داشت و امثال "خسرو روزبه" رهبری آن را برعهده داشتند. یعنی سازمانی کاملا نظامی، که هدایت و رهبری آن نیز برعهده خود نظامیان بود. در حالیکه در سازمان یافتن افسرانی که بعد از انقلاب ۵۷ به سمت حزب ما گرایش پیدا کردند هیچ یک از این اصول وجود نداشت، زیرا حزب ما سازمان نظامی برپا نکرده بود. تنها بدلیل حساسیتی که موقعیت شغلی آنها داشت و جمهوری اسلامی نیز نسبت به گرایش‌های سیاسی نظامی‌ها حساسیت مضاعف داشت، این افسران در حوزه‌های سه یا چهار نفره، مانند همه حوزه‌های حزبی سازمان داده شدند و اعضای غیر نظامی حزبی نیز مسئولیت این حوزه‌ها را برعهده گرفتند. در حالیکه اگر غیر از این بود، از میان همین نظامیان، باید شورای رهبری، کمیته‌های ارتباطی، مسئولین و... تشکیل می‌شد و خود این رهبران، عضو رهبری حزب توده ایران می‌شدند. در حالیکه در باره هیچیک از نظامیان چنین امری وجود نداشته و هیچیک از آنها کوچکترین مسئولیت و سمت حزبی نداشتند. پاره‌ای اطلاعات مربوط به فعالیت‌های کودتایی و براندازی در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، که قلع و قمع حزب ما در راس همه این برنامه‌ها بود، بصورت بسیار طبیعی و برای دفاع از انقلاب اغلب از طریق ارگان‌هایی که خود این نظامیان در آنها قرار داشته‌اند و گاه نیز بصورت

شود. آنها حتی با تشکیل "مجمع روحانیون مبارز"، که به توصیه آیت ا. الله خمینی و از دل "جامعه روحانیت مبارز تهران" بیرون آمده بود، مخالف بودند و پس از درگذشت آیت ا. الله خینی همگان شاهدیم چگونه با این جمعیت برخورد کردند و اعضای آن را به گوشه انزوا کشانند!

بعدها و در ادامه این روند، بر سفره خون رنگی که برای توده‌ای‌ها در زندان‌ها و دادگاه‌های نظامی پهن شده بود، امثال محمدی ریشه‌ری نیز نشستند. او از دادستانی دادگاه نظامی، پس از صدور احکام اعدام برای تعدادی نظامی شریف، میهن دوست و علاقمند به حزب توده ایران، به سمت وزیر اطلاعات و امنیت کشور رسید و از این سکو نیز مطابق خواست سران حجتیه، ارتجاع مذهبی و مرتلفه اسلامی پرونده‌ای را برای آیت ا. الله منتظری ترتیب داد، که پایان آن باید رسیدن وی به ریاست قوه قضائیه می‌بود!

"علی فلاحیان" که اکنون بعنوان سازماندهنده قتل‌ها و آدم‌ربایی‌های اخیر تحت تعقیب است، با نام مستعار "برادر امین" سرابجوی رهبران حزب توده ایران شد. همه آشنایان به پرونده‌های سیاسی دوران شاه و دوران حیات جمهوری اسلامی می‌دانند، که سرابجو در زندان، یعنی فرمانده شکنجه! او نیز از روی پیکر به خون نشسته و شکنجه شده جمعی سالمند توده‌ای که سن برخی از آنها سه برابر امثال فلاحیان بود، و چند هزار توده‌ای آرمان خواهی که تنها جرمشان دفاع از آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷ بود، به وزارت اطلاعات و امنیت رسید.

ریزه خواران این خان و میهمانی خیانت و خونی که در زندان‌ها براه انداخته بودند نیز، هر یک به نان و نوانی رسیدند و در بخشی از غارت مملکت و خیانت به انقلاب سهم شدند. امثال سرتیپ پاسدار "خترغامی" که کار فیلمبرداری از شکنجه‌ها و اعترافات زیر شکنجه را داشت، بعد ها به معاونت وزارت ارشاد اسلامی رسید و مسئول فیلم و فیلمبرداری در جمهوری اسلامی شد! او که بعد از پیروزی محمد خاتمی از این سمت برکنار شد، اکنون در تلویزیون ایران نقش مشاور عالی را دارد و در مصاحبه اخیر و جنجالی حجت الاسلام "حسینیان" که دولت خاتمی را مسئول قتل‌های اخیر اعلام داشت، یکی از نقش آفرینان اصلی بود!

امثال حسین شریعتمداری، که مسئول ایدئولوژیک زندان اوین شده بود و یکی از گردانندگان میزگردهای حسینیه اوین بود، به نمایندگی رهبر در روزنامه کیهان رسید و یار و همکار خود در زندان اوین، یعنی "حسن شایانفر" را نیز با خود به این موسسه برد و به مدیریت آن گمارد. این هر دو، اولی با نام "برادر حسین" و دومی با نام "برادر معصومی" در زندان اوین عامل بسیاری از جنایات علیه توده‌ایها بودند. هر دو آنها، همین نقش را در تمام سال‌های گذشته در روزنامه کیهان دنبال کردند و موسسه انتشاراتی کیهان را ابتدا به کانون پرونده سازی و ترور شخصیت دگراندیشان، اهل ادب، هنر، نویسندگان و روزنامه نگاران تبدیل ساختند و سپس توطئه ترور آنها را سازمان داده و در آن نقش ایفا کردند!

حاج داوود رحمانی، سرابجوی دیگر توده‌ای‌های اوین نیز از سر این سفره خونین بی نصیب بلند نشد. سازمان انتشاراتی ابوریحان را که از حزب مصادره کرده بودند، در اختیار او گذاشتند و او نیز کار فرهنگی سیاسی خود را در این موسسه با انتشار انواع جزوه‌های ضد حزبی و ضد سازمانهای سیاسی دیگر ادامه داد. دسترسی او به پرونده‌های بازجویی برای انتشار این جزوه‌ها نشان از ادامه ارتباط او با سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی و مراکز اسناد محرمانه جمهوری اسلامی دارد. آخرین شاه کار او "دفتر چه حقیقت" است، که علیرغم بی‌اعتنایی و نفرتی که در داخل کشور بدان نشان داده شد، در مهاجرت دو نشریه انقلاب اسلامی "متعلق به ابوالحسن بنی صدر و تیمروز" آنرا با شرحی کشف و بعنوان یک سند نورانه منتشر کردند و رادیو صدای ایران در لوس آنجلس نیز در برنامه‌های مختلف و مصاحبه‌های گوناگون با امثال "محمد ارس" و "ابوالحسن بنی صدر" بر این آتش مرده، روغن ریختند، تا مگر دوباره شعله ورشود!

تمام پرونده‌ای که حاج حبیب ا. الله عسگرولادی از انگلیس‌ها تحویل گرفت و مبنای یورش به حزب ما شد، تمام شکنجه‌ها و اعترافات زیر شکنجه و تمام جنجالی که هنوز با انتشار امثال "دفتر چه حقیقت" می‌خواهند آن را زنده نگهدارند، آنست که چند نظامی به حزب ما پیوسته‌اند و ناخدا افضلی قرار بوده از کشتی غرق شده در خلیج فارس، یک قسمتی را باز کرده و از طریق حزب به روس‌ها تحویل دهد. همه اسناد، اعترافات و حتی همین "کتابچه حقیقت" نورانه نیز نشان می‌دهد که نه افضلی چنین کرده، نه زهری حزب آن را دنبال کرده و نه اساسا روس‌ها دیگر طالب آن بوده‌اند. حرفی زده‌اند و بعد هم پس گرفته‌اند.

این، تنها سند و مدرک جاسوسی است که برای حزب ما باصطلاح "رو" کرده‌اند. تمامی ادعاهای دیگر، از خذ ویدار، تحویل دادن فلان یادداشتی که اشاره‌ای به محتوای آن هرگز وجود ندارد و برخی گفتگوهای عادی و غیر اطلاعاتی بین این یا آن فرد از حزب ما، با این و یا آن فرد از سفارت اتحاد شوروی است. در حالیکه هرگز حزب ما نه قبل و نه بعد از یورش‌ها ارتباط انترناسیونالیستی خویش را با حزب

منوچهر بهزادی با خوشبینی بیشتر. هم آن بدبینی و این هم این خوش بینی به وضوح در پرسش و پاسخ های نورالدین کیانوری منعکس است.

ذکر و مرور این واقعیات بدان جهت اهمیت دارد، که تمام مخالفین حزب توده ایران، در سال های اخیر می گوشتند، اسناد و مدارک تاریخی حزب ما را با این تبلیغات که اینها تماما نظرات "نورالدین کیانوری" بوده به فراموشخانه سپارند و حزب ما را خلع سلاح کنند. با تمام قدرت باید در برابر این ترفند ایستاد. تمامی آنچه که با مهر و نام حزب توده ایران منتشر شده، اسناد و مدارک حزب توده ایران است، صرف نظر از اینکه به قلم و زبان کیست! البته، در این زمینه، هرگز کسی نمی تواند تسلط نورالدین کیانوری بر تاریخ، قدرت کلام، درک سیاسی او، نرمش او برای درک نظرات و پیشنهادات اعضای پرتجربه رهبری حزب و توان وی برای بیان این نظرات و همچنین قدرت او در تجزیه و تحلیل رویدادها را انکار کند؛ اما همه این قدرت و قوت ها هرگز نمی توانست از چارچوب سیاست های تصویب شده در بالاترین ارگانهای حزبی خارج باشد.

حزب ما در شرایط ویژه و بحرانی سال های فعالیت علنی در داخل کشور، که روز به روز دامنه فعالیت های آن را کوتاه کرده و انتشارات مختلف آنرا تعطیل، توقیف و محدود می کردند، به زبان های مختلف و به نام ها و اشکال گوناگون نظرات خود را در جامعه انتشار داده و ترویج کرده است. این روش تا یورش قطعی و سراسری به حزب ما ادامه یافت و امروز مجموعه بسیار با ارزشی از این پیکار انقلابی در دست است که باید از آن صرف نظر از لغزش های اجتناب ناپذیر ناشی از شرایط بسیار دشوار کار و پیکار - صادقانه دفاع کرد این مجموعه متعلق به همه حزب توده ایران است!

آنچه را در زیر می خوانید، گوشه هایی از آخرین نظرات رهبری حزب ما در باره رویدادهای سال ۶۱ و در آستانه یورش به حزب توده ایران است. گوشه هایی که بخشی از تاریخ فراموش نشدنی مبارزات حزب توده ایران است.

جنگ - تمام تبلیغات دشمن، بعد از پیروزی در خرمشهر و بیرون راندن توای عراقی، در جهت جلوگیری از پایان جنگ و تبلیغ پیروزی ایران است.

ارتجاع - تمام کوشش ارتجاع ایران عبارت از این است که یک جبهه ای بوجود بیاورند در ایران که این جبهه ظاهرا پوشش مذهبی اسلامی دارد، کارش مبارزه با ست گیری های مردمی در جمهوری اسلامی و غیر ممکن ساختن اجرای قانون اساسی است. امپریالیسم استفاده می کند از نیروهای خودش که زیر پرچم اسلام کشانده است. خط "حجتیه" در همین جهت است.

حزب مذهبی - ممکن است بعضی نیروهای انقلابی تصور بکنند که با حذف نیروهای دگراندیش انقلابی، هر قدر هم که آنها در جهت پشتیبانی از انقلاب عمل کنند، بهتر می توانند به آماج های انقلابی خودشان برسند؛ ولی به نظر ما این تصور یک تصور غیر واقع بینانه، غیر منطقی با واقعیت انقلاب ماست و جز زبان بسیار بسیار تهدید کننده برای انقلاب نتیجه ای نخواهد داشت.

چه حزب توده ایران وجود داشته باشد، چه نداشته باشد، چه اصلا حذف بشود، دود بشود و به آسمان برود، اصلا در ایران یک نفر هم طرفدار نداشته باشد، هر کسی بگوید من اصلاحات ارضی می خواهم بکنم، به او خواهند گفت کمونیست. این را هم رادیو صدای آمریکا خواهد گفت، هم بی بی سی و هم بخشی از مسلمانان و روحانیون خواهند گفت. این واقعیت را فقط کسانی که تجربه تاریخی زیادی دارند، می توانند درک بکنند. نبرد اجتماعی چیز تازه ای نیست. نبرد جنگی هم چیز تازه ای نیست، هر کس که روز اول به جبهه رفت همه شگردهای مبارزه را که نمی تواند درک بکند، بایستی خیلی تجربه بیاننورد، باید خودش زخمی بشود، برادرش را ببیند که کشته می شود تا یواش یواش تجربه پیدا بکند که چه جوری باید در استتار رفت، چه جوری باید مقاومت کرد. اینها همه اش تجربه است. این مبارزان گام به گام با شلاق حوادث خواهند فهمید دوست کیست و دشمن کیست و ما چه می گوئیم. به این ترتیب، راهی که ما پیش داریم جاده آفتاب است. از یک راه فوق العاده پرتلاطم می گذرد. ما که در این راه حرکت می کنیم باید بدانیم که در این راه ممکن است دچار توفان های سخت هم بشویم و مسلمان پیچ و خم ها، فراز و نشیب ها، بیغوله های خطرناک و از آن جمله زندان و چیزهای دیگر در مقابل ما باشد.

(نقل از مصاحبه نورالدین کیانوری در شهریور ۶۳، تحت عنوان "حکم تاریخ به پیش می رود")

مستقیم توسط رهبری حزب ما و با هدف دفاع از انقلاب و ضرورت خنثی سازی توطئه های ضد انقلابی در اختیار دفتر آیت الله خمینی قرار گرفته و یا به توصیه شخص وی به برخی ارگان ها و افراد دیگر (از جمله ریاست وقت مجلس و ریاست جمهوری وقت - هاشمی و خامنه ای) داده شده است.

* **محمد ارسسی** - ایشان یکی از مانوئیست های دو آتشه دوران اولیه پیروزی انقلاب در ایران و یکی از مروجان تر دنیاله روی توده ای ها از آخوندها و اپورتونیسم توده ای و سوسیال امپریالیسم روس است. عضو رهبری "حزب رنجبران" و مسئول روابط عمومی این حزب بود. پس از مهاجرت، دفتری که از "چپ" باز کرده بود بست، و دفتر "راست" را در کیهان لندن گشود! شاید بتوان اینجا و آنجا به آنچه که در اسناد و انتشارات حزب ما در دوران اولیه پیروزی انقلاب و اصطلاحاتی که برای افراد و سازمان ها بکار برد انتقاداتی داشت، اما بپذیریم که به اصطلاح "تربچه سوک" امثال "محمد ارسسی" واقعیت بخشدند: داخل سفید و مشیک، پوسته نازک و بیرونی سرخ، اینست "تربچه پوک".

حزب ما چه می گفت که باید به قربانگاه می رفت؟

برخلاف تمام تبلیغاتی که شده و تصوراتی که بدان دامن زده شده است، رهبری حزب توده ایران، مرکب از هیات اجرایی و هیات دبیران حزب توده ایران، تمامی سیاست ها و اصولی را که بنام سیاست حزب توده ایران در پرسش و پاسخ های "نورالدین کیانوری" عنوان می شد، پس از بحث و بررسی همه جانبه تصویب کرده و سپس اجازه انتشار آن را صادر می کرد.

مخالفان حزب ما، چنین تبلیغ کرده اند، که گوئی تمام مسائلی که در پرسش و پاسخ ها عنوان می شد و یا سرمقاله هایی که به قلم نورالدین کیانوری در نشریه دنیا انتشار می یافت و یا حتی مصاحبه هایی که دبیر اول حزب توده ایران انجام می داد، تمام نظرات شخصی وی بوده است. این یک ترفند تبلیغاتی برای تهی نشان دادن دستگاه رهبری حزب و آلت دست جلوه دادن آن است.

آنها که از نزدیک در جریان امور سیاسی تبلیغاتی حزب بوده اند، بخوبی می دانند که حتی پرسش و پاسخ ها و مقالات و مصاحبه ها وقتی انجام می شد، بنابر مصوبه هیات اجرایی حزب توده ایران، باید آنها را زنده یاد منوچهر بهزادی یکبار دیگر مرور می کرد، تا خلاف مصوبات هیات اجرایی حزب و پلنوم حزب نباشد.

برخی از سوالات مطرح، باید در هیات اجرایی به بحث گذاشته می شد و حاصل این بحث در پرسش و پاسخ ها مطرح می شد. همینگونه بود مصاحبه هایی که دبیر اول حزب توده ایران می کرد.

رفقانی که از نزدیک با امور رهبری حزب آشنا بودند، بخوبی می دانند که برای پاسخ گوئی به سوالات مطرح در پرسش و پاسخ ها، رجوع به تاریخ حزب و شرکت در مصاحبه ها، یک تیم پرتوان از اعضای کمیته مرکزی و کادرهای حزب، موظف به استخراج اسناد و مدارک از میان روزنامه های روز، روزنامه ها و نشریات گذشته و کتب مختلف بودند. در مورد سرمقاله های دنیا و بویژه مقالات مربوط به سالگردهای انقلاب بهمن ۵۷ نیز وضع به همینگونه بود.

نظیر همین روابط و مناسبات، برای تنظیم و انتشار جزوه های "تحلیل هفته" وجود داشت، که اداره کنندگان آن، رفقای زنده یاد نیک آئین، هدایت الله حاتمی، بهرام دانش، رحمان هاتفی و رفیق از مرگ جسته حریمان "ملکه محمدی" بودند.

خط مشی "نامه مردم" نیز با آنکه در پلنوم کمیته مرکزی تصویب و سردبیر منتخب این پلنوم برای ارگان مرکزی حزب، مسئول پی گیری و اجرای آن بود، بدلیل اهمیت رویدادهای بسیار مهم انقلابی، نه تنها هر هفته در هیات اجرایی و هیات دبیران حزب، بلکه هر روز در هیات تحریریه اصلی این نشریه به بحث و بررسی گذاشته می شد. هیات تحریریه ای که اکثریت کادرهای آن از اعضای کمیته مرکزی بودند.

این شیوه تحلیل رویدادها و بررسی شرایط لحظه به لحظه متغیر ایران، در سال های پس از پیروزی انقلاب، در آستانه یورش به حزب ما، به گونه ای بود که برخی رفقا نظیر بهرام دانش، با بدبینی بیشتری به اوضاع می نگریستند و برخی نظیر

دیروز و امروز

به شهادت اسناد حزب توده ایران

کارنامه ۲۰ ساله

قانون ستیزی و چماقداری!

ب. احمد (مونسر. آلمان)

حالا که نقاب از چهره مخالفان آزادی و عدالت و استقلال کشورمان برگرفته شده و آنها از پشت ظاهرسازیهای مذهبی بیرون آمده و در برابر مردم رسوا شده‌اند، جا دارد بیش از گذشته به هشدارها و تلاش‌های حزبمان در این زمینه پرداخته شود. ابتکار شما، تحت عنوان "دیروز و امروز" در شماره ۷۹ بسیار بوقوع بود و امیدوارم به کوشش همه ما، خاکستر فراموشی از روی این پیکار حزب توده ایران کنار زده شود.

غوامفریبان مذهبی، از همان روزهای اول انقلاب همه نوع برنامه‌ای را برای به انحراف کشاندن انقلاب و هدایت آن در مسیر منافع و خواسته‌های خودشان به اجرا گذاشتند. بی پروائی کنونی آنها برای قتل و کشتار مردم و روشنفکران برخاسته از میان مردم، نشان از عمق کینه آنها نسبت به انقلاب ۵۷ و عزم خونین‌شان برای ماندن بر سر قدرت حکایت می‌کند. آن چه را اکنون از آدم کشی، کتاب سوزی، ایجاد تفرقه در میان نیروهای سیاسی طرفدار مردم شاهدیم، دفاع از ثروت بی حسابی است که آنها در جمهوری اسلامی به هم زده‌اند و با همین شیوه‌ها از ابتدای پیروزی انقلاب، تلاش کردند نیروهای انقلابی را از صحنه خارج ساخته و خود سکان رهبری و قدرت را برای رسیدن به این ثروت و مکنث بدست گیرند.

من از مدتی پیش، با بدست آوردن یک دوره ناقص "نامه مردم" سال‌های ۵۸-۵۹ و مرور آنها، بیش از پیش به حقانیت دیدگاه‌ها و شناخت حزبمان از نیروهای مذهبی و تحولات کشور پی برده‌ام. اصرار حزب برای تشکیل یک جبهه، هشدار نسبت به شعارهای غیر واقعی و کوشش برای نشان دادن تفاوت میان روحانیون و نیروهای مذهبی واقعا اگر مورد قبول قرار گرفته بود، انقلاب و انقلابیون ایران چه تلفاتی را متحمل نشده بودند. اگر به توصیه‌های حزب برای پرهیز از ادامه جنگ گوش کرده بودند، چه لطمات بزرگ مالی و جانی متوجه ایران نشده بود.

هشدار حزب در مورد ضرورت اجرای بندهای اقتصادی قانون اساسی، که با مخالفت سرمایه‌داران بازاری و زمینداران بزرگ همراه بود، اگر جدی گرفته شده بود، امروز با سرمایه داری قدرتمند بازار در مقابل مردم روبرو نبودیم. شماره‌های ۳۸۳، ۳۸۴ و ۳۹۲ در سال ۵۹ ملو از این توصیه‌ها برای خنثی سازی توطئه گرانی و احتکار توسط بازار است.

اکنون که مقامات دولتی و امام جمعه‌هایی نظیر امام جمعه اصفهان و یا آیت اللهی مانند آیت الله منتظری زیر چماق و چوب چماقداران قرار گرفته‌اند، باید نامه مردم شماره ۲۶۲ به تاریخ پنجشنبه ۲۹ خرداد ۵۹ را خواند و دید چگونه حزب ما، چنین روزهایی را پیش بینی می‌کرد. روزهایی که از روی سر حزب توده ایران گذشته و گریبان انقلابیون مذهبی را خواهد گرفت. در همین شماره "نامه مردم" شاهد افشای گروه‌های ضریستی هستیم که با نام "گروه ضریت کرمانشاه" به ظاهر برای دفاع از انقلاب وارد میدان شده، ولی درعمر، به نیروهای انقلابی غیر مذهبی حمله می‌کردند. بسیاری از نیروهای انقلابی-مذهبی با این توهم که این عملیات نیروهای غیر مذهبی را شامل می‌شود و به سراغ آنها نخواهد آمد، با اغماض بر این عملیات نگرستند. در شماره ۳۸۷ نامه مردم شاهد افشای دلائل بحران اسکناس در دولت رجائی هستیم، که اکنون به نوع دیگری و به شکل محاصره اقتصادی مردم در دولت خاتمی شاهدیم.

در شماره ۴۴۰ "نامه مردم" شاهد انتشار نطق آیت الله طالقانی پیرامون اعمال چماق بدستان و تفسیر تائیدآمیز حزب از این نطق تاریخی است. مرحوم طالقانی در این نطق خود، آشکارا افشا می‌کند که در زمان مصدق هم با اعلامیه‌های سرخ و بنام حزب توده ایران، می‌کوشیدند بین طرفداران مصدق، طرفداران آیت الله کاشانی و حزب توده ایران تفرقه ایجاد کنند. در شماره ۴۴۷، به تاریخ ۲۹ بهمن ۵۹، با عنوان بزرگ می‌خوانیم «چماقداری شیوه‌ای ضد انقلابی و ساواکی است که جلو آن باید قاطعانه گرفته شود»

در همین شماره، یعنی در بهمن سال ۵۹، حادثه‌ای منعکس است که گویی در بهمن سال ۷۸ و در اصفهان روی داده است. منظور حمله اخیر چماقداران به نماز جمعه آیت الله طاهری است. در این شماره "نامه مردم" حمله چماقداران به سخنرانی آیت الله لاهوتی (در سال ۵۹) را محکوم کرده و بار دیگر خواهان برخورد قاطع حکومت با این پدیده شده است.

در واقع از همان ابتدا و از وقتی که شایعه پراکنی علیه آیت الله طالقانی شروع شد و با حمله چماقداران به سخنرانی آیت الله لاهوتی وارد مرحله جدیدی شد، حزب ما، به شهادت مطالب منتشره در "نامه مردم" هشدار داد که این شتر فقط در خانه حزب توده ایران نخواهد خوابید، بلکه بتدریج جلوی خانه بسیاری از بلند پایگان امروز نیز خواهد خوابید. شعار علیه هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران و بهم زدن نماز وی، اعمال شرم آوری که علیه آیت الله منتظری انجام شد، ترورهای که بزرگترین و پرنفوذترین روحانیون سالمنند ایران را مثل دانه انار از روی زمین برچید، گشوده شدن درهای زندان‌ها به روی هزاران طلبه و روحانی و ادامه چماق کشی که اکنون به قتل‌های آشکار خیابانی و آدم ربائی و گسترش حملات به نماز جمعه‌ها کشیده شده، همگی مهر تائیدی زده است تاریخی، بر آنچه که حزب ما گفت و پیش بینی کرد.

"نامه مردم" در شماره ۵۲۷ خود، به تاریخ چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۰، یعنی ۱۷ سال پیش با عنوان «عوامل ضد انقلاب تحت پوشش "حزب الهی" باند‌های ترور تشکیل داده‌اند» نوشت: «این باندها، اکنون یکی از افراد حزب ما را در روز ۱۰ اردیبهشت ۶۰ ربوده و پس از مضروب کردن وی، او را در حوالی نیاوران و در خارج از شهر رها کرده‌اند. اینها اعمالی است ضد انقلابی و راهزنانه. باندی که فرد توده‌ای را ربوده و مضروب کرده، خود را حزب الهی معرفی کرده و گفته است که قصدش کشتن این گونه افراد است.»

رفقا! وقتی گفته و یا نوشته می‌شود «حزب توده ایران، زسان گویای انقلاب ایران بود»، یک حقیقت بیان می‌شود. باید به همه مخالفان و حتی موافقان و طرفداران حزب توده ایران، توصیه کرد، برای شناخت رویدادهای کنونی ایران و پی گیری گذشته‌ای که به این مرحله از تکامل منفی خود رسیده است، بار دیگر اسناد مندرج و منتشر شده حزب را بخوانند. بخوانید تا به دقت بیشتری بدانید در ایران چه گذشته که به نقطه و لحظه کنونی رسیده‌ایم!

تحلیل هفتگی حزب توده ایران ۲۶ اسفند ۱۳۶۱، پس از دستگیری بخشی از رهبری حزب:

انقلاب را به کجا هدایت می‌کنند؟

«... ضد انقلاب اکنون می‌کوشد که انقلاب را فلج کند، آزادی را از مردم سلب نماید، محیط بی‌اعتمادی و سوء ظن را دامن بزند، کاری کند که هیچ مسئله‌ای حل نشود و در عوض مأموران امنیتی در همه جا جو رعب و وحشت ایجاد کنند، تا جان مردم به لبشان برسد و بدنبال راه چاره‌ای چشم امید به همین ضد انقلاب بینند. این طرحی است که مجله امریکائی نیوزویک آن را توصیه کرده بود: باید چنان هرج و مرجی بوجود آید که مردم کودتای یک ژنرال را با سکوت و بی تفاوتی تلقی کنند».

راه‌توده: کافی است تاریخ این تحلیل را از سال ۶۲ به سال ۷۸ تبدیل کرده و به آنها که بدنبال نفوذ خارجی در ترورهای اخیر می‌گردند، اگر در حرف و عمل خود صداقت دارند، توصیه کرد در تمام نهادهای امنیتی، قضائی، نظامی و بنیادهای عظیم مالی-مافیائی نورافکن‌ها را در آن گوشه‌هایی متمرکز کنند، که همین خط و نظر امریکا را امروز در ایران و در مقابله با "محمد خاتمی" و خواست عمرمی مردم ایران برای تحولات اجرا می‌کنند! همان‌ها، که سیاست امریکا را زیر شعار مبارزه با امریکا و آتش زدن پرچم امریکا و انواع غوامفریبی‌های چپ نمایانه دیگر پیاده می‌کنند.

افشاگری های یک عضو "انصار حزب الله"

چهره های پشت پرده توطئه ها افشاء شده!

چند روزنامه داخل کشور، از جمله "خرداد" و "صبح امروز" بصورت مشروح متن گفتگویی را با یکی از ضاربین عینا لله نوری و عطاء الله مهابجرانی منتشر کردند. این ضارب که گیانوش مظفری نام دارد، یکی از اعضای فعال انصار حزب الله است. مطالعه متن این گفتگو کاملاً نشان می دهد که این گفتگو نیست، بلکه گوشه هایی است از تحقیقات هیات پیگیری ماجرای حمله به اعضای کابینه محمد خاتمی از ضاربین دستگیر شده این ماجراست. این ضارب، پس از این تحقیقات آزاد شده است و آنگونه که از اخبار اخیر مطبوعات بر می آید، وی از بیم کشته شدن توسط انصار حزب الله، خود به وزارت کشور رفته و تقاضای تامین جانی کرده است. انصار حزب الله و یاران گذشته او، وی را بدلیل افشای حقایق پشت پرده مربوط به شبکه بندی، رهبران و عملیات انصار حزب الله تهدید به قتل کرده اند.

در تمامی متن این گفتگو، با "تحقیق"، که در روزنامه ها چاپ شده، اسامی افراد حذف و تنها حروف اول نام آنها ذکر شده است. علیرغم این سانسور، حروف اول نام ها افشاگر هویت گردانندگان اصلی انصار حزب الله است؛ از جمله "حسین الله کرم"، بعنوان مسئول هماهنگی انصار حزب الله در سراسر ایران، "مسعود ده نمکی"، مسئول عملیاتی انصار حزب الله، که هر دو آنها چهره ها و نام های مشخصی هستند. در این بازجویی و تحقیق، برای اولین بار و در چند جا نام "دکتر ت" و "الف" برده می شود و کاملاً مشخص می شود که دکتر احمد توکلی از جمله سرکردگان انصار حزب الله است. نه تنها سرکرده انصار حزب الله، بلکه هماهنگ کننده این تشکیلات شبه نظامی با چهره های پشت و پنهان انصار حزب الله در حاکمیت، چرا که او در جلسات بسیار مهم سران انصار حزب الله شرکت می کرده و دستورات جدید را ابلاغ می کرده است. از جمله درباره حمله به اعضای کابینه محمد خاتمی و راه انداختن تظاهرات اصفهان علیه آیت الله منتظری و آیت الله طاهری. این تظاهرات مربوط به حدود ۴ ماه پیش است، که بدنبال آن، وزارت اطلاعات و امنیت نمایشگاه "پیچک انحراف" را در اصفهان و نجف آباد ترتیب داد و تظاهرات نیز به حمایت از "ولایت فقیه" بود! نمایشگاه پیچک انحراف نیز شامل بازجویی ها و پرونده ای است که برای سید مهدی هاشمی ترتیب دادند، تا به بهانه آن نظر موافق آیت الله خمینی را برای برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی خویش جلب کنند.

چند نکته بسیار قابل توجه در متن گفتگو با یکی از دستگیرشدگان وابسته به انصار حزب الله در روزنامه های داخل کشور منتشر شده، وجود دارد، که انگیز انتشار آنها در این شماره راه توده، نشان دادن آن واقعیاتی که در دو مقاله و گزارش "ریشه طبقاتی..." و "نیروهای که باید به جبهه ضد ارتجاع بپیوندند" در همین شماره راه توده آمده است. تمام نقطه چین ها در متن گفتگو عینا آمده است.

ما را گول زده بودند!

«سوال: چگونه به انصار حزب الله وصل شدید؟
پاسخ: بنده تا سال ۱۳۷۴ درس می خواندم و دیپلم گرفتم. بعد از طریق... وارد انصار حزب الله شدیم. قصد این بود که صرفاً خدمتی کرده باشم به اسلام و مسلمین، چون من هم برادر شهید هستم و هم فرزند شهید.
خدمتتان عرض کنم که مجموعه انصار حزب الله از بچه هایی تشکیل می شد که بچه های جنگ و جبهه و این طور چیزها بودند و محیطی بود دور از گناه و این طور مسائل، که به این ترتیب بود که جذبش شدیم.
سوال: یعنی آقای ب شما را معرفی کردند به "م.د" (مسعود ده نمکی). بعد از آن چطور ارتباط داشتید؟
پاسخ: اوایل سال ۷۴-۷۳ که انصار تشکیل شده بود یک حالت نوبانی داشت، داخل منازل بچه ها بود، داخل بعضی از مساجد بود.
سوال: این جلسات را چه کسانی اداره می کردند و چه مسائلی مطرح می شد؟

پاسخ: نفر اصلی شان که "ح.الف" (حسین الله کرم) بود، بعد "م.د" بود و آقای دکتر ت (احمد توکلی) بود و بعد "م.د" بود...
سوال: این جلسات را چه کسانی اداره می کردند و چه مسائلی در آن طرح می شد؟

پاسخ: سخنرانی بود، مسائل سیاسی روز بود، ختم قرآنی بود. سخنرانی را بیشتر آقای دکتر ت می کرد. تشکیلات بسته بود، براهی کسی را جذب نمی کردند. جلساتی بود برای امر به معروف.

سوال: امسال که به مراسم ۱۳ آبان حمله کردید، به شماها چه گفته بودند؟ همین که با تلفن به شما می گفتند فلان جا، فلان برنامه را دارید، شما همه کار و برنامه شان را دل می کردید و می رفتید سراغ آن برنامه؟

پاسخ: این صحبتی است که تا حالا با آن برخورد نکرده ایم. هدف ما خدمت به اسلام بود، خدمت به انقلاب و اینطور مسائل بود. هدف خدا بود. شما فرض کنید آن موقع ما راهکارهای زمان جنگ می رفتیم. مثلاً شب عملیات است و یک معبری باز نمی شود، باید رفت روی میدان مین. ما هدفمان همان بود.

سوال: نظر انصار حزب الله در باره آقای مختشمی چی بود؟
پاسخ: ایشان را یک فرد معاند معرفی کرده بودند. معاند با دین، معاند با نظام، معاند با انقلاب.

سوال: یعنی آن روزی که می خواستید بپایند راهپیمایی ۱۳ آبان به شما گفته بودند که یک شخص معاند با دین و انقلاب و نظام؟
پاسخ: بله، شب قبلش اینطوری سخنرانی کرده بودند.

سوال: کی سخنرانی کرده بود؟
پاسخ: ح.الف (حسین الله کرم) و دکتر ت (احمد توکلی) و د.م (مسعود ده نمکی).

بچه های انصار دانشجویها را دستگیر می کردند و تحویل می دادند. خود آقای... و... آمدند گفتند اگر درگیری چیزی شد کسی را ترفید، بگیرید بیاورید، ما خودمان ترتیبشان را می دهیم. آنطور که برای بچه ها جا انداخته بودند، اینها را تشبیه کرده بودند به "منافقین".

سوال: درباره انتخابات مجلس پنجم و دوم خرداد کی به شماها خط داده بود، که بهم بزنید؟

پاسخ: وا الله توی این مسائل حکم هائی به بچه های حزب الله داده بودند برای محله های بالای شهر بود. خود ما هم آن روز که بازرس بودیم، صحبت شده بود که مثلاً به حجاب خانم ها گیر داده شود. برای مثال ۱۲۰۰ بزرگوار در حوزه های انتخاباتی، از کوچکترین مسئله استفاده کنیم، برای اینکه صندوق آرائی را باطل کنیم. این را بهتان بگویم که بچه هائی که بودیم بازرسان ویژه بودیم و هر کدام حق داشتیم دو صندوق را باطل کنیم.

سوال: کی شما را عنوان بازرس ویژه انتخابات داده بود؟
پاسخ: خود ح.الف (حسین الله کرم).

سوال: تظاهرات اصفهان چطور بود؟
پاسخ: حدود ۲۰ تا ۲۲ نفر جلسه گذاشتند راجع به اصفهان. تعدادی که به اصفهان رفتند حدود ۴۰۰ یا ۵۰۰ نفر با اتوبوس رفتند.*

سوال: شما هم با اتوبوس رفتید؟
پاسخ: نه. ما ماندیم برای کار تهران و بعد صبح ح.الف (حسین الله کرم) و آقای دکتر ت (احمد توکلی) و دو سه تا از بچه های دیگر با هم رفتیم. بچه هائی که شب قبلش رفتند در مسجد المهدی اصفهان خوابیدند.

سوال: لطفاً موضوع انصار حزب الله، آقای الف و آقای ت و اعضای دیگر را راجع به شخص آیت الله طاهری بگوئید.

پاسخ: وا الله، ایشان را یک فرد مطرود می دانستند. بخاطر صحبت هائی که ایشان راجع به شورای نگهبان و مجلس خبرگان می کردند و قضایای سیاسی کشور.

سوال: انصار حزب الله همیشه مدعی است که نه راست است و نه چپ و این تقسیم بندی را قبول ندارد، ولی یک نگاه انتقادی که می کنیم می بینیم همیشه به چپی ها گیر داده اند. هیچوقت نشد به راست گیر دهند؟

بخش مشروحی از این گفتگو و تحقیق، باز می گردد به ماجرای حمله به عینا لله نوری و دکتر مهابجرانی، که در آن ماجرا نیز همین افرادی که فرد دستگیر شده از آنها نام می برد، در آن نقش داشته اند. نام هائی که همه آنها برای ما مشخص نیست و متأسفانه محاکمه افراد دستگیر شده را نیز غیر علنی برگزار کردند تا این نام ها افشاء نشود.

(راه توده: این همان تظاهراتی است که روزنامه های وابسته به جناح راست آنرا تظاهراتی مردمی اصفهان معرفی کردند و روزنامه های طرفدار دولت را زیر فشار گذاشتند که چرا اخبار آن را منتشر نکرده اند!)

نقطه نظران دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پیرامون آزادی، عدالت اجتماعی، جناح راست حاکمیت، نبرد برای تسلط بر حاکمیت ج.ا از ابتدای پیروزی انقلاب، "خودی" و "غیرخودی"

"نبرد" برای حاکمیت بلافاصله پس از پیروزی انقلاب شروع شد!

روزنامه "خرداد" طی چهار شماره، از اول تا نهم دیماه، مستن گفتگوی مشروحی با "محمد سلامتی"، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را منتشر ساخت. بی اغراق می توان گفت، که این یکی از گفتگوهای نادری است که توسط یک روزنامه پرتیراژ داخل کشور، طی دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و آزادی نسبی مطبوعات منتشر شده است!

این مصاحبه آن گره های سیاسی-اقتصادی پنهانی را در حاکمیت جمهوری اسلامی باز می کند، که از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷، برای اکثریت نیروهای سیاسی ایران ناشناخته و کور ماند و به همین جهت این نیروها، علیرغم تمام حسن نیت، شور انقلابی و علاقه ای که به تحولات مترقی در ایران داشتند، نتوانستند با کمک به رشد گرایش های مثبت در حاکمیت جمهوری اسلامی گام مهمی در جهت تحمیل عقب نشینی به نیروهای واپسگرا و غارتگر بردارند. گامی که یک ضرورت انقلابی بود! این بیگانگی چنان بوده است، که هنوز هم سایه بلند و سیاه آن از فراز سر اپوزیسیون جمهوری اسلامی رخت برنیسته است. تحریم دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم نشانه های بازار این امر است. و این در حالی است، که سرگیجه ای برای اتخاذ سیاستی منطبق با واقعیات جامعه ایران و همگامی با جنبش عمومی مردم ایران نیز همچنان ادامه دارد.

شکل گیری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اواخر سال ۵۷ و اوائل سال ۵۸ معلول تلفیق هفت گروه چریکی بود که قبیل از انقلاب فعالیت داشتند: گروه امت واحد، منصورین، بدر، فلاح، صف، فلق و موحیدین. همه ما درگیر کارهای اجرایی شدیم، بسی آن که در آغاز کار تمام مواضع خود را همسان و یکسان کنیم. خود من به عنوان وزیر کشاورزی و آقای نبوی به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی مشغول کار شدیم. در نتیجه، از همان اول اختلاف نظرهای میان ما وجود داشت. براساس این اختلافات و مواضعی که یکی نشده بود، نوعی ناهماهنگی پدید آمد. تا آنکه آقای "راستی" * از گروه "منصورین"، بعنوان نماینده ولی فقیه که سوالات شرعی را پاسخ بدهد، در سازمان مطرح شد. گروه منصورین از پیش از انقلاب با آقای راستی در تماس بود. برخی افراد از جمله خود من با این مساله مخالف بودیم و عقیده داشتیم که تماس مستقیم با امام صحیح تر است. شورای مرکزی سرانجام این پیشنهاد را تصویب کرد. نزد امام رفتیم و بچه ها گفتند که با آقای راستی موافقیم و نظر شما چیست؟ امام فرمودند که آقای راستی کیست؟ توضیح داده شد و بعد امام پذیرفتند. آقای راستی با طرز تفکری که داشت با کارهای اجرایی ما مثل اصلاحات ارضی، تعاونی ها و کوپنی کردن کالاها مخالف بود.

موضع گیری ایشان و برخی از افراد نزدیک به ایشان باعث شد که شکاف عمیقی در داخل سازمان ایجاد شود. وقتی که دیدیم که دیگر نمی توانیم با هم کار کنیم، در سال ۶۰ تعدادی از (۳۶ نفر) از سازمان جدا شدیم و بقیه که مانند با آقای راستی بودند و کار را ادامه دادند و موضع منفی در قبال دولت موسوی گرفتند. امام از مواضع آنان زیاد خوششان نمی آمد، همان گونه که جناح راست حزب جمهوری اسلامی نیز چندان مورد توجه ایشان نبود. امام در سال ۶۵ با انحلال بقیه سازمان موافقت کردند و این انحلال تقریباً همزمان با تعطیلی حزب جمهوری اسلامی.

پیش از آن، وقتی که در سال ۵۹ بنی صدر رفت و دولت رجائی آمد، حاکمیت طیف طرفداران امام و انقلاب به وجود آمد، در این موقع طیف های مختلف به درون خود پرداختند و متوجه شدند که دیدگاه ها با هم متفاوت است. یعنی احساس شد که در زمینه اقتصادی عده ای به اصلاحات ارضی که دولت موقت طرح کرده بود معتقدند، اما عده ای با آن مخالفند. ما می خواستیم اصلاحات ارضی که در شورای انقلاب به تصویب رسیده بود و آقایان منتظری، مشکینی و بهشتی امضاء کرده بودند را اجرا کنیم، اما عده ای در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم این مساله را قبول نداشتند. اطلاعاتی نویشتند و به امام نیز گفتند که این عمل خلاف شرع است و نباید انجام شود. در اواخر سال ۵۹ این موضع گیری ها کاملاً مشهود شد. وقتی که ما تصمیم گرفتیم این مسائل را با شدت اجرا کنیم موضع گیری ها علنی شد. تا قبل از آن به دلیل مسائل بنی صدر بقیه امور تحت الشعاع قرار گرفته بود، اما با رفتن او و آمدن آقای رجائی موضع گیری ها ظاهر شد و روز به روز شدت می گرفت. در جناح خط امام، در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موضع گیری های مختلفی ظاهر شد و جناح بندی های متعددی شکل گرفت. این موضع گیری ها در حزب جمهوری اسلامی، دولت و در سطح نظام نیز مطرح بود.

در سازمان ما، امثال بنده، آقای نبوی، آقای آرمین و حسین صادقی عناصری بودند که در جناح چپ سازمان قرار می گرفتند. افرادی مثل آقای محسن رضانی (سرلشکر رضائی)، فرمانده سابق سپاه و دبیر کنونی شورای مصلحت نظام)، ذوالقدر (فرمانده کنونی بسیج و معاون سپاه پاسداران)، آقای زیبایی و آقای راستی در جناح راست سازمان بودند.

ما دلیل می آوردیم که ولایت فقیه (امام) این نظر را قبول دارد، آنان می گفتند که ولی فقیه چنین اختیاری ندارد. احکام الهی مشخص است و ولی فقیه فقط باید بر اجرای احکام الهی نظارت کند و نمی تواند قانون وضع کند. به دلیل حاکم بودن این دیدگاه بود که سیستم قانون گذاری نیز مختل شده بود و مجلس نمی توانست قانون تصویب کند.

پس از دو سال این دو خط کاملاً در مقابل هم قرار گرفتند و جناح چپ و راست درست شد. این حالت در حزب جمهوری اسلامی هم پیش آمد. در مجلس نیز اینطور شد. در دولت آقای موسوی هم همینطور دو طیف چپ و راست پدید آمد. البته موضع اقتصادی جناح چپ بسته نبود. دیدگاه جناح چپ، اقتصاد کنترلی بود. دیدگاهی مبتنی بر قانون اساسی که سه نوع حاکمیت را به رسمیت می شناسد و اقتصاد را به سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی تقسیم می کند. دیدگاهی که برای کارگران حق قائل است و معتقد به اجرای قانون کار است. دیدگاهی که می گوید باید منابع طبیعی را ملی کرد. این دیدگاهی منطبق بر قانون اساسی.

دیدگاه جناح راست درست برعکس این بود و می گفت که هر قسمت قانون اساسی که با شرع مغایر باشد، و البته شرعی که ایشان تلقی می کردند، قابل قبول نیست. جناح راست دیدگاه اقتصادی سرمایه داری را قبول داشت. البته سرمایه داری از نوع تجاری و عقب افتاده اش را. یعنی می گفت همه چیز باید آزاد باشد. قیمت ها باید آزاد باشد و دولت حق کنترل آن را ندارد. معتقد به عدم دخالت دولت در امور مربوط به کارگر و کارفرما بود. معتقد بود که دولت حق ندارد حداقل مزد را تعیین کند و این امور تابع قرارداد میان کارگر و کارفرماست. لذا دولت حق تعیین حداقل مزد یا حداکثر ساعت کار یا تعطیلی، بیمه کارگر و... را ندارد.

در تصویب این قانون و لایحه آن که از سوی ما ارائه شد جناح راست مخالف بود و می گفت خلاف شرع است. در مورد تصویب این قانون گویی دو جناح با هم گشتی می گرفت. هر بند آن حضور فعال جناح ها را طلب می کرد.

در نهایت در مجلس دوم دیدگاه چپ غلبه کرد و قانون کار تصویب شد. قانون معادن، قانون تعاون، قانون اصلاحات ارضی نیز چنین سرنوشتی داشت. اصولاً هر چه که در مجلس مطرح می شد چنین بود. مجلس سوم نیز چنین وضعیتی داشت.

اینکه مصرف کنندگان بتوانند کالاهای ارزان تر خارجی را خریداری کنند به خطر نمی اندازد. حتی عربستان با قیمت های بسیار بالا اقدام به تولید محصولات استراتژیک مثل گندم کرده است. در عین حال، باید از تولیدات داخلی حمایت کرد، تا توان رقابتی آنها در بازارهای جهانی زیاد شود.

س: شما وزیر کشاورزی در دولت میرحسین موسوی و همچنین معاون وزارت کار در کابینه هاشمی رفسنجانی بوده اید. در سطح هیات رئیسه کمیسیون اقتصادی و دارائی مجلس در دوره سوم فعالیت داشته اید. نسل جوان کشور می خواهد بداند که اقتصاد کنونی کشور حاصل چه تحولاتی است؟

سلامتی: پس از آنکه آقای هاشمی به ریاست جمهوری رسید، اقتصادی سرمایه داری پذیرفته شد. ریاست جمهوری ایشان مقارن شد با تحولات و دگرگونی های اساسی در سطح جهان. در آن سال ها، علامت های شکست نظام اقتصاد دولتی و متکی بر برنامه ریزی در شوروی سابق و اروپای شرقی آشکار شده بود. این کشورها در یک چرخش اساسی به سوی اقتصاد سرمایه داری روی می آوردند. تبلیغات نظام سرمایه داری به ویژه آمریکا در سال های پید شده بر این محور که تنها راه رشد و توسعه اقتصادی به کارگیری ساز و کارهای بازار است، شکل گرفته بود و تشدید می شد. آنها با استفاده از ابزارهایی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی این استراتژی را در دیگر کشورها تحمیل کردند. در حلقه نزدیکان آقای هاشمی در این زمان تعدادی از مسئولان اقتصادی بودند که به لحاظ فکری مرعوب تبلیغات وسیع آمریکایی و هواداران نظام سرمایه داری شدند. رئیس کل بانک مرکزی "عادل"، رئیس سازمان برنامه و بودجه "روغنی زنجانی" و وزیر امور اقتصادی و دارائی "توربخش"، از سری دیگر امثال آقایان الویری، معزالدين و آقا محمدی که در مجلس بودند موثرترین افراد در شکل دادن به تفکری بودند که در نهایت به پذیرش نظام اقتصاد سرمایه داری منجر شد. در جلسه ای که با حضور رئیس جمهور برگزار شد و من هم بدلیل عضویت در هیات رئیسه کمیسیون اقتصادی و دارائی در آن شرکت داشتم بارها به رئیس جمهور تذکر دادم که اتخاذ سیاست های اقتصادی مبتنی بر نظام سرمایه داری اشتباه است و آمریکایی ها تنها رهائی اقتصاد خود را این شیوه تبلیغ می کنند و می خواهند تراز پرداخت های خود را بهبود بخشند و ما نباید تحت تاثیر آنها قرار بگیریم. اما من فقط یک رای بودم و چون خود ایشان نیز ذهنیتی آماده داشت، در نهایت آنها از ۱۳۷۰ به بعد، سیاست تعدیل اقتصادی را جایگزین سیاست های اقتصادی برنامه اول کردند.

در سال های اجرای سیاست تعدیل اقتصادی، مجلس چهارم که اکثریت آن را جناح راست سنتی تشکیل می داد، به طور کامل با سیاست های تعدیل اقتصادی موافقت داشت. اگر به نشریات متعلق به این جناح در آن سال ها نگاه کنید، می بینید که آن ها به طور یک چارچه از سیاست تعدیل حمایت و دفاع می کردند. در سیاست تعدیل، تک ترخی کردن ارز، رها سازی قیمت ها و بازگشایی خارجی، حذف حمایت های یارانه ای از بخش تولید و خصوصی سازی شرکت های دولتی در ابعاد وسیع صورت گرفت.

من بازهم تاکید می کنم که فروپاشی شوروی سوسیالیستی و کشورهای شرق اروپا و همزمانی آن با اوج تبلیغات آمریکایی ها در آن سال ها موجب شد، تا سیاست های اقتصادی موسوم به تعدیل اقتصادی بر کشور حاکم شود. مسئولان اقتصادی کشور ناقد تئوری اقتصادی ویژه بودند و به همین دلیل از نظر فکری مرعوب تبلیغات وسیع طرفداران اقتصاد سرمایه داری شدند. همان طور که "لغ والسا" در لهستان همین کار را کرد و پس از یک سال پشیمان شد و گفت که می خواستیم رشد و توسعه به دست آوریم ولی بازارمان پر از کالاهای بنجل شد. نظیر همین بلا بر سر ایران آمد. مسئولان اقتصادی با توجه به رهنمودهای سیاست تعدیل اقتصادی بازارهای کشور را بر روی تولیدات خارجی ها گذروند و این بازار ملو از کالاهای اروپائی، ژاپن و حتی آمریکائی شد. در این سال ها، واحدهای صنعتی کشور به رکود گرائیدند. تولید پیکان به دلیل ورود بی رویه انواع خود رو کاهش یافت. کارخانه های تولید کننده تلویزیون نتوانستند تولیدات خود را بفروشند و صنایع نساجی کشور با مشکلات اساسی مواجه شدند.

آینده برنامه های اقتصادی ایران

به نظر من سیاست های حاکم بر برنامه سوم توسعه باید کنترلی باشد. ضمن آنکه سیاست هائی که پس از ۱۳۷۴ اجرا شد و آقای خاتمی ادامه می دهد و در طرح ساماندهی اقتصادی کشور نیز منظور شده است باید سیاست های اقتصادی حاکم بر برنامه سوم باشد. بدون اعمال این سیاست ها نمی توان اقتصاد را پیش برد. نمی توانیم ارزی که در کشور داریم را برای واردات

قبل از رسیدن به مجلس چهارم در درون جناح چپ دو دستگی ایجاد شد. در بطن جناح راست نیز این دو دستگی پیش آمد. البته در این جریان عده ای از جناح راست و چپ به هم نزدیک شدند و گرایش های مشترکی پیدا کردند. به این معنی که در مجلس چهارم جناح چپ و راست موضع گیری دارند، ولی در جناح راست وحدت در طرز تفکر نیست. گروهی به اقتصادی سرمایه داری تجاری معتقد است، گروهی به اقتصاد سرمایه داری صنعتی و مدرن و گروهی از جناح راست نیز رگه هائی از چپ دارند، اما گرایش اقتصادی مشخصی ندارند. اینها شعارهای اقتصادی متمایل به چپ طرح می کنند. درست است که جناح چپ در دولت آقای موسوی و قبل از آن، در دولت حضور داشت و وزنه ای بود، ولی این بدان معنا نیست که جناح راست در آن حضوری قهرتند نداشت. بسیاری از کارهائی که جناح چپ می خواست انجام دهد عملاً با بن بست مواجه می شد. آقای موسوی دیدگاه چپ داشت، ولی همه دولت ایشان تحت کنترل خودش نبود. در دولت ایشان امثال آقای عسگرآولادی و احمد توکلی هم حضور داشتند، ضمناً قوه قضائیه در همان دوران هم در اختیار جناح چپ نبود.

حاصل تسلط جناح راست بر اقتصاد کشور، از سال ۶۸ به بعد و نتایج برنامه تعدیل اقتصادی

نرخ تورم در سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴ سالانه به طور متوسط ۱۲٫۸ درصد بوده است و در سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ به طور متوسط ۱۸ درصد. سرمایه گذاری به تولید ناخالص داخلی در سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴ سالانه به طور متوسط ۲۰٫۱ درصد و در سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ ۱۵ درصد. درآمد ارزی کشور (با احتساب وام های خارجی) در سال های ۶۱ تا ۶۴ بطور متوسط ۱۹٫۱ میلیارد در سال بوده است، در حالی که این رقم در سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ به طور متوسط ۲۵ میلیارد دلار بوده است.

بنابراین آمار، سیاست "تعدیل اقتصادی" یا "اقتصاد آزاد" آسیب به کشور زده است نه سیاست های کنترلی زمان دولت آقای موسوی.

وقتی شکست این برنامه خود را نشان داد، جناح راست با فرصت طلبی، می خواست خود را از پیامدهای منفی اجرای سیاست تعدیل اقتصادی که با آن موافق بود کنار بکشد و همه را به دولت و هاشمی رفسنجانی نسبت بدهد. خوشبختانه دولت هاشمی وقتی متوجه شد که سیاست تعدیل اقتصادی برای کشور نامناسب است آن را کنار گذاشت و از اوایل ۱۳۷۴ سیاست های اقتصادی را به سیاست های کنترلی تغییر داد که نتیجه مثبتی هم داشت. خود وی در سخنرانی های خود یادآور شد که اعمال سیاست های کنترلی موجب شده است که رشد بی رویه قیمت ها در کشور کاسته شود، سرمایه گذاری های دولتی افزایش یابد، حجم واردات کم شود و اقتصاد کشور به ثبات برسد. *

وقتی مجلس چهارم (پس از درگذشت آیت الله خمینی) تحت کنترل راست قرار گرفت و همه عناصر جناح راست مجلس سیاست تعدیل اقتصادی را قبول کردند، جناح چپ، یعنی "چپ جدید" متأثر از این وضع خود را کنار کشید. بین جناح راست سنتی که طرفدار سرمایه داری تجاری بود و راست مدرن که از سرمایه داری پیشرفته و صنعتی حمایت می کرد ائتلاف ایجاد شد. وقتی تضاد در جهت دادن به اقتصاد بین این دو جناح شکل گرفت، طیفی که طرفدار بازار و اقتصاد سرمایه داری تجاری بود، علیه دولت آقای هاشمی موضع گرفت. یعنی همانها که در ابتدای مجلس چهارم شعار می دادند "مخالف هاشمی، مخالف پیغمبر است".

کشور ما نمی تواند در شرایط کمبود ارز و محدودیت های ارزی اقدام به واردات کالاهای مصرفی مثل آخرین مدل های خودرو، آدامس و شکلات و... کند. از سال ۱۳۷۱ سرمایه گذاری به سمت دلالی و واسطه گری سوق پیدا کرد. سیاست تعدیل اقتصادی، در همه کشورها به بن بست رسیده است. نهادها و سازمان های بین المللی، که از طرف آمریکا این سیاست را بر سایر کشورها تحمیل کردند نیز به شکست این سیاست اعتراف کرده اند. سیاست تعدیل اقتصادی برای کشورهای جهان سوم مثل سیم می ماند. به همین دلیل است که می بینیم آمریکا و سایر کشورهای سرمایه داری در کنار کشورهای ضعیف تر اتحادیه "اوپک" را تشکیل داده اند. "اوپک" برای این ایجاد شده است که به کشورهای ضعیف فرصت بدهد، تا در یک مدت معینی بتوانند تولیدات خود را رقابتی کنند و پس از آن تجارت خارجی خود را آزاد کنند. اما در ایران تعرفه ها را برداشتند و بازار کشور را در برابر واردات بی پناه گذاشتند. اینکه می گویند باید اجازه داد مصرف کنندگان کالاهای ارزان تر مصرف کنند با تحلیل های اقتصادی که حمایت از تولیدات داخل را برای نیل به موفقیت ضروری می دانند ناسازگار است. هیچ کشوری امنیت غذایی خود را به خاطر

این تقسیم بدین معنا نیست که ما بگوئیم غیر خودی حق فعالیت ندارد. ما می گوئیم که مسلمانیم و آنها کمونیست اند، اما این به معنی سلب حق حیات از آنها نیست، به معنی سلب حق اعتراض و فعالیت آنها نیست. اتفاقاً تنها سازمانی در میان گروه های خودی بوده که علیرغم این تقسیم بندی از جناح های غیر خودی، جهت فعالیت سیاسی دعوت و استقبال کرده است و فعالیت آنها را در چارچوب قانون اساسی به رسمیت شناخته است. به ما اعتراض می کنند که چرا می گوئید عناصر نهضت آزادی حق فعالیت آزاد دارند. ما می گوئیم هر کس که در چارچوب قانون اساسی فعالیت کند، حق فعالیت دارد و هیچکس حق ندارد که این حق را از او سلب کند.

* حجت الاسلام راستی، اکنون بعنوان آیت الله در حوزه علمیه قم و بعنوان سخنگوی جامعه مدرسین این حوزه عمل می کند. او از چهره های بنام وابسته به انجمن حجتیه است.

* این عقب نشینی، که به تعدیل در تعدیل اقتصادی مشهور شده است، در آستانه انتخابات مجلس پنجم به شکست در میان نیروهای حاضر در دولت و پایان ائتلاف دو جناح راست شد. اپوزیسیون جمهوری اسلامی - بویژه در خارج از کشور - که پیگیر رویدادهای ایران نبود، نتوانست این تحولات را به موقع تحلیل کرده و خود را آماده انتخابات مجلس پنجم کند. این عدم آگاهی از اوضاع داخل کشور، به اعلام "تحریم انقلابی" انتخابات مجلس پنجم انجامید. سیاستی که اگر اتخاذ نشده و همه نیرو برای تاثیر گذاری روی این انتخابات بسیج شده بود، ای بسا اکثریت شکننده کنونی جناح راست در مجلس، که در برابر دولت خاتمی ایستاده است، از چنین موقعیتی برخوردار نمی شد. موقعیتی که با انحلال انتخابات برخی از شهرهای بزرگ و کوچک و ابطال صندوق های آراء، در نقاطی که جناح راست انتخابات را باخته بود، فراهم آمد. بارزترین و مشهورترین این ابطال انتخابات در اصفهان و ملایر و همدان روی داد. امری که می شد با یک کارزار پر قدرت تبلیغاتی، تحقق آن را برای جناح راست دشوار و یا حتی ناممکن ساخت!

رهبر حزب کمونیست روسیه، در مراسم یاد بود ۲۵ مین سالگرد درگذشت "لنین":

دوران بیداری ملی فرا رسیده!

هفتاد و پنجمین سالگرد درگذشت "لنین" را روز ۲۱ ژانویه ۹۹ کمونیست های روسیه طی مراسمی متنوع و با شکوه در سراسر کشور گرامی داشتند. در مسکو هزاران نفر با نثار شاخه های گل و ادای احترام در آرامگاه لنین این روز را پشت سر گذاشتند. گنادی زیگائف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه، پس از نثار گل بر آرامگاه لنین، طی سخنان گفت: «امروز لنین و میراث انقلابی او از هر زمان دیگری مهمتر و مطرح تر است. سیاست اقتصادی نوین "نپ" لنین، بر درهای روسیه می کوبید و همانقدر مهم است که در دهه ۱۹۲۰ بود.»

سیاست اقتصادی نوین "نپ" به پیشنهاد لنین در کنگره دهم حزب کمونیست روسیه که از تاریخ ۸ تا ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ برگزار شد، بطور رسمی پذیرفته شد. در چارچوب این سیاست، اقتصاد کالائی دهقانی، بازرگانی و سرمایه داری و حضور سرمایه خارجی بصورت امتیاز (اجازه) در جهت احیای سریع تر صنایع بزرگ ملی پذیرفته و اعمال شد. سیاست اقتصادی نوین تکامل نظرانی بود که لنین در بهار سال ۱۹۱۸ در اثر بنام "وظائف نویستی حاکمیت شوروی" راجع به ایجاد پایه های سوسیالیسم مطرح کرد. از نظر لنین پیروزی انقلاب اجتماعی تنها از طریق همراهی و اتحاد کارگران، دهقانان و دیگر اقشار خرده بورژوازی شهر و ده امکان پذیر بوده و این واقعیت اتخاذ تدابیری مانند سیاست اقتصادی نوین را اجتناب ناپذیر می سازد.

زیگائف، ضمن رد شایعاتی که در باره احتمال انشعاب در حزب کمونیست فدراسیون روسیه بر سر زبانهاست گفت: «حزب کمونیست امروز مدرن ترین و با نفوذترین حزب روسیه بوده و هیچ انشعابی در حزب وجود ندارد.» زیگائف ضمن پیش بینی موقعیت کمونیست ها در انتخابات دسامبر آینده گفت: «زمان یلتسین به سر آمده و دوران بیداری در حال فرا رسیده است.»

هزینه کرد. باید از صنایع داخلی حمایت کنیم و این ها مستلزم به کار گرفتن سازوکارهای کنترلی است.

حتی امریکا که ادعا می کند اقتصاد باز دارد تعرفی کالاهای وارداتی چین را افزایش داده است، تا مانع ورود آنها به بازارهایش خودش شود. حتی امریکا اجازه نمی دهد چین عضو پیمان تجارت جهانی شود، زیرا به این نتیجه رسیده است که الگوی مصرف کشور چین به گونه ایست که کالای امریکائی در آن کشور بازار مناسبی پیدا نمی کند. این کشور شرایط خودش را تحمیل می کند. امریکا در حالی که خودش محدودیت ایجاد می کند و مانع از ورود آزادانه کالا به بازارهای داخلی می شود، از بقیه دنیا می خواهد که بازارهای خود را آزاد کنند. منافع ملی کشورهای دنیا ایجاب می کند که خواسته این کشور را نپذیرند. امریکا در سال هائی توانست با تبلیغات پرسروصدا و سنگین به مستولان و زمامداران کشورهای جهان بقبولاند که اقتصاد کنترلی ناکارآمد است و ما نیز در آن سال ها اسیر این تبلیغات شدیم. واقعیت این است که در دنیا کشورهائی داریم که با اقتصاد متمرکز دولتی پیشرفت داشته اند و کشورهائی نیز داریم که این روش را اجرا کرده و با شکست مواجه شده اند. اقتصاد چین که متمرکز دولتی است، تجربه موفقی است. اقتصادهای موفق، آنهائی هستند که مدیریت قوی بر آنها حاکم است. ایران نیز باید سازوکارهائی را برگزیند که با شرایط اقتصادی و سیاسی ملی ما تطابق داشته باشد.

آزادی ها

س: جناح چپ را به این متهم می کنند که در عین اعمال اقتصاد کنترلی، مصداقه ها، نوعی آزادی ستیزی نیز داشته است؟

سلامتی: یکی از مواردی که شاخص اعتقاد و عدم اعتقاد یک جناح به مقوله آزادی است، مساله تنظیم و تهیه لوایح، قوانین و آئین نامه های مربوط به آزادی بیان و مطبوعات و تحزب است. در سال های ۵۹-۶۰ و در شرایطی که فعالیت منافقین به اوج خود رسیده بود، کسانی که قدرت را در اختیار داشته باشند، به دنبال نهادینه کردن آزادی نمی روند. ولی ما این کار را در آن مقطع کردیم. یعنی لایحه احزاب را تهیه کرده و به مجلس بردیم و به تصویب رساندیم.

چهار جناح به سوی انتخابات مجلس پنجم

بتدریج زمینه ظهور چهار جناح در کشور به وجود آمد. دو "راست" و دو "چپ" مدرن و سنتی. این چهار جناح به نظام و قانون اساسی و ولایت اعتقاد داشتند، ولی هر یک قرائتی خاص خود ارائه می کردند. حتی بین آنها بر سر نوع قرائت از ولایت فقیه تفاوت وجود داشت، مخصوصاً بین راست و چپ. اینها در انتخابات مجلس پنجم با هم رقابت کردند. البته در این انتخابات چون تازه جناح ها شکل گرفته بودند، هنوز دوستی های سابق را با هم داشتند، لذا می بینیم که راست سنتی و چپ جدید، (که در حزب طرفداران ارزش ها جمع شده بودند) علایق مشترکی با هم دارند و لیستی که ارائه می دهند در حدود ۸۰-۹۰ درصد شبیه هم است. لیست کارگزاران سازندگی لیستی مختلط است، یعنی ۱۰ نفر مشترک با جامعه روحانیت دارد، ۱۰ نفر جناح چپ و ۱۰ نفر از خودشان. اختلافات، بعداً بیشتر بروز کرد. در انتخابات ریاست جمهوری این چهار جناح موضع گیری شفاف و مواضع مشخصی پیدا کردند. تا جایی که روحانیت مبارز کاندیدای خاص خود را داد (آقای ناطق نوری) جمعیت دفاع از ارزش ها کاندیدای خود را (آقای ریشهری) معرفی کرد و جناح چپ کاندیدای خود را (آقای خاتمی). البته کارگزاران هم در ابتدا دنبال کاندیدای خاص خود بود، ولی چون کسی را پیدا نکرد آقای خاتمی را انتخاب کرد. این جناحبندی تا امروز هم ادامه دارد.

در کابینه خاتمی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در حال حاضر هیچ وزیری در کابینه ندارد، گرچه از جناح خط امام چند نفر در دولت هستند. سازمان در سطح معاونت، در سه، چهار وزارتخانه حضور دارد. سازمان اعتقاد دارد که باید به دولت آقای خاتمی کمک کرد.

خودی و غیر خودی

از نظر سازمان خودی به معنای کسی است که نظام و قانون اساسی و ولایت فقیه را پذیرفته است و غیر خودی کسی است که اینها را قبول ندارد، ولی

استبداد سلطنتی، قطع نفوذ امپریالیسم در ایران، ایجاد شرایط زیربنای اقتصاد بسود اقشار بینابینی و زحمتکش جامعه و گسترش آزادی‌های مدنی در جهت حقوق دموکراتیک شهروندان و به ویژه زحمتکشان شهر و روستا بود.

عوامل منفی مختلفی علیه خواست تعمیق و تضمین دستاوردهای انقلاب در آن دوران موثر بودند. آنها را می‌توان به عوامل خارجی و داخلی تقسیم کرد. برای مثال، هم ارتجاع مذهبی پنهان شده پشت شعارهای انقلابی و هم راست‌ترین بخش سرمایه داری وابسته ایران با دفاع از لیبرالیسم (که عمدتاً در جهت لیبرالیسم اقتصادی و محدود شدن آزادی‌های برآمده از انقلاب ۵۷ بود) در داخل خواستار پایان روند انقلابی و محدود کردن آن به تغییر شکل حکومت سلطنت استبدادی بودند. مخالفت آنان از جمله با انحصار تجارت خارجی در دست دولت بود. اتفاقاً این هر دو، به یک سان و البته به دو شیوه خواهان محدود شدن آزادی‌های دموکراتیک و به ویژه محدود شدن آزادی نیروهای چپ، پیشرو و انقلابی بودند. هم دارودسته‌های "حزب"، فقط حزب الله به تظاهرات اول ماه مه ۱۳۵۸ و به ویژه ۱۳۵۹ یورش می‌آوردند و هم جریان لیبرالی مدعی بود، تصویبنامه حکومت شاه سرنگون شده در مورد "غیرقانونی بودن حزب توده ایران" کماکان از قانونیت برخوردار است [۶].

پدیده منفی دیگری که علیرغم همه کوشش حزب توده ایران برای درهم شکستن آن، در عمل به سد تعمیق انقلاب تبدیل شد، ناتوانی جنبش چپ غیرتوده‌ای و جنبش بااصطلاح امروز "لاتیک" در تشخیص شرایط و ضرورت ایجاد جبهه مشترک چپ از یک سو و گرفتار بودن جنبش چپ مذهبی در بند باورهای مذهبی، از سوی دیگر، بود. در چنین شرایطی برپایی جبهه‌ای، که بتواند مانع قدرت یابی ارتجاع و حفظ دستاوردهای انقلاب بشود، ممکن نشد. این ضعف، اکنون نیز برای برپایی وسیع "جبهه مبارزه با ارتجاع" وجود دارد.

بسیاری از سازمان‌ها و نیروهای که در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب به همدارهای حزب توده ایران، برای برپایی جبهه دفاع از آرمان‌های انقلاب بهانه‌ن دادند، امروز می‌کوشند، آن تعلل دیروز خود را، زیر انواع تبلیغات خصمانه نسبت به سیاست حزب، در سال‌های یاد شده پنهان سازند [۷].

امروز حداقل باید خرسند بود که "جبهه مبارزه با ارتجاع" در داخل کشور و مرکب از طیف وسیع نیروهای مذهبی و تفاهم نیروهای ملی-مذهبی تشکیل شده است. نه تنها باید با تمام توان از این جبهه حمایت کرد، بلکه راههای همکاری نزدیک با این جبهه را نیز باید به روی دیگر نیروهای ملی و به ویژه چپ غیرمذهبی ایران گشود.

وجوه تشابه

تشابهات چندی بین شرایط سال‌های پس از پیروزی انقلاب و دوران کنونی وجود دارد، اما این به معنای یکی و «همان» بودن شرایط این دو مرحله از "تیرد که بر که" در ایران نیست. در واقع جوهر نبرد و حتی نام آن یکی است، اما کیفیت آن، با توجه به مضمون طبقاتی و توازن نوین قدرت در جمهوری اسلامی و رشد آگاهی توده‌های مردم دارای تفاوت‌های جدی است که باید به آن توجه داشت.

هر نوع ذهن‌گرایی در این عرصه، از این آموزش‌های تاریخی فاصله انقلابی دارد [۸].

۱- از آنجا که "جنگ" در تاریخ‌نگاری بورژوازی مکانی محوری برای تحلیل وقایع دارد، شاید بتوان با نگاهی بر این پدیده، موضوع را توضیح داد.

در دوران کنونی اگر جنگی در سطح جهانی وقوع یابد، جنگی اتمی، لیزری و... خواهد بود. به عبارت دیگر تکنیک پیشرفته جنگی، شکل، کمیت و کیفیت صدمات ناشی از جنگ را تعیین می‌کند. حتی در جنگ آمریکا علیه ویتنام در دهه ۶۰ و ۷۰ این قرن نیز امکان بمباران این کشور بکمک موشک‌های سریع السیر "کروز" با هدایت "لیزر" می‌مکن نبود، در حالی که کشور عراق اکنون با استفاده از این وسایل توسط امپریالیسم آمریکا و انگلیس بمباران می‌شود.

بدین ترتیب، یکی از دو عللی که شکل، وسعت و کمیت جنگ تعیین می‌کند، رشد تکنیک و "نیروهای مولده" در دوران تاریخی وقوع آن است. این بخش از ریشه علل وقوع جنگ‌ها، در تاریخ‌نگاری سرمایه داری و بورژوازی، تنها شکل و ظاهر آن‌ها را برجسته می‌سازد، تا اهداف در ابهام نباشد. در حالیکه ریشه واقعی جنگ‌ها را باید در تضادهای اجتماعی (طبقاتی) جستجو کرد.

۲- اختلاف و تضاد بر سر محتوای علت وقوع جنگ، مثلاً بمنظور دست‌یابی به مخازن نفت، نیز در تحلیل‌های بازگو کننده سطح رشد نیروهای مولده است.

"نبرد که بر که" در هر دوران، محتوای نوین می‌یابد!

وقایع را چگونه باید ریشه‌یابی کرد؟

بنون شناخت ریشه‌ها و پیش زمینه‌های وقایع و رویدادها، هیچ نوع درک واقع بینانه‌ای از روند تحولات ممکن نیست.
برای دست یافتن به این درک، باید دانست "برداشت تاریخی" به چه معناست؟

وقایع و مضمون تاریخی آنها، دارای دو بخش از علل هستند [۱].
هسته مرکزی و تعیین کننده تحولات را باید در تضاد درمحتوای خواست‌های طرفین متخاصم دانست، که خود پایه عینی و زیربنایی دارد. تضاد بر سر سرزمین جهت شکار، زراعت و یا استخراج معادن که محتوای تضاد - صرفنظر از اشکال تظاهر آن - بین گروه‌های بزرگ انسان‌ها و قبیله و ملت‌ها را در گذشته و حال تشکیل داده و می‌دهد، بیان این واقعیت است [۲].
به عبارت دیگر، برداشت تاریخی از وقایع و یا برداشت علمی، باید در وهله اول جستجوی ریشه‌های عینی و علل مادی آن وقایع را هدف پژوهشی خود قرار دهد. چه بسا باید این علل عینی و زیربنایی را در لایه‌ای ذهنیات مسئولی بر وقایع، نظرات و آرمان‌ها و اشکال روینائی حاکم جستجو کرد. بدین منظور، باید دانست که وقایع مورد نظر در کدام مرحله از رشد تاریخی جامعه مورد بررسی، وقوع یافته‌اند (دوران بلوی، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری ...)، نیروهای متخاصم کدامند و با تقسیم جامعه به طبقات -، کدام طبقات در جامعه نقش ایفا کرده و منافع طبقاتی و تضاد آنها با یکدیگر در کدام پدیده‌ها و نظرات توده‌ها و رهبران ظهور یافته است.

چنین ارزیابی علمی از وقایع تاریخی و مبارزات اجتماعی - که حزب توده ایران در پس از پیروزی انقلاب ۵۷ آن را در میهن ما "نبرد که بر که" نامید- امکان شناخت درباره روندهای اجتماعی، و از این طریق تعیین متحدان لحظه را برای مبارزان ممکن می‌سازد. تاکتیک‌های مبارزاتی مرحله پس از پیروزی انقلاب ۵۷، تنها با استفاده از این شیوه علمی ممکن شد، همچنان که برای برخورد واقعی و علمی با حوادث امروز ایران نیز راه گریزی از این واقع بینی نیست [۳] [۴].

بدیهی است، فاکتورها و عوامل متعددی می‌توانند، اهداف استراتژیک و تاکتیک‌های را با مانع و شکست روبرو سازند. برای مثال، اگر مبارزان نتوانند بموقع شرایط تغییر یابنده را تشخیص داده - مثلاً جابجایی متحدان لحظه - و واکنش مناسب را از خود نشان دهند، البته خطر شکست وجود دارد.

حزب توده ایران، پیوسته کوشیده است از اسلوب علمی فوق برای بررسی خیزش‌های انقلابی و حتی رفرم‌های مرحله‌ای بهره گیرد. البته، این به معنای آن نیست، که هیچ‌گاه دچار اشتباه در ارزیابی‌های خود نشده است.
حزب ما پس از پیروزی انقلاب ۵۷، بمنظور تعیین اهداف استراتژیک و تاکتیک‌های خود، ابتدا، به تعریف مضمون انقلاب توجه کرده و آنرا انقلابی ملی-ضدامپریالیستی و دموکراتیک-ضداستبدادی ارزیابی کرد. شرکت وسیع‌ترین اقشار و طبقات اجتماعی در نبرد انقلابی نشان عمق نیاز اجتماعی برای تعیین دموکراتیک سرنوشت خود، هم در برابر امپریالیسم و هم در برابر دست‌نشانندگان و وابستگان آن در کشور بود.

از درون این ارزیابی علمی از انقلاب بهمن ۵۷ است که حزب توده ایران با توجه به منافع اقتصادی و مواضع سیاسی اقشار و طبقات ارتجاعی و ترقی خواه، این نیروها را در شرایط مشخص تاریخی بازشناخت و اعلام کرد [۵].
براین پایه نیز متحدان تاریخی این مرحله از نبرد طبقاتی-اجتماعی از طرف حزب ما تشخیص و اعلام شد. شرط تعمیق انقلاب، پس از سرنگونی

نبرد طبقاتی-اجتماعی با نام "نبرد که برکه"، و تبعات سیاسی-فرهنگی آن (برقراری آزادی و یا سرکوب مردم) در روابط اقتصادی-اجتماعی، تفاوت قابل شد. تبعات تثبیت روابط زیربنایی اقتصادی-اجتماعی حاکمیت سرمایه داری مالی-تجاری و... آن چیزی است که نویسنده راه آزادی آن را بجای محتوای "نبرد که برکه" عنوان می کند.

۵- در این ارتباط مراجعه کنید به مصاحبه "محمد سلامتی"، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در همین شماره راه توده، که در آن آرایش طبقاتی در "نبرد که برکه" در جمهوری اسلامی را بدقت تشریح می کند.

۶- بخشی از نیروهای طرفدار لیبرالیسم، پس از پیروزی انقلاب، آزادی های بدست آمده را شامل حزب توده ایران نمی دانستند و تصویبنامه دولت شاهنشاهی، درباره "غیرقانونی" بودن حزب توده ایران را، کمکسان قانونی می دانستند. البته سیر رویداد و تصحیح اشتباهات و نقطه نظرات نادرست از یکسو و تغییر توازن نیروها و آرایش اجتماعی متحدان عملی این مرحله از جنبش عمومی مردم ایران، برخی از این نقطه نظرات را تصحیح کرده است، که باید امیدوار بود این روند در جهت تقویت جبهه ضد ارتجاع و ضرورت اتحاد عمل ها گسترش بیشتر نیز بیاید و از هر سو پیشداوری ها کنار گذاشته شود. بدین ترتیب است که می توان در آگاهی و صداقت افرادی که امروز قلم بدست گرفته و به سیاست حزب توده ایران در برابر حاکمیت برآمده از انقلاب ۵۷ حمله می برند و مواضع همگان را نادیده می گیرند تا حزب توده ایران را آماج حملات خود قرار دهند، تردید داشت!

۷- نگاه شود از جمله به مطالب نشریه "انقلاب اسلامی" در هفته های اخیر و مقاله «حادثه ملال آور "صحت ارزیابی ها!"» در نشریه "راه آزادی" شماره ۶۰.

۸- آماج های نبرد طبقاتی تغییر می کند!

نویسنده راه آزادی، در کمند توده ای ستیزی، در مقاله خود می نویسد: «تحوالات سیاسی پس از رویداد دوم خرداد... (نزد) توده ای ها این پندار را پدید آورده است که همان "نبرد که برکه" ابداعی حزب توده ایران پس از انقلاب، به پایان خوش خود نزدیک می شود.» امری که به نظر نویسنده «در جهت خلاف ارزیابی ها و تحلیل های حزب توده ایران سیر می کند.»

آنچه که مربوط به این ادعا می شود، که گویا حزب توده ایران "نبرد که برکه" را در ایران «ابداع» کرده است، نویسنده در جهان بهیچوجه تنها نیست. همه مدافعان سرمایه داری، از جمله از نوع «دمکرات» آن که خود را حتی "چپ" نیز می دانند، منکر نبرد طبقاتی در جامعه هستند. نبردی که حزب توده ایران آنرا پس از پیروزی انقلاب بهمن در ایران "نبرد که برکه" نامید. این نبرد البته «ابداع» حزب توده ایران نیست. این ادعایی نازل و غیرعلمی است... اما اکنون باید ازایشان و همفکرانشان پرسید: اگر امروز "نبرد که برکه" آنقدر آشکار است، که کتمان آن ممکن نیست، به چه دلیل و انگیزه ای به نفی آن در سال های اول پیروزی انقلاب کمر بسته اند؟ مگر ممکن است "نبرد طبقاتی" را برای یک مرحله قبول داشت و پذیرفت و برای مرحله ای دیگر نه؟ مگر اصول و متدولوژی علمی دلبخواهی است که آن را هر وقت دلمان خواست قبول کنیم و هر وقت دلمان نخواست، نکنیم؟ محتوای و آماج های "نبرد طبقاتی" تغییر می کند، اما اصل پایه ای نبرد اجتماعی که تغییر نمی کند! اگر هدف نبرد کنونی در جامعه، پائین کشیدن سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی از اریکه قدرت است، به چه دلیل هدف این نبرد، در سال های اول پیروزی انقلاب در جهت جلوگیری از تثبیت حاکمیت مردم، انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود و کوشش ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری برای یافتن جای پسا در حاکمیت، نبوده است؟ این که چه حوادثی در این سال ها روی داده است، یک بحث است، و اینکه سرانجام این نبرد به تسلط پرداخته ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری در حاکمیت انجامیده، یک بحث دیگر. این حاکمیت را امروز باید دید و آن حوادث را مرور کرد تا به کیفیت نبردی که در سال های اول پیروزی انقلاب جریان داشته، پی برد و نقش خود را در آن میانه میدان جستجو کرد.

می توان متأسف بود، که وقتی برخی نشریات وابسته به جناح راست اپوزیسیون نیز با زبان و متدولوژی خویش در مرور کارنامه ۲۰ ساله جمهوری اسلامی و در تحلیل حوادث امروز ایران چاره ای جز دین بخشی از واقعیتی که حزب توده ایران آنها را بارها و بارها تکرار کرده، نمی بینند، هنوز برخی توده ای های سابق در ستیز با گذشته خویش، به حقیقت نیز پشت می کنند. کیهان چاپ لندن در شماره ۷۳۶ خود (۱۹ آذر ۷۷)، به قلم "حکیم حق نظر" و در مقاله "عمله ارتجاع"، نبرد اجتماعی-طبقاتی پس از پیروزی انقلاب بهمن را اینگونه برمی شمرد: «(ایران با مشکلات زیادی روبروست. از نظر اقتصادی، از نظر سیاسی، از نظر اجتماعی، از نظر فرهنگی و از هر نظری که بنگرید، ایران در محاصره مشکلات قرار دارد، ولی منشأ تمامی این مشکلات، تفکر ارتجاعی حاکم بر کشور است. تفکری که از فردای پیروزی انقلاب اسلامی رخ نمود و تدریجاً غلبه پیدا کرد و سنگرهایی را که در طول یک قرن از دست

۲- شواهد نشان می دهد، که مرحله کنونی گذار اجتماعی در ایران، مرحله تغییرات تدریجی و رفرمیستی است. به عبارت دیگر "نبرد که برکه" در شرایط کنونی، در جهت تغییر تناسب قوا علیه ارتجاع (در تمام عرصه های تولید، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و...) جریان دارد.

بدین ترتیب، دفاع از آزادی ها و بازگرداندن آن به جامعه، دفاع از آزادی نسبی و تحمیل شده مطبوعات به حکومت، شرکت در مبارزات انتخاباتی و همه اشکال دیگر مبارزات رفرمیستی مردم ایران یک وظیفه است. وظیفه ای که "راه توده" با توجه به مشی و سیاست تاریخی و شناخته شده حزب توده ایران، نه تنها مروج آن، بلکه در عمل نیز شرکت کننده در آن بوده و خواهد بود. اعلام ضرورت شرکت در انتخابات دوره پنجم مجلس، ضرورت شرکت همه جانبه در انتخابات ریاست جمهوری، اعلام حمایت همه جانبه از برنامه محمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد و دعوت همه احزاب و سازمان های چپ برای حمایت عملی از وی و سپس حمایت از دولت وی همگی برخاسته از همان مشی و سیاست توده ای است. البته در جریان حمایت از دولت محمد خاتمی و عملکرد وی، پیوسته نظرات و دیدگاه های حزب نیز در چارچوب اتحاد و انتقاد مطرح شده است. این حمایت، کاملاً متفاوت است با آن حمایتی که پیوسته توأم است به انتقاد از وی که چرا چنین نمی کند و یا چنان نکرده است. حزب توده ایران، در این عرصه، به عنوان بخشی از نیروی جنبش عمل می کند. یعنی با عمل به "وظیفه جبهه ای" خود، در جهت مقابله با ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری، عملاً دولت و ریاست جمهوری منتخب توده های مردم را برای تحقق آن اهداف و برنامه هائی که اعلام کرده، یاری می رساند. این سیاست، به معنای حضور در جنبش و بخشی از جنبش پیگیری می شود و به "نبرد که برکه" در این مرحله یاری می رساند و تفاوت اساسی دارد، با آن سیاستی که بی توجه به توازن واقعی نیروها در داخل کشور و در درون حاکمیت، پیوسته خواهان تازاندن جنبش است و عمدتاً نیز گرفتار توهمات و بیگانه با خواست و امکانات عملی جنبش عمومی مردم ایران.

۴- تفاوت محتوا (مضمون) و شکل را ببینیم!

اندیشه علمی و متدولوژی درک علمی حزب توده ایران در تشخیص محتوای "نبرد که برکه" در مراحل گوناگون، گاه موجب شده، برخی تحلیلگران و فعالان سیاسی برداشت های ذهن گرایانه خود را به حساب توده ای ها بگذارند. از این نمونه برداشت ها به کرات در نشریات خارج کشور و بویژه نشریات منتسب به "چپ" یافت می شود. بعنوان مثال، نشریه "راه آزادی" (شماره ۶۰)، ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران، در مقاله ای به قلم "سازان رجالی فر" محتوای "نبرد که برکه" را با شکل بروز و تظاهر این نبرد یکسان گرفته و در ارتباط با "نبرد که برکه" در ابتدای پیروزی انقلاب و مقایسه آن با همین نبرد در شرایط کنونی در ایران، می نویسد: «(باید یادآور شد، که در واقع "نبرد که برکه" در ابتدای پیروزی انقلاب] چیزی نبود جز مقابله نیروهائی که خواستار آزادی قلم، بیان، اجتماعات و حقوق بشر... و رفع تنش با دنیای غرب و به ویژه امریکا...» از یک سو و «نیروهائی که خواستار محدود کردن آزادی ها و ایجاد تنش دائمی در روابط بین المللی برای به کرسی نشاندن سیاست های انحصار طلبانه و سرکوبگرانه خود... بودند، از سوی دیگر.

صرف نظر از ساده بینی نویسنده و اعلام خواست های امروز جنبش، بنام خواست دیروز جنبش انقلابی، که خود به خود به قلب ماهیت رویدادها می انجامد، باید به محتوا و شکل این "نبرد" پرداخت:

امروز در جمهوری اسلامی سرکوب آزادی وسیله ای است در دست ارتجاع برای تحکیم حاکمیت خود، که با هدف غارت مردم انجام می شود. تا زمانی که غارت مردم بدون سرکوب ممکن باشد، البته ارتجاع و غارتگران ترجیح می دهند چهره واقعی خود را آشکار نکرده و از سرکوب علنی مردم دوری کنند.

همین غارت زحمتکشان خودی و همچنین مزد بران، زحمتکشان و حقوق بران در سراسر جهان نیز توسط "دمکراتیک ترین" جوامع سرمایه داری و پیشرفته عملی می گردد، همچنان که توسط فاشیستی ترین و دیکتاتورترین آنها. این اصل در مورد جنبش آزادیخواهی و تحول طلبی مردم ایران نیز صادق است.

برقراری "جامعه مدنی" و برخورداری از آزادی های قانونی - برخلاف تصور "چپ"ی که آنرا هدف جنبش می پندارد- نیز "وسیله ای است در اختیار مردم زحمتکش، تا بتوانند در روند تعیین سرنوشت اجتماعی خود نقش ایفا کنند و تحقق عدالت اجتماعی به سود توده های میلیونی را عملی سازند.

بدین ترتیب باید بین تثبیت شرایط اقتصادی-اجتماعی در خدمت ارتجاع -در مورد مشخص بعد از پیروزی انقلاب در ایران، تثبیت مواضع سرمایه مالی تجاری و زمینداران بزرگ روحانی و غیرروحانی- در جامعه از یک سو و طبقات ترقی خواه از سوی دیگر، تفاوت قابل شد. باید بین محتوای

«مدرنیسم» و «آزادی جنسی» و... است. بدنیتی، خودخواهی، ندادنی و... مردان، و یا بی‌لیاقتی، ضعف استدلال و... زنان، اغلب علت این بیدارها معرفی می‌شود؟!

به این ترتیب است که خبر جالب و واقعیت قابل بررسی تداوم روابط «مادرسالاری» در بخشی از هندوستان تا باوروز، که در مقابل خویش، جنبش مردان برای تساوی حقوق در این منطقه را شکل داده است، در سطح اخبار جنجالی باقی می‌ماند و بعنوان نمونه و نشانه‌ای برای راه یافتن به عسق مناسبات اجتماعی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد [۱].

وقتی در مطبوعات نظام سرمایه‌داری این نوع اخبار در حد عجایب روزگار منعکس شده و با انواع بحث‌های حاشیه‌ای از بررسی علمی آنها جلوگیری می‌شود، نشان داده می‌شود، که گرچه «علم طبقاتی» وجود ندارد، اما در جامعه طبقاتی، علم در وهله نخست در خدمت منافع طبقات حاکم قرار دارد [۲].

«برداشت علمی از "روند شدن"، از جمله در مورد عدم تساوی حقوق زنان، حتی در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری امروزی، حکایت از ضرورت برخورد علمی با این نوع پدیده‌های اجتماعی است.

خبر ساده‌ای که درباره بقایای مادرسالاری در گوشه‌ای از هندوستان منتشر شده، ایشان می‌دهد که «مردسالاری» و یا دوران پدرشاهی در طول تاریخ همیشه وجود نداشته است. فردریش انگلس در کتاب «منشاء خانواده و دولت» اطلاعات تا آزمون را بصورتی مستند جمع‌آوری و مطرح ساخته است، که اخباری از آن دست که در باره مناسبات مادرسالاری در بخشی از هندوستان منتشر شده، به آن قطعیت می‌بخشد.

جمع‌بندی نتایج بدست آمده را انگلس تحت عنوان «صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی» در طول روند شدن (رشد و ترقی) جامعه انسانی مطرح می‌سازد و آنرا به دوران‌های اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم-کمونیسم تقسیم می‌کند، که روندی باز و ناتمام است. او نشان می‌دهد، که چگونه در مراحل مختلف رشد نیروهای مولده (سطح آگاهی و دانش انسان و رشد ابزار تولید) روابط تولیدی، روابط بین انسان‌ها، از جمله بین زنان و مردان را تنظیم می‌کرده و می‌کند. او اثبات می‌کند، که تحت چه شرایط و در کدام از مرحله از رشد نیروهای مولده، دوران «مادرشاهی» [۳] پایان می‌یابد و مرحله «پدرشاهی» آغاز می‌گردد. مرحله‌ای که یکی از علائم رویش آن تغییر خط ارتزی از فرزندان مونث به ذکور است (یعنی یکی از خواست‌های کنونی جنبش مردان در بخشی از هندوستان، که در آن روابط مادرسالاری برقرار است!).

آغاز مرحله پدرشاهی در جامعه بشری مصادف است با دوران گذار از مرحله بدوی رشد جامعه به مرحله برده‌داری. در این دوران چندین ده‌هزارساله، که با رشد نیروهای مولده، هم در بخش کشاورزی و هم در شکار، شیوه‌ها و وسایل جدید تولیدی بوجود آمده بودند و پایان دوران «تقسیم طبیعی کار» بین زنان و مردان را ممکن و ضروری می‌ساختند، بازده کار انسان -گروه‌ها و یا خانوارها- آنقدر بالا رفته بود، که آنها بیش از نیاز روزمره قادر به تولید مواب بودند، و انباشت مواب (انباشت ثروت) ممکن بوده است، این دوران سنت «ازدواج خارج از گروه» Exogamie متداول بود (که هدف ناخودآگاه آن در شناخت امروزی علم، انتقال ژن‌های غریبه و غیرخودی به نسل‌های آینده بود). طبق رسوم شیوه ازدواج خارج از گروه، در دوران مادرشاهی، همراه مرد، وسایل تولید متعلق به مردان (شکار، حیوانات اهلی، ادوات ابتدایی) نیز در موقع ازدواج از خانواده مرد، به خانواده زن منتقل می‌شد. این روند بطور مداوم با از دست دادن موهبات خانواده مرد و گروه‌هایی همراه بود، که از امکانات و متعاقب آن قدرت بیشتری برخوردار بودند. چنین امری نمی‌توانست با منافع عمرمی خانواده، گروه و قبیله همسو باشد. راه خروج از بن‌بست و پایان تضاد ناشی از رشد نیروهای مولده با روابط اجتماعی حاکم «حاکمیت» مادرشاهی، و به تبع آن خط ارتزی، انتقال مرد به قبیله زن در زمان ازدواج (تغییر روند ارتز بردن از زن به مرد بود. امری که سنت «به خانه زن رفتن» را نیز تغییر داد و با وارد شدن زن به قبیله مرد همراه شد، امری که هنوز در بخش‌های بزرگی از جهان متداول است. ورود مرد غریبه به قبیله زن، همانقدر با بی‌حقی او در قبیله جدید همراه بود (بقایای آن در بخشی از هندوستان در دوران کنونی وجود دارد)، که با بی‌حقی زن در دوران بعدی همراه بوده و هنوز هست.

این توضیح ساده شده تغییر روندی چندین هزاره‌ای در تاریخ رشد جامعه بشری است، که هنوز بقایای آن را در هندوستان می‌توان یافت. تغییر این روند ریشه نه در نادانی زن و نه در بدجنسی مرد داشت، که تا آن دوران تحت شرایط رشد نیروهای مولده، در یک «تقسیم طبیعی جامعه و کار» بطور گروهی می‌زیستند، و تغییر شرایط تولیدی، و بوجود آمدن منافع ویژه گروهی و نهایتاً -در دوران‌های بعدی- طبقاتی، تغییر آن را ضروری ساخته بود.

داده بود، یکی یکی پس گرفت و مدافعال «جامعه مدنی» را به عقب راند، یا از میان برد... البته نه حکیم حق‌نظر" توده‌ایست و نه بینش او مطابق بینش حزب ماست، او خواسته و ناخواسته به بخشی از حقایق اشاره کرده که حزب ما از فردای پیروزی انقلاب برآن تاکید کرد. در تفاوت نگرش ایشان با حزب توده ایران می‌توان نوشت: مگر «تفکر ارتجاعی»، پدیده‌ای مستقل و اولیه است. این برداشت ذهنی، با آن برداشت علمی حزب توده ایران در انطباق نیست، که معتقد است پدیده «تفکر ارتجاعی» ریشه مادی دارد، یعنی ناشی از دفاع اقلیتی از افسراد جامعه از «منافع طبقاتی خود» است و لذا ثانوی و ناشی از عینیت نبرد طبقاتی است!

ناگفته نماند که برداشت «حکیم حق‌نظر» در این بخش نیز نادرست است، که گویا «تفکر ارتجاعی» در پس انقلاب «غلبه پیدا کرده» است. اگر چنین بود، جنبش آزادی خواهی کنونی در ایران اکنون وجود نداشت و یا لااقل در این سطح و به صورت کنونی مطرح نبود. همچنین «تفکر ارتجاعی» غالب، مجبور نبود خود را پشت شعارهای انقلابی و «مبارزه با استکبار» و غیره پنهان سازد. واقعیت آنست، و این کماکان نظر حزب توده ایران است، که ارتجاع توانسته است -از جمله به علت پراکندگی نیروهای ترقی‌خواه- مواضع عمده‌ای را در طول «نبرد که برکه» - در ایران پس از پیروزی انقلاب به چنگ آورد، اما هنوز نتوانسته بر انقلاب و نیروهای آزادی و ترقی خواه نهایت «غلبه پیدا کند».

زن، مادر، خواهر، همسر...!

سفینه امریکایی که به کره مریخ فرستاده شده، هنوز در راه است. این سفینه، تاکنون عکس‌هایی از «تولد یک منظومه خورشیدی» به زمین ارسال کرده است.

کاشف کشتی غرق شده «تیتانیک» در قعر اوقیانوس اطلس نیز اخیراً در عمق نزدیک به ۳۰۰۰ متری، در نزدیکی سواحل مکزیک در آب‌های گرم (۳۰۰ سانتی‌گراد) و «دود» آلود (آغشته به گوگرد) «دودکش‌هایی از مرکز زمین» - که از آنها گازهای گرم ناشی از مواد ذوب شده عمق زمین (ماگما) خارج می‌شود - یافته است. این کشف به معنای تثبیت «باکتری‌های اولیه» را کشف کرده است، که قادر به کسب انرژی با استفاده از گوگرد در سوخت و ساز خود هستند. نمونه‌هایی از باکتری‌ها، در میلیاردها سال پیش آغازگر زندگی بر روی کره زمین بوده‌اند.

این نمونه‌هایی علمی و تاریخی که پیوسته در حال افزایش هستند، در نوع خود موجد کشف آن فرمول‌بندی علمی است که مارکس تحت عنوان ماتریالیست-تاریخی از «روند شدن» از جهان ارائه داد. با وجود وزن سنگین واقعیت و حقیقت علمی در تائید محتوای فلسفی ماتریالیسم تاریخی، هنوز هم آنجا که ذهن‌گرایی و برداشت ایده‌آلیستی حاکم است، هنوز ستیز با ماتریالیسم تاریخی مانع آنست که در عرصه‌های مختلف مناسبات اجتماعی واقعیت‌ها آنگونه که هستند، بوده‌اند و خواهند شد، مورد تدقیق و تحلیل قرار گیرند. ستیزی که ایده‌آلیسم حاکم بر مناسبات سرمایه‌داری، از بیم دگرگونی‌های اساسی مناسبات تولیدی-اجتماعی بی‌وقفه و با استفاده از هر وسیله تبلیغاتی ممکن بدان دامن می‌زند.

یکی از عرصه‌ها ستیز با واقعیت و دامن زدن به ذهن‌گرایی، عرصه حقوق اجتماعی زنان است. در بسیاری از نشریات و تحقیقات منتشره در سال‌های اخیر، پیرامون حقوق زنان، اغلب زیربنای علمی-اجتماعی حقوق زنان نادیده گرفته می‌شود.

مثلاً، این برداشت که گویا نقض حقوق زن فاقد ریشه‌های مادی در حیات اجتماعی بوده و تنها بعلت «عقب‌ماندگی»، «بنیادگرایی» و... اعمال شده و می‌شود و راه مبارزه با آن و دفاع از حقوق زنان تنها پذیرفتن

انگیزه های اقتصادی

مقاومت در برابر جنبش مردم!

آن مقاومت نظامی و سیاسی که سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی وابسته به بازار، در پشت نقاب اسلام پناهی و انقلابی نمایی در برابر تحولات و جنبش عمومی مردم ایران می کند، در حقیقت تنها دفاع از مقام و موقعیت سیاسی خویش نیست، بلکه دفاعی است که با چنگ و دندان از ثروت باد آورده خویش در جمهوری اسلامی می کنند. به همین دلیل، بسیار اهمیت دارد، که چهره غارتگر توطئه کنندگان و مخالفان جنبش کنونی مردم ایران، همانقدر برای مردم آشکار شود که چهره آزادی ستیز و اختناق پرست آنها باید آشکار شود. اهمیت و اعتبار این افشاگری را باید در آن پنهانکاری مافیانی جبهه ارتجاع بازار، برای پنهان ساختن موقعیت های اقتصادی و ثروت خویش در جمهوری اسلامی می کنند.

با کوشش در این راه، نه تنها بدنه مذهبی و فریب خورده جناح راست را از آن جدا می کنیم، بلکه خود نیز با دقت بیشتری چارچوب های طبقاتی مبارزه کنونی را درمی یابیم و تعریف دقیق تر از شکل و ساختار طبقاتی حاکمیت بدست می آوریم.

در همین شماره راه توده، می خوانید که این بدنه دارای چه خواست هائی است و به چه دلیل ارتجاع مذهبی و سرمایه داری غارتگر تجاری ایران، برای نگهداشتن آنها در اطراف خویش، تلاش می کنند چهره غارتگر خود را پشت ظاهر سازی های مذهبی و باصطلاح مبارزه با استکبار پنهان سازند.

نیرویی که ما از آن صحبت می کنیم، و اکنون نیروهای فشار سازمان یافته توسط جبهه ارتجاع بازار می کوشند آنها را تحت سیطره خویش نگهدارند و یا در آورند، بصورت بالقوه نیروی تحولات و نیروی مقابله با این جبهه است، اما بر اثر ۱۰ سال غفلت تاریخی همه نیروهای تحول طلب، چپ، ملی و مذهبی در داخل و خارج از کشور، این نیرو، نه تنها بصورت بالفعل در خدمت جنبش در نیامده، بلکه دو دستی تقدیم جبهه ارتجاع بازار شده است! این غفلت ۱۰ ساله باید بسرعت جبران شود.

علاوه بر گزارشی که پیرامون این نیروها و ریشه یابی دلیل توان جبهه ارتجاع بازار برای سازمان دادن تشکلهائی نظیر "انصار حزب الله"، "انصار ولایت" و حتی سازماندهی تشکیلات حکومتی، اما زیر زمینی ترو و آدم ربائی، که در این شماره راه توده می خوانید، مقاله ای از یکی از اقتصاد دانان دگر اندیش داخل کشور نیز در این شماره راه توده چاپ شده است. اهمیت این مقاله در توجهی است که پایگاه طبقاتی-اقتصادی حاکمیت می کند.

راه توده، از ابتدای انتشار دوره دوم خود، پیوسته بر ضرورت شناخت ترکیب بندی طبقاتی حاکمیت تاکید کرده و هر نوع اطلاعاتی را که در این عرصه بدست آورده، منتشر ساخته است. نه تنها منتشر ساخته، بلکه پیوسته از علاقمندان و خوانندگان خود خواسته است، به این امر مهم توجه کنند. شکاف در دولت ائتلاف هاشمی رفسنجانی، که مستقیماً تحت تاثیر شکست برنامه تعدیل اقتصادی و آغاز اختلاف بر سر دو گروه سرمایه داری صنعتی نوپا و مصادره شده ایران و سرمایه داری تجاری و غارتگر ایران بروز کرد، زمینه های تاثیر گذاری بر انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی پیش آمد. این امر مهم را راه توده در فراخوان خود، که بصورت فوق العاده و پیش از انتخابات مجلس پنجم منتشر شده، منعکس کرده و از همگان خواسته شد که به فضا و شرایط نوینی که در ایران پیش آمده توجه کنند.

در مورد نیروهای مسلح ایران نیز راه توده تاکنون بارها گزارش هائی را منتشر کرده و نشان داده است که فرماندهان نیروهای سپاه و بسیج، بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی و قدرت یابی سرمایه داری تجاری و بازاری ایران، در یک برنامه ریزی دقیق و حساب شده از سوی بازار خریده شده و آلوده به پول و تجارت شدند. این وابستگی چنان آشکار است که وقتی، اخیراً "محسن رضائی" فرمانده پیشین سپاه پاسداران و دبیر شورای مصلحت نظام اعلام می کند، که می خواهد حزب برپا کند، آشکارا اضافه می کند "البته، برای برپائی حزب باید درآمدم داشت و پول هم تولید کرد!". به زبانی آشکار، یعنی تجارت خاندهای باید راه انداخت که یک حزب سیاسی نیز حامی این سرمایه باشد و در حکومت نیز شریک شود!

این آلودگی امروز در حد سازمان دادن ترورها، تهدید و عمل به بریدن زبان و شکستن قلم ها و قتل های اخیر بروز کرده است. اگر بدنه این نیروها،

گذار به برده داری و دیگر اشکال ستم طبقاتی، که اولین ستم دیدگان آن زنان بودند، روندی مشابه را تشکیل می دهد. از اینروست، که راه حل ریشه ای و انقلابی این شکل از ستم طبقاتی، تنها با براندازی ستم طبقاتی عملی خواهد شد. این امر البته به این معنا نیست، که مسئله عدم تساوی حقوق بین زنان و مردان، با پایان دوران طبقاتی بودن جامعه، یکباره پایان خواهد یافت. زیرا چنین برداشتی، این واقعیت را نمی بیند، که شرایط طبقاتی-اجتماعی همراه با ستم بر زنان، آنچنان برداشت ها، سنت ها، رسوم و اخلاقیات و در مجموع «روان اجتماعی» را بوجود آورده است، که تسک تسک و مجموعه آن، خود به معضلی اجتماعی-فرهنگی-جامعه شناختی تبدیل شده است. حل این معضل، در کنار براندازی جامعه و ستم طبقاتی، نیاز به تغییرات رونیایی-فرهنگی-جامعه شناختی در سطح کل جامعه و از جمله نزد توده های ملیونی زنان دارد. پوشیدن کفش تنگ توسط زنان ژاپنی تا گذشته ای نه چندان دور در قرن بیستم، قراردادن انواع قطعات در لب پاتین و یا آویزه گوش در آفریقا که با ایجاد تغییرات ترسناک در صورت زنان و همچنین مردان همراه است و یا «خنثه زنان» در بخش هایی از غرب آفریقا، که با معلول ساختن فیجیع زنان همراه است، و برای آن ریشه های مذهبی و سنتی بوجود آورده اند را می توان تنها با پایان ستم طبقاتی برچید؟ خیر! این خیال خامی است. برای تغییر این سنن فیجیع که برای جلوگیری از ریودن زنان و تحویل آنان به برده داران اروپایی بوده است، و دیگر اشکال ضعیف تری از اینگونه سنت ها، که به بخشی از روان اجتماعی تبدیل شده است، البته به یک تغییر وسیع و عمیق در محتوای شعور و درک اجتماعی، هم نزد مردان و هم نزد زنان نیاز است.

بلون تردید آنچه که همین امروز هم باید برای تغییر آن کوشید، همین درک، شعور و شناخت و روان اجتماعی است، که نسبت به روابط زیربنائی، از استقلال نسبی نیز برخوردار است.

وحدت در "جنبش زنان" در دوران امروزی در این بخش از صورت مسئله مطرح است. تنوع جنبش زنان در جهان، واقعیتی غیر قابل انکار است، که ریشه در برداشت متفاوت از چگونگی نبرد برای این تغییرات جامعه شناختی دارد. شرکت نیروهای هوادار مارکسیسم در جنبش زنان در جهان از درک ضرورت مبارزه با همین برداشت های کهنه و عقب مانده در نظرات و روحیات جامعه است، بلون آنکه وظایف ویژه جنبش مارکسیستی فراموش شده باشد.

این مبارزه البته در ایران امروز نسبت به کشورهای اروپایی و یا امریکایی دارای تفاوت های جدی است. هیچ یک از این اشکال و نیاز گردان های متفاوت جنبش زنان را در جهان نباید مطلق ساخت و یا نفی نمود.

آنچه که نباید با آن موافقت داشت، دو نکته است، که عمدتاً در "جنبش تساوی حقوق زنان" در کشورهای سرمایه داری بیچشم می خورد.

اول- نفی امر ارتباط تساوی حقوق زنان از شرایط زیربنائی جامعه طبقاتی و عنوان ساختن آن تنها به مسئله ای جامعه شناختی و رونیایی [۳].

دوم- محدود ساختن جنبش برای تساوی حقوق زنان به "جنبش برای آزادی جنسی زنان".

۱- مراجعه کنید به شماره ۱۹۶ نشریه "کار"، آرگان سازمان اکثریت درباره بقای ساختار مادرشاهی در بخشی از هندوکشان.

۲- خامنه ای "فراط" در کیهان چاپ لندن (شماره ۲۲۲) با جمله مداران و خواهران و همراهن، چهار ستون اصلی زندگی ما به بشری اند، در انتقاد به نوشته ای تحت همین عنوان در کیهان چاپ لندن، می نویسد: "... این نیست ها با او بدنی نمی آیند، بلکه ممکن است آنها را کسب کند. حال آنکه جنبش او، درست مانند رنگ و عایت با او بدنی می آید، نه نوشته برای دفاع از "دهویات جنسی" زن، در کنار "دهویات آیت اله مشکینی در مورد زنان" و نظرات تحقیرآمیز "سون تولستوی" درباره زن، که ریشه آنها را در "آموزش" "مسیحیت راستین" می دانند، از یک جنبشده جوان آلمانی، نیز جمله ای نقل می کند که به نظر او گویا دجال ترین زنان، آنها می اند که به آسانی بدست نمی آیند...". نویسنده برای اثبات محتوای سخیف و سطحی این نظرات می نویسد: "حال تصور کنید کدام این جملاتی که در همین نوشته نیست به زنان ابراز شده است، در مورد مردان به کار برده شود. مثلاً همان جمله کیهان که دستنویز این نوشته شد: "پدران، برادران و شوهران چهار ستون اصلی زندگی جامعه بشری اند!" مضحک به نظر می آید؟ و یا مثلاً زنی که نویسنده و اندیشمندی ارزنده است [همانند تولستوی] بنویسد: "از نظر من جامعه مردان بشری لازم برای زندگی بطور کلی است و من تا جایی که بتوانم از آنها دوری می کنم" و یا نظر همین نویسنده آلمانی: "جالبترین مردان آنها می اند که به آسانی بدست نمی آیند و آدم نمی داند چگونه می توان به دستشان آورد؟" آدم خنده اش می گیرد! به راستی چرا! چرا گفتن هزار جمله از این قبیل، از نوع عمیق و خردمندانه گرفته تا انواع مضحک آن در مورد ما طبیعی به نظر می آید، اما در مورد مردان نه! متأسفانه نویسنده از مرز مزاح فراتر نمی رود و به ریشه های این نوع برداشت ها نمی پردازد.

۳- یکی از داستان های "هزار و یک شب" بنام "گوراندخت"، که موضوع ایزدی "پوچینی" تحت همین عنوان نیز هست و با داستان معروف "کلساندرا" در اشعار "همر" در برابر حاکمیت مرد و تسلیم شدن او به "پولو" و پذیرفتن او به عنوان شوهر و حاکم، نمونه هایی در فرهنگ خلق های ایران و یونان قدیم اند، درباره گذار از دوران مادر شاهی به پدرشاهی.

پس از پایان جنگ، ثروت‌های کلانی بهم زده‌اند. افشای این امر، در بلند سبیه پاسداران موجی از ناراضی را به همراه آورده‌است. آنها در دوران اخیر اموال خویش را اغلب به نام اعضای خانواده خود کرده‌اند. ... اکنون این تحلیل، از سوی همین عده و همکاران باقی مانده‌شان در سپاه پاسداران بشدت تبلیغ می‌شود، که جناح پیروز شده در انتخابات ریاست جمهوری، خوارج هستند و آنچنان که حضرت علی در برابر خوارج برای مدتی صبر پیش گرفت، ما نیز چاره‌ای جز مدارای موقت با این خوارج نداریم!...

بلند سبیه پاسداران با اوضاع بحرانی مملکت آشناست، حتی جناح راست و عملکرد فرماندهان خود را هم می‌شناسد. «مقاتل در یک مورد، یکی از فرماندهان پاتین سپاه ضمن تأیید بحران عمومی جامعه و انتقاد از نقش جناح راست، با نگرانی می‌گفت: «ما اینها را که می‌گویی می‌دانیم، اما اگر کوتاه بیاییم و شکست بخوریم، خودمان و زن و بچه‌هایمان را قتل عام خواهند کرد!» این تبلیغاتی است که مدام در واحدهای بسیج و سپاه از طرف اداره سیاسی-عقیدتی اشاعه داده می‌شود، تا این واحدها را از همراهی با مردم بترسانند. به همین دلیل خیلی مهم است، که این تبلیغات خنثی شود. دفتر مریدی کرمانی در سپاه پاسداران، در واقع شعبه نظامی جمعیت مرفله اسلامی است و در عین روابط سیاسی و خطی، روابط اقتصادی و معاملات و داد و ستدهای غیر قانونی از طریق این دفتر و سران مرفله در بازار انجام می‌شود. نمونه‌هایی از این رابطه را برایتان می‌نویسم:

یکی از اقدامات پرسر و صدای کمیته امداد امام خمینی در شهرستان‌ها، بخصوص بعد از پایان ماه‌های محرم و صفر که معمولاً زمان ازدواج است، بخش مقداری وسائل خانه تحت عنوان جهیزیه به عروس و دامادهای جوان است، که البته قبلاً شناسائی و انتخاب شده‌اند. اغلب این وسائل خانه، در صنایع تحت پوشش سپاه تولید می‌شوند. این وسائل به قیمت دولتی به کمیته امداد واگذار می‌شود و این کمیته به قیمت بازار، بابت آنها هزینه ثبت می‌کند. بعنوان مثال تلویزیون‌های ساخت کارخانجات «دود» کره جنوبی، در صنایع موشکی سپاه، بنام «صنام» مونتاژ می‌شود. این تلویزیون‌ها که باید با هزینه زیر ۱۰۰ هزار تومان به دست مصرف کننده برسد، از طریق دفتر «مریدی کرمانی»، نماینده ولی فقیه، به کمیته امداد امام واگذار می‌شود و بابت هر کدام نزدیک به ۱۷۰ هزار تومان هزینه منظور می‌شود. با همکاری گروهی از فرماندهان فاسد سپاه و مرفله اسلامی و کمیته امداد امام خمینی که زیر نظر مستقیم دبیرکل مرفله اسلامی، «عسگر اولادی» است، هر سال میلیاردها تومان از تولیدات صنایع زیر پوشش سپاه جیف و میل می‌شود.

مخالفان تحولات از سرمایه خود دفاع می‌کنند!

* نشریه ارزش‌ها، در کوران جدال بر سر محاکمه شهردار تهران، برای نخستین بار اشاره به گروهی از سرمایه‌ای کرد که آیت الله محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه در جمهوری اسلامی بر آن دست یافته‌است. مطابق این افشاگری («شرکت لاستیک دنا» به ارزش واقعی ۱۰ میلیارد تومان، به قیمت نازل ۱۰۰ میلیون تومان به بنیادی به نام «بنیاد فاطمیه» واگذار شده‌است، که رئیس قوه قضائیه از اعضای هیات امنای آن است.)

* در گریودار ماجرای شهرداری، نماینده کنکاور در مجلس اسلامی، ناگهان افشاء کرد که پرونده تحقیق از بنیاد مستضعفان با وجود بزرگی و اهمیتش برخلاف آئین نامه مجلس، دو سال است که راکد مانده‌است.

* نشریه ارزش‌ها نیز، همزمان با این افشاگری‌ها، نوشت: «محسن رفیق‌نوست بدون انجام تشریفات قانونی و مزایده، بصورتی ارزان و قسطنی، کارخانه آدامس خروس نشان را فروخته‌است.» متأسفانه این نشریه نوشت که خریدار این حاتم بخشی آقای رفیق‌نوست کدام یک از حکومتیان بوده‌است!

* شهرداری تهران، در محاکمه خود، وقتی اتهامات مربوط به برج سازی عنوان شد، با اشاره به شریک بودن جناح راست در این برج سازی‌ها گفت: آخوندی وزیر مسکن و شهر سازی سابق (در دولت هاشمی رفسنجانی، که از وابستگان به جناح راست شناخته است) از دست اندرکاران مهم برج سازی در تهران است.

(چه در سپاه و چه در بسیج) با عمق وابستگی‌های تجاری و مالی این فرماندهان آشنا نشوند و نتوانند ماسک دروغین دفاع از آرمان‌های انقلاب و باصطلاح لیبرال و اسکتبار ستیزی را از چهره آنها کنار بزنند، این ماجرا جونی، تهدیدها و در واقع دفاع از منافع اقتصادی و طبقاتی-توین خویش در حاکمیت نظامی-سیاسی جمهوری اسلامی تا مرز جنگ داخلی و فراتر از آن پیش خواهد رفت.

در سال ۱۳۷۳، در همان نخستین شماره‌های دوره دوم «راه توده»، خبر و تفسیر بسیار مهم تشکیل شرکت تجاری «پیشگامان سازندگی» با سرمایه گذاری عده‌ای از فرماندهان سپاه و بسیج و وزارت دفاع منتشر شد. این شرکت در حقیقت با پول‌های قرض گرفته شده از بانک جهانی و صندوق بین المللی برپا شد و فرماندهان نظامی از جنگ با عراق بازگشته، مستقیماً در غارت کشور سهیم شدند، تا از حاکمیت غارتگر دفاع کنند. از حساب «رهبری»، از حساب «کمیته امداد امام» و دیگر حساب‌های پنهان در جمهوری اسلامی سرمایه اولیه این شرکت بزرگ تجاری فراهم شد. سال‌ها خرید تسلیحات جنگی در بازارهای سیاه جهانی، تجربه‌ای کافی برای ورود به عرصه تجارت داخلی برای فرماندهان نظامی سپاه، بسیج و وزارت دفاع فراهم آورده بود. تنها به تجربه تجارت وسائل غیر نظامی در سطح جهان و بویژه شیخ نشین‌های خلیج فارس و توزیع داخلی آن نیاز بود، که این دو را نیز سران بازار و تاجار جمع شده در جمعیت مرفله اسلامی بخوبی می‌دانستند و در کنار فرماندهان نظامی آنرا در اختیار آنها گذاشتند!

«پیشگامان سازندگی» گام نخست و رسمی بود، که با فتوا و کمک مالی «رهبر» تأسیس شد، گام‌های تکاملی بعدها سرعت برداشته شد! در تمام سال‌های گذشته، یک سر معاملات بزرگ تجاری در جمهوری اسلامی همین فرماندهان نظامی بوده‌اند. بسیاری از صحنه سازی‌ها، پیرامون آنتن‌های تلویزیونی، ویدئو، رنگ پارچه روپوش زنان و ده‌ها و صدها نمونه دیگر، همگی بخشی از زد و بندهای پشت پرده تجارت و توزیع در جمهوری اسلامی بوده، که میلیون‌ها دلار را یک شبه از این حساب به آن حساب جا بجا می‌کرده‌است! «منکرات» به سود همین شبکه واردات و توزیع داخلی، با انواع صحنه سازی‌ها و فشار به مردم بی پناه، بازار را گرم و یا سرد می‌کرده‌است!

همین نوع مسائل در جریان برج سازی‌ها و مقاطعه‌های بزرگ در سراسر ایران و بویژه در تهران جریان داشته‌است، که گوشه‌هایی از آن را در مقاله آقای فریبرز رئیس دانا در این شماره راه توده می‌خوانید.

طبعاً ریش و سبیل خرده پاهای داخل کمیته‌ها، مجتمع‌های قضائی، نیروهای امنیتی و... نیز در این دوران چرب شده‌است.

در جریان محاکمه فائزه هاشمی، بانهایم افشای نقش سرریپ پاسدار نقدی در کتک زدن اعضای کابینه محمد خاتمی، وقتی شاهد نقدی مدعی شد که نقدی در روز حادثه در خانه‌اش میهمان داشته و وی یکی از این میهمانان بوده، فائزه هاشمی با زیرکی بسیار و با صدائی آنچنان بلند که حزب الهی‌های داخل دادگاه بشنوند و بدانند و روز بعد در روزنامه‌ها نیز چاپ شود، تا بقیه حزب الهی‌های فریب خورده بدانند پرسید: «در کدام یک از خانه‌های آقای نقدی؟ در ... در ...» شمار خانه‌های فرمانده حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی، به این ترتیب از شمار افزون شد!

نزاع بر سر اسلام از نوع «تاب» و یا «تاباب» آن نیست؛ نزاع بر سر ثروتی است که به غارت رفته و با زدن گردن و بریدن زبان آزادخواهان و شکستن قلم میهن دوستان، می‌خواهند ادامه آن را تضمین کنند! گرچه این امر دیگر ممکن نیست. نه تنها بدلیل جنبشی که گریبان همه آنها را گرفته و خواهد گرفت، بلکه به این دلیل ساده که بحران اقتصادی و افلاس مالی دیگر اجازه آن را نمی‌دهد! اینست آن گرهی ترین مسئله، در جابجائی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی!

پیرامون انواع آلودگی‌های مالی و تجاری فرماندهان سپاه و نمایندگان ولی فقیه در این نیروها و همچنین پیوند آنها با سرمایه داری تجاری و بازاری، یکبار دیگر بخش‌هایی از گزارش بسیار جالبی را منتشر می‌کنیم که در شماره ۶۷ راه توده منتشر شده بود. این گزارش، یکسال پیش، به نقل از گزارش مشروحی که از داخل کشور به دست ما رسیده بود، منتشر شد. در این گزارش، زمزمه‌های مشهود است، که امروز بشکل آدم‌بانی‌ها، قتل‌ها و توطئه برای اعلام عدم کنایت محمد خاتمی بروز کرده‌است. باهم بخوانیم:

تجارت و دلالی در میان فرماندهان سپاه

(... در هفته‌های اخیر، گروهی بی سرو صدا و داوطلبانه از عضویت در سپاه استعفا داده‌اند. این گروه که عمدتاً مسئول خریدهای سپاه بوده‌اند، در سال‌های

نامه ها و پیام ها

توجه! برای استفاده از پست، برای ارسال مطالب مندرج در "راه توده" به داخل کشور، نباید وزن پاکت پستی بیش از وزن پاکت نامه های معمولی باشد. یعنی نباید بیش از یک ورق و یا در صورت نازک بودن کاغذ کپی، دو ورق باشد، که می توان از هر دو روی آن استفاده کرد. شکل بسته پستی و پاکت نامه نیز کاملاً باید معمولی باشد. پاکت های حاوی مطالب مورد نظر را نباید پشت سرهم پست کرد. یعنی با فاصله زمانی باید آنها را به ایران ارسال داشت. چنانچه آدرس پشت پاکت ها، به تناوب با استفاده از چند خط نوشته شود بهتر است. آدرس دریافت کننده و یا ارسال کننده نباید با حروف چاپ شده و ماشینی باشد و شکل نامه رسمی و اداری به خود بگیرد. از ارسال هر نوع عکس، پادداشت و یا کارت پستال در داخل پاکتی که مطالب "راه توده" را در آنها ارسال می دارید، قطعاً خودداری کنید!

انگلستان. دوست گرامی "ط. ه. ا." نامه حاوی نقطه نظرات شما پیرامون ارزیابی های احتمالی آمریکا در باره دولت خاتمی، جناح ارتجاع-بازار و اصولاً تحولات کنونی ایران را دریافت داشتیم. قطعاً و بطور مشخص در ارتباط با این نقطه نظرات، در آینده مطالبی را در راه توده خواهید خواند. همچنان که در گذشته منتشر شده و خوانده اید. یکی از ارزیابی های جنی ما، پیرامون تحولات ایران و نگاه و اندیشه آمریکا نسبت به آن اینست، که یورش جناح و جبهه ارتجاع-بازار به جنبش کنونی و کودتا علیه دولت محمد خاتمی و سرکوب آزادی های محدود کنونی مطبوعات، در عمل چنان نفرتی را در میان وسیع ترین توده های مردم فراهم خواهد ساخت، که خود به خود می تواند مشوق قدرت های خارجی برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران شود. بهانه آنها نیز مقابله با حکومت کودتائی و دفاع از حق انتخاب مردم خواهد بود. حالت دوم آن است، که جناح کودتاگر، بصورت آشکار همه نوع بندگی آمریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی را پذیرفته و به حکومتی دست نشانده مستقیم آنها در منطقه تبدیل شود، چرا که وقتی حکومتی در داخل کشور پایگاه مردمی نداشته باشد، طبعاً این پایگاه و حمایت را در خارج از کشور جستجو خواهد کرد. اینها نکاتی است، که خوشبختانه، دیگر حزب توده ایران، یگانه طراح و تحلیل گر آنها نیست و اخیراً مطبوعات داخل کشور نیز، در افشای توطئه ها و توطئه گران علیه تحولات به آنها پرداخته و صریحاً مطرح کرده اند. قطعاً در هر نوع تحلیل و ارزیابی از رویدادهای ایران دو نکته را نباید فراموش کرد: ۱- هرگز امپریالیسم جهانی طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی در ایران نه بوده، نه هست و نه خواهد بود، همچنان که در دیگر نقاط جهان نبوده و نیست. ۲- ترفندهای تبلیغاتی محافل امپریالیستی و وسائل تبلیغاتی آنها برای تاثیر گذاری و حتی تحریک توده های مردم و ایجاد انحراف در جنبش مردم را نیز همانگونه نباید فراموش کرد، که عملکردها و شعارهای عوامفریبانه و استکبارستیزانه مترجمین و غارتگران جمهوری اسلامی را مبارزه ضد امپریالیستی نباید جدی تلقی کرد و از مسیر شناخت درست واقعیت منحرف شد. ۳- جدا ساختن سیاست عمومی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان، که در سیاست اقتصادی "نولیبرالیسم" و "گلوبالیسم" تجلی یافته است، در برابر ایران موجب می شود تا رابطه جزء با کل دیده نشود. ما موظفیم درعین هوشیاری ملی برای استفاده از هر فرصتی جهت تامین منافع ملی کشور، با امر مهم رابطه جزء و کل پیوسته توجه داشته باشیم، چرا که درغیراینصورت در همان دامی سقوط می کنیم که درسالهای اخیر دیدیم برخی نیروهای طیف چپ در آن سقوط کردند و زیر پوشش "امپریالیسم خیرخواه"، رویای "حکومت دمکراتیک" را در شمال عراق دیدند. رویانی که در جستجوی تحقق آن در ایران هم بودند! توجه کنید به آن فاجعه ملی که برنامه اقتصادی تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" به حاکمیت مرعوب و شکست خورده ایران در تحقق رویاهای فتح کریلا و بغداد تحمیل کردند، ابتدا جنگ را به میهن ما تحمیل کردند، سپس در بزرگترین و تهاجم ترین بازی سیاسی-جهانی سران جمهوری اسلامی را به دام جنگ فرسایشی ۸ ساله گشادند و بعد از آنکه آخرین رمق اقتصادی ایران را کشیدند و انقلاب را از درون تهی کردند، برنامه "تعدیل اقتصادی" را همراه با میلیاردها دلار بدهی روی دست ایران گذاشتند. همه این جنایات، که اکنون باید نگرانی از دخالت نظامی آمریکا و انگلیس در امور داخلی ایران را نیز بدان افزود، بخشی از سیاست جهانی و بخشی از همان کلی است که ما می گوئیم و هشدار می دهیم که نسبت به آن باید حساس بود.

آمریکا. دوست و همکار گرامی "مش." نامه ای که از ایران دریافت داشته و برای ما فرستاده بودید، دریافت شد. با بسیاری از مندرجات این نامه موافقیم. ارزیابی و تحلیل آن دوستان، در داخل کشور نیز بسیار شباهت دارد با آنچه که ما می اندیشیم و در نشریه منعکس می کنیم. خطرات نیز همان است، که آن دوستان در نامه خود برای شما، آنها را یاد آوری کرده اند. مردم واقعاً هم، همانند سال های ۵۷ و ۵۸ سیاسی شده و با مسائل و رویدادها با دقت روبرو می شوند. گزارش های دیگری هم داریم که حکایت از بحث های حاد سیاسی در داخل خانه ها و در بین اعضای خانواده دارد. اصطلاح و سوال "دوم خریداری هستی یا نه؟" در تاکسی و اتوبوس و خانه و سینما و صف و هر کجا که مردم جمع اند، رایج است. از نظر ما هیچ اشکالی ندارد که آدرس هایی که از ما در اختیار دارید، با استفاده از هر راه و امکائی که خودتان صلاح می دانید، در اختیار آن دوستان بگذارید. با همان ملاحظاتی که روی آن تاکید کرده اید، بخش هایی از نامه ارسالی شما را در زیر می آوریم:

«...البته، همانطور که می دانید، این مبارزات طبیعی است، اما جناح انحصار که احساس خطر می کند و پایه های قدرتش را سست می بیند، دست به کارهای خطرناک و فاشیستی می زند. خیلی از مردم معتقدند که جان خاتمی هم در خطر است و همه جا بحث بر سر این موضوع است. اگر دست به چنین حمایتی بزنند، آنوقت در اینجا سنگ دیگر روی سنگ نخواهد ماند و مرحله تازه ای شروع می شود. روزنامه رسالت، جمهوری اسلامی و "شما" همچنان به تبلیغات زهر آگین خود ادامه می دهند. خیابان ها مثل دوران انقلاب شده، همه با هم بحث می کنند. تلویزیون با پخش مصاحبه حجت الاسلام حسینیان و متهم کردن طرفداران خاتمی به قتل های تازه واقعاً آبروی خودش را برد. از صبح آن شبی که این مصاحبه پخش شد مردم هزار جور جوک ساخته بودند. من که باور نمی کنم گردانندگان جناح راست اصلاً خبر داشته باشند مردم درباره تلویزیون و عملکرد آنها چه فکری می کنند. چنان از مردم بریده و منزوی زندگی می کنند که نمی دانند چه خبر است. مردم می گویند، چند روز پیش که آیت الله جنتی به قم رفته بود تا ببیند نظر روحانیون این شهر برای برکناری خاتمی چیست، آیت الهی بنام صناعی به او گفته: بلند شو از اینجا برو یک کمی تو خیابان و در میان مردم قدم بزن تا بفهمی مردم درباره روحانیت و شماها چه ناسازگاری می گویند. این بلا را شماها سر روحانیت آوردید و دست بردار هم نیستید...»

اسپانیا. دوست گرامی "دنا" فاکس و نامه شما دریافت شد. از اینکه آثار شما در نشریات اسپانیایی زبان منتشر شده خرسندیم. امیدواریم یک نسخه از ترجمه فارسی کتاب خودتان را نیز برای ما ارسال دارید. اخیراً در ایران نیز مقالات، نشریات و ماهنامه هایی درباره مسائل زنان ایران منتشر شده، که امیدواریم آنها را دریافت و مطالعه کرده باشید. بنظر ما بدون اطلاع از این نقطه نظرات مطرح شده در داخل کشور، هر نوع بررسی مسائل زنان ایران در جمهوری اسلامی، از یک نقص عمده رنج خواهد برد. چنانچه بطور کامل از این نوع انتشارات داخل کشور اطلاع ندارید، به ما اطلاع بدهید تا بصورت مکاتبه توضیح بیشتری بدهیم. از اینکه کار توزیع نشریه بصورت منظم در محل انجام می شود ما نیز چون خود شما از این بابت خرسندیم. چنانچه فرصت و امکان سفر داشته باشید، از دیدار دوباره و گفتگو پیرامون مسائلی که مطرح کرده اید، استقبال می کنیم. امیدواریم با گشایشی که در وضع مالی شما ایجاد شده، این سفر در اولین فرصت انجام شود.

دست شما را به گرمی می نشاریم و منتظر دیدارتان هستیم!

انسانی و ضد بشری در یک کشور، تنها علیه مردم همان کشور نیست، بلکه می تواند به بشریت (در تمامیت خود) لطمه بزند.

فرض کنیم، جبهه بازارآرارتجاع در ایران به سلاح اتمی دست یابد. آیا این بر ضد منافع مشترک مردم ما و کشورهای غربی (بعنوان بخشی از بشریت و جهان) نیست؟ و آیا نمی تواند یک مبارزه مشترک با چنین رژیم صیورت گیرد؟ در اینجااست که من معتقدم امریکا از چنین رژیمی در ایران دل خوشی ندارد، همچنان که مردم ایران ندارند. در شرایط حاضر از حاکمیت افراد منطقی مانند خاتمی که درک درستی از منافع مشترک ایران و امریکا دارند حمایت می کند (مثل مردم ایران).

رفقای عزیز، خواهش می کنم در پاسخ نپردازید به شعارهای کلی چون امپریالیسم خواهان غارت ملت ماست و امپریالیسم دشمن ملت ایران است و...

خواهش می کنم در مطالب من تعمق کنید و نکات اصلی آنرا بگیرید. اجازه بدهید خلاصه وار و بطور ساده تر نظرم را بنویسم. امریکا در ایران سه شکل حاکمیت را می بیند:

۱- حاکمیت بازارآرارتجاع که ضد بشری است، یعنی ضد مردم ایران و جهان. ۲- حاکمیت بالنسبه مردمی و ملی که در شرایط حاضر در "جناح خاتمی" متبلور است و می تواند ضمن حفظ منافع ملی و مردمی با جهان غرب ارتباط خوب و عادلانه برقرار کند. ۳- حاکمیت یک رژیم دست نشانده، مانند حاکمیت سلطنت طلبان که منافع غارتگرانه جهان غرب را تامین کند.

حال، در بین این سه حالت، طبیعی است که حالت سوم مطلوب غرب است، ولی او می داند که در شرایط حاضر چنین چیزی عملی نیست و بالتبع او به حالت دوم قانع می شود، چون در یک چنین حاکمیتی، ضمن آنکه حاکمیت از پشتوانه مردمی برخوردار است، می تواند یک بازار امن برای کالاهای غربی و شرایط مناسب برای سرمایه گذاری آنها فراهم نماید. با تشکر فراوان و امید دریافت پاسخ منطقی!

با این توضیحات، هیچ اشکالی در انتشار دیدگاه شما نمی بینیم، چرا که اعتقاد داریم در همین تبادل افکار و اندیشه هاست که وحدت اندیشه و سیاست در حزب توده ایران انسجام می یابد؛ نه در تبلیغ یک سویه مسائل و نهادینه گرفتن نقطه نظرات!

شما نوشته اید:

«با سلام و خوشحالی از انتشار نشریه پریارتان. سئوالی از شما عزیزان دارم که امیدوارم پاسخ آن را دریافت کنم. در "راه توده" شماره ۷۸ صفحه ۲ خواندم که امپریالیسم هرگز متمایل به برقراری یک حکومت ملی و مردمی در ایران نیست. هرکس جز این تصور کند، ساده لوح است».

من معتقدم برقراری یک حکومت ملی و مردمی لزوماً به زیان امپریالیسم نیست. چرا که در یک شرایط عادی، امپریالیسم خواهان یک بازار امن و مطمئن برای کالاهای خود و از طرف دیگر برای سرمایه گذاری های خود است. در یک حکومت ملی و مردمی هم می تواند و اصلاً بعقیده من باید یک چنین شرایطی فراهم باشد، مگر نه اینکه در یک حکومت ملی ما به سرمایه گذاری های خارجی نیاز داریم؟ ممکن است بگویند بله، به کالاهای امپریالیست ها نیاز داریم، ولی با قیمت عادلانه و به سرمایه گذاری آنان نیاز داریم، ولی با شرایط منصفانه!

من معتقدم با وجود یک حاکمیت ملی و مردمی، امپریالیسم چاره ای ندارد که از خواسته خود، مبنی بر تحمیل شرایط ناعادلانه کوتاه آمده و به همان بازار امن و سرمایه گذاری مطمئن خود، با شرایط منصفانه اکتفا کند و این همان چیزی است که هم به سود ملت ماست و هم به سود امپریالیسم. بنظر من یک حکومت ضد امپریالیستی نیز لزوماً مردمی نیست (مثل رژیم خمرهای سرخ) و یک حکومت مردمی لزوماً دشمن کشورهای غربی نباید باشد. چنین حکومتی می تواند ضمن حفظ منافع ملی دارای روابط بسیار خوبی با کشورهای غربی و امریکا داشته باشد. وجود یک رژیم ضد

راه توده را یاری مالی کنید!

راه توده، به همت، یاری و کمک مالی علاقمندان آن منتشر می شود. هر نوع گسترش امکانات چاپی و ارتباط ها، نیازمند هزینه جدیدی است، که این امر نیز جز با دریافت کمک های مالی ممکن نیست. و این در حالی است که شتاب تحولات در داخل کشور، گسترش باره ای امکانات را هر روز بیش از روز قبل در دستور قرار می دهد.

به همین منظور، راه توده از هر نوع کمک مالی علاقمندان این نشریه نه تنها استقبال می کند، بلکه خواهان آنست. با در نظر داشت زندگی دشوار پناهندگان سیاسی توده ای، انتظار یاری مالی، بیشتر متوجه آن گروه از علاقمندان "راه توده" می شود، که بدلیل استقرار طولانی تر در خارج از کشور و یا با داشتن امکانات مالی، می توانند "راه توده" را یاری کنند. هر نوع کمک مالی شما (که می تواند به حساب بانکی اعلام شده در صفحه آخر راه توده اعلام می شود واریز شود) در صورت تمایل خودتان، با هر نام و یا مشخصاتی که تعیین کنید، در نشریه اعلام می شود.

روابط استعماری غرب با ایران را در عرصه دیپلماسی تشریح و راههای تغییر این مناسبات را با اسناد و مدارک جلوی پای هر حکومت ملی در ایران بگذارد. متأسفانه او به این آرزوی خود، دست نیافت!

نامه یکی از علاقمندان راه توده را که از امریکا به آلمان نقل مکان کرده برایان ارسال داشته اید، بدرستی نمی دانیم که او ارتباطش را چگونه تنظیم کرده است، اما نامه خداحافظی صمیمانه او را که خطاب به شما بوده و برای ما ارسال داشته اید در زیر می آوریم:

«دوستان! هدف از نوشتن نامه، دادن آدرس جدیدم در آلمان به شما بود اما انصاف نبود که بدون تشکر از زحمات بی دریغ شما نامه ام را به پایان ببرم. درباره نشریه "راه توده" که به همت شما بدستم رسید باید بگویم که در مدت نسبتاً کوتاهی این نشریه توانست بین طیف های مختلفی از برویچه های حزب و اکثریت جا باز کند. حداقل درباره خودم این را باید بگویم که با خواندن "راه توده" بود که یخ های بسی تفاوتی من نسبت به آنچه در ایران می گذشت آب شد. در سالهای سرد و یخ زده و بعد از توانمهای انقلاب ایران و فروپاشی کشورهای سوسیالیستی و... این نشریه به داد امثال من رسید. درودهای گرم مرا بپذیرید. برای ادامه دریافت نشریه، در محل جدید استقرارم در کشور آلمان شخصاً اقدام خواهم کرد. "مسعود"»

کاناداء دوست گرامی آلف- نامه کوتاه شما، همراه با کمک مالی ارسالی دریافت شد. نوشته اید: «امیدوارم در آینده نزدیک بتوانم در رابطه با نشریه راه توده فعالیت عمل کنم، در ضمن راه توده نشریه بسیار غنی و پر محتوایی است که بر پایه مشی و راه حزب توده ایران، به من انرژی از دست رفته را باز گرداند. از این بابت سپاسگزارم» اگر راه توده چنین نقشی را در میان توده ای ها ایفاء کرده باشد، همه دست اندکاران انتشار آن، به این نقش خود افتخار خواهند کرد. ما هم امیدواریم ارتباط و فعالیت های شما در ارتباط با "راه توده" وسیع تر شود. منتظر نامه های دیگر شما هستیم. موفق باشید!

امریکاء دوست و همکار گرامی آیدار- بسته پستی شما دریافت شد. بابت کتابها و بریده جراید ارسالی عمیقاً سپاسگزاریم. بویژه کتاب زنده یاد محمد علی مهמיד. در نامه خود نوشته اید که در آرشو خود کتاب خواندن "پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران- از هخامنشیان تا پایان قاجاریه" را که به قلم محمد علی مهמיד است، ذابید. بسیار سپاسگزار خواهیم شد، اگر نسخه ای از این کتاب را برای ما هم ارسال دارید. در هر مراسمی که بناسبت سالگرد درگذشت او برپا شد، یادنامه ای را که "راه توده" پس از درگذشت وی منتشر کرد، را تکثیر و در اختیار علاقمندان قرار دهید. با این یادداشت کوتاه شما کاملاً مراقیم که نوشته اید! زنده یاد مهמיד در اوائل پیروزی انقلاب تلاش کرد تا

گردید و در ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز نیز خبر مرگ او منتشر شد. در اینجا لازم می‌دانم یک نکته را یاد آور شوم و آن اینست که در ایام توقیف تنها کسی که کریم پسر را دلداری می‌داد و کریم پسر نیز از او حرف شنوی داشت، آقای دکتر شایگان بود. آنشب در محیط تأثیر انگیزی که اطاق بزرگ ما شاهد آن بود، درباره کریم پسر صحبت کردیم و همه از این پیش آمد اظهار تأسف نمودند.

آلمان- شهر "دزدن" دوست گرامی- د.ج نامه شما رسید. امیدوارم آدرس جدیدی که ارسال داشته‌اید دقیق باشد و نشریه بدستتان برسد. ما، آنچه که از دستمان بر می‌آید برای وحدت در حزب انجام می‌دهیم، در صورت وحدت مجدد صفوف حزب توده ایران، این توان و امکان برآیند بیش از اکنون خواهد شد. لطفاً درباره فعالیت‌های اجتماعی و وضع پناهندگی خود ما را مطلع کنید. موفق باشید!

آلمان- شهر "مونستر" دوست گرامی- م.ف نامه شما همراه با ۱۵۰ مارک کمک مالی رسید. ضمن سیاسی به اطلاع شما می‌رسانیم که در اولین فرصت آن دیداری که شما و دوستانتان خواهان آن هستید ممکن شده و از همان طریق که نوشته‌اید به اطلاع شما رسانده خواهد شد.

آلمان- شهر "کولم" دوست گرامی- ر! بسته پستی شما که حامل بریده نشریات بود، رسید. یککاش چند خطی هم ضمیمه این بریده جراید می‌کردید، تا ما می‌توانستیم بنویسیم "نامه" شما همراه با بریده جراید رسید! بهتر حال، بسیار سپاسگزاریم و همانگونه که در این شماره راه‌توده شاهدید، از مطالب ارسالی شما نیز استفاده شده‌است. امیدواریم در آینده نیز این همکاری خود را با ما ادامه دهید؛ البته همراه با چند خطی از خودتان. ضمناً بسیار خرسند می‌شویم اگر زیر مطالب و نقطه نظرات مطرح در بریده جراید، که مورد توجه ویژه خود شما قرار می‌گیرید خط کشی کرده و توجه ما را به آنها جلب کنید. موفق باشید!

آلمان- شهر "کلن" دوست گرامی که نام خود را فراموش کرده و یا نخواست‌اید بنویسید، پاکت حاوی ترجمه مقاله هفته نامه "دی‌سایت" رسید و از آن در شماره های آینده راه‌توده استفاده خواهد شد. بسیار خرسند خواهیم شد، که همراه با این نوع همکاری‌ها، چند خطی نیز بعنوان توضیح نقطه نظرات خودتان برای ما بنویسید.

آلمان- برلین، دوست گرامی "منوچهر" نامه شما با مضمون زیر بدستمان رسید: «(نامه‌ام را با درود بی‌کران به پیروان راستین حزب توده ایران آغاز می‌کنم و به همه شما عزیزان خسته نباشید می‌گویم و آرزومند همگی سالم باشید. از آنجایی که می‌دانم سرتان شلوغ و وقت‌تان عزیز است، مطلبم چندان طولانی نخواهد بود. کم و بیش در جریان موقعیت پناهندگی من هستید، متأسفانه هنوز در وضعیت بلا تکلیفی به سر می‌برم و نمی‌توانم آنگونه که دلم می‌خواهد به شما کمک کنم. گرچه در حد توان و امکاناتم کارهایی انجام داده‌ام، ولی خودم راضی نیستم. از اینکه تاکنون نتوانسته‌ام مبلغ اشتراک نشریه را نیز پرداخت کنم، متأسفم. سپاسگزارم که تاکنون نشریه را بصورت مرتب برایم ارسال داشته‌اید. همراه این نامه، نسخه‌ای از اسناد کنگره اخیر باصلاح حزب مشروطه خواهان را که بدستم رسیده، همراه با توضیحاتی برایتان ارسال می‌دارم، که تصور می‌کنم بد نباشد این مجموعه را برای آینده‌ها در آرشیو نشریه نگهدارید. اگر سکت‌ای در جملاتم می‌بینید ناشی از وضع نامساعد پناهندگی و شرایط نامساعد زندگی می‌باشد.»

ضمن تشکر از مطالبی که برایتان ارسال داشته‌اید، امیدوارم هر چه سریعتر مشکلات مربوط به پناهندگی شما حل شود تا بتوانیم از قلم و دانش شما بیشتر استفاده کنیم. لطفاً تماس‌های محلی خود را حفظ کنید. متأسفیم، که در این غربت، جز ابراز امیدواری نسبت به حل مشکلات کنونی شما، کاری از ما ساخته نیست.

از مجموعه گزارش‌های بسیار جالب و خواندنی که برای ما ارسال داشته‌اید، نیز گزارشی را با همان صلاحیدهای که خودتان مطرح کرده‌اید، برگزیده و در زیر می‌آوریم:

* این دیدگاه بسیار جلی در میان توده‌ای‌های با سابقه، در داخل کشور است: توطئه چینی‌های امپریالیسم و هم‌دستان آن در داخل کشور توانست انقلاب ایران را از ریل خارج کند، ولی نتوانست آن را نابود کند، زیرا انقلاب ایران، انقلابی وسیع و همه‌جانبه بود. امروز همانطور که توده‌ها از سیر حوادث درس‌های مهمی گرفته‌اند، چپ‌های مذهبی نیز درس گرفته‌اند و وارد عرصه مبارزه با ارتجاع شده‌اند. ما حق نداریم به صرف احتمال شکست یک حرکت و یا یک نهضت، از آن حمایت نکنیم، بلکه برعکس، وظیفه داریم با تمام نیرو به نفع آن و بر علیه دشمنان مردم وارد عرصه مبارزه شویم. بنابراین سیاست صبر و انتظار، سیاستی متعطلانه است.

امریکا- دوست گرامی "س" نامه و فتوکپی شماره‌های پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد، که از روی نشریات تهران "مصور" و "سپید و سیاه" تهیه کرده بودید، رسید و به آرشیو راه‌توده سپرده شد. این اسناد نه تنها برای آگاهی از تاریخ مبارزات دهه ۳۰ بسیار مفید است، بلکه مقایسه آنها با آنچه که امروز در ایران می‌گذرد نیز پند آموز است. شباهت‌های حیرت‌آور حوادث و رویدادها، جای هیچ نوع شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد، که آنچه که امروز در ایران می‌گذرد و آن مقابله و توطئه‌ای که علیه مطبوعات، تحول طلبی و جنبش عمومی مردم ایران صورت می‌گیرد، دارای همان انگیزه‌ها و پشت صحنه‌هایی است که در ابعاد و اشکالی مشابه، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد بود. یکی از نامه‌های کوتاه و توضیحی شما را همراه با بخشی از سند مربوط به قتل ناجوانمردانه "کریم پور شیرازی"، روزنامه نویس و سردبیر نشریه "شورش" را، برای درک بیشتر انگیزه‌های ستیز با مطبوعات کنونی ایران، پورش به این مطبوعات، به زندان افکنیدن روزنامه نویسان و حتی ربودن و به قتل رساندن آنها در جمهوری اسلامی، در زیر می‌آوریم و از دیگر اسناد نیز به موقع و ضرورت روز استفاده خواهیم کرد. دست شما را می‌فشاریم و امیدواریم در آینده نیز، چنانچه به این نوع اسناد دسترسی یافتید، ما را بی‌نصیب نگذارید.

«کپی بخش ۱۲ از خاطرات زندان "حاجی بابا" به قلم پرویز خطیبی را، از مجله سپید و سیاه شماره ۴۶، اردیبهشت ۱۳۳۳ ضمیمه است. این بخش از خاطرات به قتل کریم پور شیرازی، روزنامه نویس ملی ایران در زندان محمد رضا شاه اشاره دارد. پرویز خطیبی این خاطرات را قبل از پیوستن به رادیوی پس از کودتای ۲۸ مرداد نوشته است. بعد از انقلاب بهمن ۵۷، او به همراه بسیاری از کارکنان رادیو و تلویزیون رژیم شاهنشاهی به لوس آنجلس آمد. بعد از مرگ، از سه سال پیش با کمک فرزنداناش کتاب خاطرات جدید او در لوس آنجلس منتشر شد که عملاً به سال‌های حضور او در رادیو مربوط است و هیچگونه اشاره‌ای به دوران زندان و خاطرات زندانش در این کتاب وجود ندارد.

با توجه به اینکه در شماره‌های گذشته "راه‌توده" به قلم دو نویسنده، طنزپرداز، شاعر و محقق، یعنی آقایان "فریدون تنکابنی" و "تصرت الله نوحیان" در مورد قتل کریم پور شیرازی مطالبی منتشر شده است، لازم دانستم این مطلب را هم من در اختیار آرشیو نشریه قرار دهم.

پرویز خطیبی می‌نویسد: «آنشب، نیمه‌های شب بود که همه ما سراسیمه از خواب بیدار شدیم، زیرا صدای شلیک دو تیر بگوش ما خورده بود. از نگیبان جلوی اطاق پرسیدم چه خبر است؟ اظهار بی‌اطلاعی کرد. فردا صبح که برای شستن دست و رو به محوطه پاسدار خانه رفتم، یک سرباز که در آنجا وضو می‌گرفت گفت "دیشب کریم پور می‌خواست فرار کند نگیبانان دو تیر خالی کردند و وقتی دستگیر شد چون از عمل او خیلی عصبانی شده بودند او را کتک مفصلی زدند." یکساعت بعد گروهان ساقی خبر داد که "کریم پور چون موفق به فرار نشد خودش را با نفت بخاری فروهر آلوده کرد و آتش زد" نزدیک ساعت ده صبح بود که آمبولانسی بسرعت بطرف بیمارستان شماره یک ارتش رفت. گفتند حامل کربو پور است و او را برای مداوا به بیمارستان می‌برند. کریم پور ساعت ۳ صبح آتش گرفته و ساعت ده صبح به بیمارستان اعزام

توجه! از همه دوستان و علاقمندانی که در کار توزیع "راه‌توده" از طریق فروشگاه‌های ایرانی و ایستگاه‌های راه‌آهن فعالیت دارند و ما را همراهی می‌کنند، تقاضا می‌کنیم هنگام تحویل هر شماره جدید، حساب شماره گذشته را تسویه کرده و مبلغ دریافتی را به حساب راه‌توده واریز کنند، و یا قبض تسویه حسابی را که فروشندگان ارائه می‌دهند به آدرس راه‌توده ارسال دارند.

... دوست گرامی "ما میطیر" (امضاء محفوظ) نامه شما با مضمون زیر بدستمان رسید و از بابت همفکری و هم اندیشی که با ما دارید خرسندیم:
 «... بدنبال ارسال مطالبی از نشریات داخل کشور را جهت استفاده شما دست چین کرده و برایتان ارسال داشتیم تا در تحلیل رویدادهای ایران از آن استفاده کنید... آنگونه که دیده و خوانده می شود، راه توده، به دور از تنگ نظری های روشنفکرانه با مسائل جاری و مهم داخل کشور برخورد می کند و تحلیل رویدادها را منتشر می سازد. دید و داوری های منطقی و علمی شما رفقای عزیز، بازتاب توده ای آن مجموعه منضبط و پرتلاش حزب توده ایران را برجسته می سازد که در تاریخ جنبش آزادی و حقوق دموکراتیک مردم ایران شناخته شده است...»

مطالب ارسالی شما، کاملاً به جا و به موقع بدست ما رسید و امیدواریم این همکاری خودتان را ادامه بدهید. شما می توانید زیر نقطه نظرانی که روی آنها توجه دارید و یا آنها را دارای اهمیت خاص تشخیص می دهید خط بکشید و توضیحات خودتان را نیز در کنار صفحه و یا پشت صفحات اضافه کنید. ما قطعاً از این توجه شما استقبال می کنیم و آن را نوعی مشورت و مشاوره ارزیابی می کنیم.

دستان را به گرمی می فشاریم!

هلمند- دوست گرامی "م. س" نامه شما دریافت شد. برای کمک مالی به نشریه می توانید مبلغ مورد نظرتان را ارسال دارید تا ما در اینجا آن را تبدیل و به حساب بانکی نشریه واریز کنیم. نام مورد نظر شما را در آدرس ارسالی تصحیح خواهیم کرد تا مشکل حل شود. موفق باشید!

امریکا- دوست گرامی "آیدار" ۸۰۰ دلار کمک مالی ارسالی شما دریافت شد و به حساب مالی راه توده واریز گردید. از جانب ما، دست همه دستان و علاقمندانی که یاری مالی به راه توده را وظیفه خود تشخیص داده و شما را برای جمع آوری این کمک مالی همراهی کردند بفشارید. امیدواریم کمک مالی وعده داده شده نیز به موقع رسیده و ادامه انتشار نشریه را ممکن سازد.

آلمان- دوست گرامی "د. ط"، دو نامه بسیار محبت آمیز شما، که طبعاً مشوق ما برای ادامه انتشار "راه توده" است، همراه با چک ۲۰۰ مارک کمک مالی شما رسید. مضمون نامه شما که در زیر آن را عیناً نقل می کنیم، امیدواریم مشوق دیگرانی که توان و امکان یاری مالی به "راه توده" را دارند، بشود:

«رفقای گرامی- نامه عزیزتان رسید. از ابراز محبت بسیار متشکرم ولی آنچه را نوشته بودم، واقعیتی است انکار ناپذیر. درحال حاضر "راه توده" واقع بین ترین نشریه ایست که در برخورد به مسائل ایران و جهان بدست می رسد و بیشتر اوقات فراغت را با آن بسر می برم. امیدوارم که در این راه بازم موفق ترگردید. همانطور که خواسته بودید چک را فقط تصحیح نمی کنم، عوض کردم که بتوانم مبلغ بیشتری برایتان بفرستم. در آینده نیز از همین طریق ادامه می دهم. با عرض سلام و آرزوی موفقیت. با درود فراوان...»

لندن- دوستان بسیار گرامی "م"، که متأسفانه بدلیل عدم دسترسی به شما، نتوانستیم بدانیم با انتشار نامه و نام کامل خودتان در "راه توده" موافق هستید یا نه!

با سپاس فراوان، آدرس کتابخانه مورد نظر، در لندن دریافت شد و از این پس همانگونه که توصیه کرده اید عمل خواهد شد. از این همکاری و محبت شما سپاسگزاریم. همکاری شما با "راه توده"، بی تردید بر اعتبار و تنوع مطالب آن خواهد افزود. امیدواریم در این زمینه با ما اشتراک نظر و عمل داشته باشید!

نظرات و دیدگاه های "راه توده" را از هر طریق و راه ممکن، به داخل کشور منتقل کنید!

دکتر صدرالدین الهی:

واقعیتی که "راه توده" منتشر می کند!

ماهانامه "روزگارنو" که سال هاست به مدیریت اسماعیل پوروالی، روزنامه نویس قدیمی ایرانی در فرانسه منتشر می شود، در آخرین شماره خود یادداشت کوتاهی را به قلم دکتر صدرالدین الهی، استاد روزنامه نگاری ایران منتشر کرده است. دکتر صدرالدین الهی در سال های نخست بنیانگذاری هفته نامه کیهان ورزشی سردبیر این نشریه بود. نشریه ای که (تا قبل سقوط نظام شاهنشاهی) پرتیراژترین نشریه ورزشی ایران بود. در یک دوره نسبتاً طولانی، بعنوان گزارشگر بین المللی، گزارش ها و اخبار مهمی را از مهمترین رویدادهای جهان تهیه و به چاپ رساند. از جمله درباره جنگ الجزایر. او پس از آنکه تحصیلات عالی خود را به پایان رساند، به ایران بازگشت. دکتر الهی پس از بازگشت به ایران، بعنوان استاد برجسته روزنامه نگاری در دانشکده علوم ارتباطات ایران، روزنامه نگاری را بعنوان مهم ترین شاخه علم ارتباطات در "عصر ارتباطات"، به تحصیلات عملی و تئوریک در سطح دیگر علوم و رشته های دانشگاهی تبدیل کرد و به تربیت نسل جدیدی از روزنامه نگاران پرداخت. نسلی که نه تنها در سال های پایانی نظام شاهنشاهی در مطبوعات ایران عهده دار مسئولیت های مهمی شد، بلکه پس از سقوط آن رژیم نیز توانست دوران بسیار دشوار کار مطبوعاتی، در فضای تنگ و مذهبی مطبوعات جمهوری اسلامی را ادامه دهد و امروز با ۲۰ سال سابقه مطبوعاتی در جمهوری اسلامی، نقش مهمی در مطبوعات داخل کشور ایفاء کند!

دکتر الهی در تفسیر خود پیرامون مطبوعات خارج از ایران، ارزیابی خود را از نشریه "راه توده" ارائه کرده است.

مدیر "روزگارنو" ابتدا مقدمه ای به شرح زیر نوشته و سپس تفسیر و ارزیابی دکتر صدرالدین الهی را منتشر کرده است:

«دکتر الهی، در یادداشت های "ینگه دنیا" - که حاوی مطالب متنوعی است- به نشریه "راه توده" اشاره می کند که در آلمان منتشر می شود و قضاوتی در باره آن دارد که برای کسانی که توده ای ها را می شناسند، جالب است و تنها می تواند به قلم صدرالدین الهی (که استاد مطبوعات است) این قضاوت تازه را قبول کرد. او می نویسد:

«دسته ای از "رقا"، در آلمان روزنامه ای منتشر می کنند بنام "راه توده" که از جهت کار خبری و اطلاعاتی از هر جهت خوانندگی و در خور توجه است.

آنها با حوصله و دقتی تحسین برانگیز اخبار را از دیدگاه خود تعقیب می کنند. صد در صد توده ای هستند. در مفهوم قبل از انفجار حزب و ریختن دیوار حرف می زنند، با همان واژگان مانوس حزبی. تاکتیک مبارزاتی آنها کاملاً روشن است. معتقدند که در مجموع باید از تمام نیروهای که علیه ارتجاع بازار و جناح حاکم فعالیت می کنند، دفاع کرد و مردم را به مشارکت موثر واداشت. تحلیل های سیاسی آنها از جهت تئوریک بی نقص به نظر می رسد و تکیه جات آنان بر ضرورت امحاء تدریجی ولایت فقیه که بر بیکره قانون اساسی ایران زیادی می کند، درخور تحسین است. اخباری که از جهت خبری در راه توده به چشم می خورد، قابل اعتماد و تکیه کردن است. یک خواننده بی طرف می تواند خبر خالص این روزنامه را از زوائد ایدئولوژیک آن بغوی جدا کند و به آن اطمینان داشته باشد.»

دوستان راه توده در کشور فرانسه شماره مورد بحث "روزگارنو" را برای تحریریه راه توده ارسال داشته اند. همچنین علاقمندان راه توده در امریکا نیز بریده ای از روزنامه "صبح امروز" (چاپ لوس آنجلس) را که مقاله دکتر الهی همراه با مصاحبه "راه توده" شماره ۷۸ با خانم دلکش در آن باز چاپ شده، را برای "راه توده" فرستاده اند. از امریکا همچنین به ما اطلاع داده اند که آقای سعید قائم مقامی، تهیه کننده یکی از برنامه های رادیو ایران، مقاله دکتر صدرالدین الهی و ارزیابی وی از راه توده را پخش کرده است. راه توده از دکتر صدرالدین الهی، اسماعیل پوروالی و سعید قائم مقامی و همه کسانی که علیرغم اختلافات نظری، حزبی و ایدئولوژیک و فارغ از تنگ نظری های رایج، حقایق را که خود بدان رسیده اند با جسارتی اینگونه بیان می کنند قدردانی می کند. همچنین از همکاران و علاقمندان راه توده که ما را در جریان هر حرف و سخن و نظری که به حزب توده ایران و راه توده ارتباط داشته باشد، قرار می دهند تشکر می کند.

گفتگوی روزنامه "خرداد" با حجت الاسلام "رسول منتخب نیا"،
عضو شورای مرکزی "مجمع روحانیون مبارز"، تحت عنوان

دو تشکل "روحانی" با دو دیدگاه!

در این شماره "راه توده" یک مقاله تحلیلی را به قلم دکتر "فریبرز رئیس دانا" می خوانید و یک مصاحبه از حجت الاسلام "رسول منتخب نیا". این دو مقاله و مصاحبه، در کنار هم مجموعه قابل توجهی را برای درک دقیق تر جناح بندی های حکومتی و جنبشی عمومی مردم ایران بدست می دهند. مصاحبه "رسول منتخب نیا" نشان می دهد که امثال آیت الله کُنی، در تمام سالهای حیات جمهوری اسلامی، در پشت پرده چگونه نقش تعیین کننده داشته است و آیت الله خمینی با چشم بستن بر ارتجاع جمع شده در "روحانیت مبارز" سد راه فاجعه توطئه جبهه ارتجاع - بازار بر سر نوشت مردم ایران شد. بی سازمانی "چپ مذهبی" در سالهای حیات آیت الله خمینی، که سرانجام بزرگترین کمک را به ارتجاع متشکل و سرمایه داری تجاری سازمان یافته کرد، از جمله نکات قابل توجه مطرح شده در این مصاحبه است. جدائی صفوف در میان روحانیون، که در مقاله "فریبرز رئیس دانا" در بررسی ۴ دوره مجلس اسلامی عنوان شده، در مصاحبه منتخب نیا، به گونه ای دیگر طرح و تأیید شده است. مصاحبه "رسول منتخب نیا"، که خلاصه ای از آنرا در زیر می خوانید، در شماره های ۲۱ و ۲۳ آذر ماه روزنامه "خرداد" منتشر شده است.

در سال ۱۳۷۶، یعنی نزدیک به یکسال و نیم قبل از رحلت حضرت امام، وضعیت خاصی بر کشور حاکم شده بود. اندیشه ها و تفکرات غلطی که بعضاً در جهت مخالف با اندیشه های حضرت امام بودند، در داخل و خارج مجلس رو به رشد بود. برای مثال، در مورد مساله مالیات ها در نظام جمهوری اسلامی معتقد بودند که گرفتن مالیات مشروع نیست و حتی در یک نوبت تعدادی از مدرسین قم اطلاعیه ای صادر کردند و در آن گرفتن مالیات را تحریم کردند. اندیشه دیگری وجود داشت مبنی بر اینکه جوان ها و تحصیلکردگان، دانشجویان و دانش آموزان حق دخالت در امور سیاسی را ندارند و فقط علما هستند که حق دارند در سر نوشت سیاسی کشور دخالت کنند. عده دیگری در صدد برآمدند که از حضور خواهرها در مجلس اسلامی ممانعت کنند و نامه ای را خدمت حضرت امام هم نوشتند. امام در پاسخ نوشتند: «مالیات از لوازم حکومت اسلامی است و جزو واجبات و جزو احکام اولیه اسلامی است.»

از زمان حضرت امام، جناهی که نقطه مقابل آن مواضع بود، از داخل جامعه روحانیت و با عنوان مجمع روحانیون مبارز برخاست که موسوم به خط امام شد.

در اواخر سال ۱۳۶۶ و نزدیک به انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی که همه گروه ها و جمعیت ها، خود را برای شرکت در انتخابات آماده کرده بودند، جامعه روحانیت مبارز هم به عنوان تنها جمعیت روحانی سیاسی شروع به فعالیت کرده بود و نامزدهائی را بررسی می کرد. در درون شورای مرکزی روحانیت مبارز، شخصیت های بزرگواری بودند که بعضاً اندیشه های متفاوتی داشتند. از باب مثال آقایان مهدوی کُنی، ناطق نوری و از آن سو آقایان کروبی، موسوی خوینی ها، دعائی. در مورد نامزدهای انتخاباتی، میان آقایان اختلاف نظر پیش آمد. بعضی از کاندیداها جزو کسانی بودند که نسبت به حضرت امام بی حرمتی کرده بودند. من به خاطر دارم که یکی از نامزدها کسی بود که در مجلس، پس از آن که پیام حضرت امام توسط آقای هاشمی که آن موقع رئیس مجلس بود، قرائت شد، برخاست و گفت: «پس از چهاران ۲۷۰ پوزه بند برای ما بفرستند»

یکی دیگر از کاندیداها کسی بود که مرتب این طرف و آن طرف می رفت و علیه بیت حضرت امام سخنرانی می کرد، که امام در یک سخنرانی فرمودند: «اینهائی که مساله احمد را مطرح می کنند و انتقاد می کنند، هدفشان بیت من و من است. نگذارند که من بگویم که در دل آنها چه می گذرد.»

حضرات آیات کروبی، خویشی ها، دعائی و جلالی خمینی اصرار داشتند که این افرادی که مورد نفرت حضرت امام هستند در فهرست جامعه روحانیت مبارز جای نداشته باشند، ولی سایر اعضای شورای مرکزی متقابلاً اصرار داشتند که حتماً نام آنها باید باشد. زیرا اکثریت جامعه روحانیت مبارز با آن افراد همفکر بودند.

افراد نامبرده همان ۹۹ نفری بودند که به دولت میرحسین موسوی انتقاد و در یک نوبت قصد استیضاح وی را داشتند که با واکنش منفی حضرت امام مواجه شدند.

مدتی از اعلام موجودیت مجمع نگذشت که آیت الله مهدوی کُنی فرمودند تشکیلاتی که به وجود آمده موجب اختلاف در جمع روحانیت اسلام می شود. بویژه که تعدادی از آقایان مانند خویشی ها، کروبی و دعائی عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت بودند و بالطبع از آنجا خارج شده و مجمع روحانیون را پایه گذاری کرده بودند. موضوع را بار دیگر بصورت کتبی با امام مطرح کردیم. حضرت امام اینگونه پاسخ دادند: «حضرت آیات روحانیون مبارز تهران سیر قضیه به همین صورت است که در نامه آورده اید. انشعاب تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل و ایجاد تشکیلات جدید به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هر کس برای پیشبرد نظرات خود به دیگران پرخاش کند. توفیق آقایان را از خداوند متعال خواستارم.»

پس از رحلت حضرت امام، ما در اوایل انتصاب و انتخاب مقام معظم رهبری، خدمت ایشان شرفیاب شدیم. ایشان هنوز در ساختمان ریاست جمهوری بودند. در آن جلسه ما بیعتمان را به مقام رهبری عرضه کردیم و ایشان هم فرمودند من تا به حال با فرد فرد شما رفیق بودم، اما با تشکیلات شما رفیق نبودم، چون خودم در تشکیلات جامعه روحانیت مبارز بودم، ولی الان به دلیل سمت رهبری قصد دارم با تشکیلات شما هم رفیق باشم.

[منتخب نیا، سپس شرح می دهد که مناسبات با رهبر جدید بتدریج ضعیف شد و در انتخابات مجلس چهارم، مجمع روحانیون علیرغم تمایل خود و بنا به توصیه رهبر شرکت کرد و با شکست سنگین روبرو شد و از مجلس حذف شد. او تلویحاً می گوید که کسانی که در انتخابات برنده شدند که اصلاً مردم با آنها آشنا نبودند و فقط در لیست جامعه روحانیت مبارز بودند. گروه ۹۹ مجلس سوم، که در بالا شرح داده شد، در مجلس چهارم به اکثریت دست یافت و ناطق نوری به ریاست مجلس برگزیده شد. شورای نگهبان که با جامعه روحانیت مبارز همسو حرکت می کرد، برای به پیروزی رساندن فراکسیون ۹۹ نفره، اکثریت نزدیک به مطلق وابستگی به مجمع روحانیون مبارز را رد کرد. از جمله مهدی کروبی، رئیس مجلس دوره سوم را! از بعد از این انتخابات، مجمع روحانیون فعالیت های خود را تا آستانه انتخابات مجلس پنجم تعطیل کرد.]

بخش دوم مصاحبه حجت الاسلام رسول منتخب نیا، به کارزار انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی و دوره هفتم ریاست جمهوری و پیروزی محمد خاتمی اختصاص دارد. در این بخش او می گوید:

در آستانه انتخابات مجلس پنجم، بسیاری از دوستان احساس کردند که شرایط برای فعالیت سیاسی مناسب شده است. به دلیل این فضای نسبتاً مساعد، گروه هائی هم که همفکر مجمع بودند مثل ائتلاف خط امام، وارد صحنه شدند و برای اولین بار کارگزاران سازندگی هم حضور سیاسی مشخص پیدا کردند. ولی دوستان مجمع گفتند که ما چون هنوز مطمئن نیستیم، بعد از انتخابات اوضاع را بررسی می کنیم. اگر اوضاع را مساعد دیدیم در مورد نحوه فعالیت های آینده تصمیم می گیریم. بعد از انتخابات مجلس پنجم به این نتیجه رسیدیم که شرایط عوض شده و آن تهمت ها و واقعیت آن تبلیغات سوء علیه نیروهای خط امام برای مردم آشکار شده است. مردم فهمیدند که اغفال شده اند. بدین ترتیب و سرانجام پس از زمانی نزدیک به پنج سال برای اولین بار در انتخابات ریاست جمهوری ما کاندیدا معرفی کردیم. ابتدا، نامزد مورد نظر ما آقای میرحسین موسوی بود. اما با اعلان انصراف ایشان، به این نتیجه رسیدیم که آقای خاتمی شایسته ترین فرد برای اعزاز مقام ریاست جمهوری هستند و ایشان را کاندیدا کردیم، دیگران هم حمایت کردند و حماسه دوم خرداد به این ترتیب شکل گرفت.

جمعیت هائی که با مجمع در ارتباط هستند گروه های ائتلاف خط امام، کارگزاران، خانه کارگر، جمعیت زنان، مجمع نمایندگان ادواری، جبهه مشارکت ایران اسلامی، جمعیت همبستگی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هستند. نیروهای جوان و تحصیلکرده، علاقمند به مجمع هستند زیرا مجمع را آشنا به زبان نسل جوان، دانشجویان، دانش آموزان و فرهنگیان می دانند. افراد غیر مذهبی و یا افرادی که تقلیدشان به مذهب زیاد نیست هم از این جهت که روجه آزادی و آزاده منشی را در مجمع بیشتر می بینند، در مجموع اهل علم و روحانیت و مجمع روحانیون مبارز را گروهی می دانند که طرفدار آزادی و دموکراسی هستند و پانشاری روی قانون و رای مردم دارند.

البته، در صحنه از مردم مذهبی و مذهبی سنتی هستند که افکار و اندیشه های مجمع را نمی پسندند. آنها روش های سنتی را می پسندند که در جامعه روحانیت مبارز روشن تر است.

گفتگوی عباس عبیدی، عضو شورای مرکز حزب
مشارکت اسلامی مردم ایران، با روزنامه "خرداد" ۳۰ آذر

برای تثبیت ۲ خرداد به زمان احتیاج است!

در دوم خرداد اولین اتفاقی که افتاده کاهش شکاف میان دولت و ملت بوده است. شکافی که به خصوص از سال ۶۸ تا ۷۶ افزایش پیدا کرده بود و می‌رفت تا به یک بهران جدی ختم شود.

آن نیروهائی که با دوم خرداد مخالفت می‌کردند، اکنون با ایجاد ساختارهای جامعه مدنی مخالفت می‌کنند. این حوادث به صورت سینوسی است. گاهی اوج می‌گیرد و گاه نزول می‌کند. من فکر می‌کنم که در مجموع می‌توان گفت که در یکسال و نیم گذشته به طور نسبی برخی از روزنه‌ها برای ایجاد ساختارهای متناسب با وضعیت جدید به وجود آمده است. تحقق اهداف به زمان زیادی احتیاج دارد. اگر مسیر کنونی ادامه یابد، ما به جامعه با ثباتی خواهیم رسید و این نفع همه گروه‌ها و جبهه‌هاست.

اگر به اهداف دوم خرداد نرسیم، به آن دلیل است که همه، تمام توان خود را به کار نگرفته‌اند. یعنی همان مردمی که دوم خرداد را بوجود آوردند. نهادهای مدنی را دولت ایجاد نمی‌کند، بلکه مردم ایجاد می‌کنند. ایجاد دوم خرداد کار کم هزینه‌ای بود. هزینه آن فقط انداختن یک رای بود. شاید افراد آحادی مشارکت و ورود در کارهای پرهزینه‌تر را پیدا نکرده‌اند، تا بدین وسیله به آن دست‌آورد هلاکت و ثبات بخشند.

شعار اصلی دولت توسعه سیاسی است. اجزای این توسعه، حاکمیت قانون، بسط آزادی‌ها، مشارکت عمومی و جامعه مدنی و... است. این شعارهای هیچ تضادی با توسعه اقتصادی ندارد. ممکن است بعضی به بخشی از این شعارها اهمیت بیشتری بدهند و برخی به بخشی دیگر. ولی این قابل انکار نیست که همیشه یک گروه‌هائی از شعارهای اصلی جلوتر می‌افتند. باید توجه کرد که وزن این مساله خیلی زیاد نشود. البته جلو افتادن یک عده، ممکن است مشکلاتی ایجاد کند. همان گونه که عده‌ای هم فکر می‌کردند، اگر جلو برفتند جریان را برده‌اند. ولی در هر حال دود آن به چشم همه می‌رود. فکر می‌کنم نقل اصلی شعارها هنوز در همان وسط قرار گرفته و راه خود را پیش می‌برد. این که موفقیت تا چه اندازه باشد، به انسجام و حرکت جمعی بستگی دارد.

درباره سرنوشت روزنامه سلام و خیزه‌هایی که برای بستن آن برمی‌دارند، عبیدی گفت:

قبل از دوم خرداد دوبار برای بستن روزنامه سلام هجوم آوردند، اما به هر دلیلی نشد. هنوز هم آن نیروهای مهاجم از بین نرفته‌اند. قبل از دوم خرداد من هشت ماه زندان بودم. یک نکته مهم را فراموش نکنید که اگر سلام در سال ۷۵ یا سال ۷۲ بسته می‌شد، پس از آن روزنامه‌ای ایجاد نمی‌شد، اما امروز اگر سلام بسته شود، شما خرداد را می‌کشایید. در محیط امروز بستن سلام کار ابلهانه‌ایست که فایده‌ای ندارد. اگر قبلاً آن را می‌بستند ممکن بود که نفعی ولو کوتاه مدت برایشان داشت.

در جناح چپ یک نوع فرایند ارتباط بین سطوح مختلف آن وجود دارد. سطوح فوقانی‌اش این توان را ندارد که بدون سطوح میانی و بانی تصمیم‌گیری کند. در چنین وضعیتی تصمیم‌گیری فوق‌العاده مشکل می‌شود، گرچه تصمیمات اتخاذ شده با ثبات خواهد بود. جناح چپ توانائی آن را ندارد که مثل کارگزاران اطلاعیه تندی بدهد، ولی بعد از چند روز بگوید ما شرکت می‌کنیم (انتخابات خبرگان رهبری) در جناح چپ فقط یک عده افراد معنود نیستند که خودشان تصمیم‌گیری کنند. این جناح یک بنده چند هزار نفری دارد که تصمیم‌گیری بدون نظر آنها ممکن نیست. تصمیم‌گیری‌شان کند ممکن است بشود، ولی این تصمیم متکی به یک حمایت و در نتیجه ثبات است. شما نمی‌توانید موردی را بیابید که تصمیم جناح چپ به سرعت عوض شده باشد؛ زیرا امکان ندارد تصمیم بنده به سرعت عوض شود. این حسن آن است، اشکال آن هم این است که نمی‌تواند به سرعت تصمیم بگیرد.

درباره تفاوت دیدگاه‌ها، بین چپ مذهبی و کارگزاران، عبیدی گفت: اینها قبلاً هم با یکدیگر اتحاد کامل نداشتند. من فکر می‌کنم که الان اشتراکات آنها بیشتر از اختلافاتشان است. به هر حال کارگزاران به آقای هاشمی وابسته است و سیاست‌های ایشان مورد قبول جناح چپ نیست و سال‌ها با آن مخالفت داشته‌اند. این از جمله مواردی است که جناح چپ روی آن اتفاق نظر دارد. این سیاست‌ها همیشه روشن بوده است، هم در مخالفت با سیاست‌های تعدیل اقتصادی، هم در مخالفت‌های سیاسی آن موقع و هم در مخالفت‌های سیاسی بعدی و هم در موضع‌شان در مورد خبرگان. اینکه اکنون این دو جریان در کنار هم حرکت می‌کنند، ناشی از پیروی از یک اصول است. مگر در جریان آقای کرباسچی، چپ با این که با سیاست‌های کارگزاران کاملاً موافق نبود، از او دفاع نکرد؟ ما باید از اصول دفاع کنیم. اگر قانون‌گرانی جزو اصول است، باید همه از آن دفاع کنیم. در جریان شهردارها، روزنامه سلام بود که از ابتدا مساله را پیگیری کرد. بنابراین شما اگر از حاکمیت قانون دفاع کنید، دیگر برایتان فرق نمی‌کند که آقای کرباسچی محاکمه می‌شود یا با شهردارها بد رفتاری می‌شود، یا کس دیگری. هرچند تخلفی است با آن تخلف مخالفت می‌شود. حتی اگر به آقای فروهر هم ظلم شود فرقی نمی‌کند.

عبیدی، درباره اصطلاح "خودی" و "غیرخودی" گفت: من خودم از این کلمه خوشم نمی‌آید؛ بلکه بدم می‌آید. اگر خودی و غیر خودی کردن به منزله ایجاد حق برای خود و سلب آن از غیر خود است، خطاست. کاربرد این اصطلاح عبیدی ندارد، بشرط آنکه در حوزه محتوای سیاسی باشد نه در حقوق افراد. اتفاقاً برخی جریان‌های چپ که این اصطلاح را بکار می‌بردند پیش از بقیه از حقوق دیگران دفاع کرده‌اند. حداقل در این ده سال اخیر.

درباره قتل‌ها و خشونت‌های اخیر، عبیدی گفت: بخشی از این خشونت‌ها، درون نیروهائی است که شناخته شده هستند؛ از جمله حمله به اتوبوس آمریکائی‌ها یا زدن مردم در خیابان. فاجعه هم همین است که عناصر شناخته‌شده‌ای این کارها را انجام می‌دهند و مقام‌های مسئول در مقابل آن سکوت کنند. هدف اصلی این کار ایجاد اضطراب و وحشت در میان مردم و مخالفت با روند سیاسی پس از دوم خرداد است.

این را با اطمینان به شما می‌گویم که اگر کس دیگری غیر از آقای خاتمی بر سر کار بود، امروز همان افراد مهاجم، اتوبوس آمریکائی‌ها را اسکور می‌کردند. نه توریست‌های آمریکائی، بلکه سیاستمدارها و نظامیان آمریکائی را. در این شک نداشته باشید که در صورت عدم وقوع دوم خرداد، اکثر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را امروز به اتهام تصرف سفارت آمریکا محاکمه و پیش پای آمریکائی‌ها قربانی می‌کردند. شکی نداشته باشید که در آن صورت امروز سفیرهای ذلت و در یوزگی به اطراف و اکناف فرستاده می‌شدند، تا قدری بقای خود را طولانی کنند.

بنابراین، هدف خشونت جریان فقط مخالفت با دولت است. اصلاً تیپ اینها به مخالفت با آمریکا نمی‌خورد، سوابق آنها نیز روشن است. آن کسانی که به مردم در پارک‌ها و خیابان‌ها حمله می‌کنند اصلاً قصد مبارزه با فساد و... را ندارند. پرونده خود اینها را اگر ببینید رنگ از رخسارتان می‌پرد. امکان ندارد کسی نماز خوان باشد و به خودش اجازه بدهد که در خیابان به زن و بچه مردم حمله کند. حکم چنین عملی به لحاظ شرعی و قانونی اعدام است. حالا چطور در این مملکت به نام اسلام در مقابل اینها سکوت می‌کنند؟ معلوم می‌شود که اسلام و این حرف‌ها بهانه است.

در پاسخ به سؤالی پیرامون آینده روند کنونی در جامعه ایران، عباس عبیدی گفت:

باید گفت که ما می‌خواهیم آینده چگونه باشد. به نظر من فرایندی که پس از دوم خرداد رخ داده فرایند بازگشت ناپذیری است. دوم خرداد نعمتی بود که همه مردم می‌توانند از آن استفاده کنند. چه آنها که بازنده آن بودند و چه برندگان آن. در واقع دوم خرداد مانع سقوط این رژیم شد. اگر دوم خرداد نبود ما امروز دیگر در دنیا دوام نداشتیم. آنها که امروز به چند توریست آمریکائی و حتی مسئولان بخش اقتصادی آن حمله می‌کنند این را بدانند که اگر دوم خرداد نبود آنها باید امروز به پیشباز بتر از اینها می‌رفتند و این کار را نیز با خوداری و خفت انجام می‌دادند. زیرا حکومتی که نتواند برای خود پایه مردمی ایجاد کند، مجبور است که به قدرت‌های خارجی متوسل شود. آنها که می‌خواستند با چند میلیون رای بر ده‌ها میلیون انسان حکومت کنند و هنوز خواب آن را می‌بینند، منطقاً باید زیر بار سلطه بیگانگان بروند. آنها مجبور بودند این راه را انتخاب کنند، چنان که قبل از انتخابات، زومینه‌های آن را در لندن فراهم می‌کردند.

پس آن چه مهم است این است که دوم خرداد نعمتی بود. ما نباید اجازه دهیم که بازگشت پیدا کند. خوب، نباید این طور هم فکر کرد که ما یکی دو روزه به سر منزل مقصود می‌رسیم. آنان که چنین تصویری دارند و براساس آن عمل می‌کنند، کمتر از مخالفین دوم خرداد به این واقع طعمه نمی‌زنند.

"رهبر" باید پاسخ بدهد!

بدنبال پخش برنامه حجت الاسلام حسینان از تلویزیون جمهوری اسلامی، که طی آن طرفداران خاتمی را عاملین قتل‌های سیاسی-حکومتی اخیر اعلام داشت، در مجلس اسلامی دو نامه از سوی نمایندگان و در ارتباط با برخورد با تلویزیون جمهوری اسلامی تهیه شد. یک نامه توسط نزدیک به ۱۳۰ نماینده، که عمدتاً وابسته به ازتجاج و بازار بودند، خطاب به محمد خاتمی و در توجیه عملکرد "علی لاریجانی"، سرپرست صدا و سیما و یک نامه با امضای ۸۰ نماینده که عمدتاً طرفداران دولت محمدخاتمی هستند، خطاب به رهبر جمهوری اسلامی. نامه نخست در چارچوب همان ترندهایی است که برای مقابله با دولت خاتمی و توجیه عملکرد وابستگان به مخالفان تحولات صورت می‌گیرد، اما در نامه دوم، نمایندگان مجلس برای نخستین بار "رهبر" جمهوری اسلامی را بعنوان مسئول مستقیم سرپرست صدا و سیما مورد خطاب قرار داده‌اند. آنها از وی، به عنوان مسئول مستقیم علی لاریجانی و صدا و سیما که بی‌وقفه طی یکسال و نیم اخیر علیه دولت توطئه می‌کند، خواسته‌اند خود تکلیف این رسانه همگانی را که باید در خدمت خواست مردم باشد، روشن کند. از نظر ما، این فصل جدیدی از کارزار افشای مافیای قدرت موجود در پشت "بیت رهبری" است که علیرغم همه دشواری‌ها و تنگناهای موجود رو به گسترش است. مافیایی که پشت "رهبر" پنهان شده و قریب ۸۰ درصد اختیارات قانونی را در اختیار گرفته است. این مافیا روز به روز که مردم شاهدند "رهبر" در اسارت آن قرار دارد و توطئه‌ها، خلاف حرف‌ها و توصیه‌های او پیش می‌رود و مقامات کلیدی برگمارده شده از سوی او همچنان بر مسند قدرت باقی مانده‌اند، بیشتر افشا می‌شود.

در چارچوب همین افشاگری و شناخت نویسن مردم ایران خانم "رجانی"، همسر محمد علی رجانی (قریبانی انفجار ساختمان ریاست جمهوری)، طی اظهار نظری که در روزنامه "صبح امروز" منتشر کرد نیز، خطاب به رهبر جمهوری اسلامی گفت: «وقتی یکسال پیش و در آستانه شکل‌گیری توطئه‌های خشونت‌آمیز علیه مطبوعات و آزادی‌ها، در سفر مقام رهبری به مشهد، عده‌ای را جمع کرده بودند که فریاد بزنند آئی رهبر فرزانه آماده‌ایم آماده»، این برعهده رهبر است که پاسخ بدهد، اینها آماده چه کاری شده‌اند و چه پاسخی باید به آنها داده شود.»

همچنین، انجمن‌های اسلامی ۱۴ دانشگاه تهران طی نامه‌ای، خطاب به "رهبر"، ضمن تشریح عملکرد نیروهای واپسگرا در دانشگاه‌ها و نقش مخرب قوه قضائیه، از وی خواستند، خود برای تغییرات در قوه قضائیه اقدام کند. در این بیانیه تأکید شده است، که اعمال قوه قضائیه و نیروهای واپسگرا در دانشگاه‌ها، عملاً به مقام "رهبری" ضربات بزرگی وارد آورده است!

ترور "علی رازینی"

همزمان با افشای دست داشتن مقامات وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در آدم‌ربانی‌ها و قتل‌های سیاسی-حکومتی، یک تیم تروریستی در تهران، که با موتور سیکلت اتومبیل "علی رازینی"، رئیس کل دادگستری تهران و یکی از عاملین قتل عام زندانیان سیاسی را تعقیب می‌کرد، نارنجکی را به اتومبیل وی وصل کرده و موجب انفجار آن شد. در این عمل تروریستی علی رازینی و چند تن از گارد‌های محافظ وی و مردم عادی مجروح شدند و یک نفر نیز جان خود را از دست داد. روزنامه‌های وابسته به جناح راست، بلافاصله انگشت اتهام را به سمت مجاهدین خلق و باصطلاح خودشان "مناقضین" دراز کردند و در کمال حیرت و تعجب، از سوی مجاهدین خلق نیز بیانیه‌ای در قبول مسئولیت این عمل تروریستی صادر شد! این بیانیه، پس از چند روز پس گرفته شد، که دلیل آن در محافل سیاسی ایران، اختلاف در رهبری سازمان مجاهدین خلق بر سر این نوع اعمال تروریستی و مشکوک ارزیابی کردن فعالیت‌هایی است که بنام مجاهدین در ایران انجام می‌شود بوده است. گفته می‌شود، توابع مجاهدین در این عملیات دست دارند. توابعی که گفته می‌شود یک سر آنها به روزنامه کیهان و "حسن شایانفر" از مسئولین ایدئولوژیک و بازجوهای مجاهدین در زندان اوین باز می‌گردد. وی ارتباط‌های وسیعی با توابع آزاد شده مجاهدین خلق دارد. حتی گفته می‌شود، بر سر تماس با مجاهدین

مستقر در "هرات" افغانستان که "حسن شایانفر" مبتکر آن بوده، با "سلیمی نمین"، مدیرمسئول سابق کیهان هوانی اختلافاتی بوجود آمد، که بنا بر توصیه و حمایت وزارت اطلاعات و امنیت، این اختلاف بسود نظرات "حسن شایانفر" و حذف "سلیمی نمین" از کیهان تمام شد!

درباره ترور "علی رازینی" نیز نظرات مختلفی در ایران رایج است، از جمله اینکه او را که حلقه واسطه بین گروه‌های عملیاتی آدم‌ربانی و قتل‌ها بوده، می‌خواسته‌اند حذف کنند، تا کار تحقیقات و بازجویی نتواند به روحانیونی که مرکز اصلی صدور فتوای قتل بوده‌اند، وصل شود. گمان دوم اینست که "رازینی"، با توجه به بحث‌هایی که برای تغییر رئیس قوه قضائیه در سطوح بالای کشور جریان دارد و به امید رسیدن به مقام ریاست قوه قضائیه و برای جلب نظر موافق محمد خاتمی، نوعی گوشه چشم به محمد خاتمی و علی خامنه‌ای نشان داده و بخشی از اطلاعات پشت پرده خویش را درباره توطئه‌هایی که صورت می‌گیرد، در اختیار آنها گذاشته است. به این ترتیب، مافیای سیاسی-جنائی خواسته است با کشتن رازینی، هم جزای او را بدهد و هم به دیگرانی که به این نوع اطلاعات دسترسی دارند و ممکن است در جریان تشدید بحران‌ها پا سست کرده و برای نجات خویش افشای راز کنند، درس لازم را داده شده باشد.

تجربه نشان می‌دهد، که با تشدید بحران اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی و تنگ شدن باز هم بیشتر حلقه محاصره توطئه‌گران و غارتگران، این نوع حوادث تشدید خواهد شد و اژدهای جنایت، خوردن خویش را از دم شروع خواهد کرد.

عملیاتی که برای ترور رازینی صورت گرفت و سکوتی که حکومت درباره تروریست‌ها کرد، کاملاً نشان داد که ترورکنندگان از درون حکومت مسلط به مسیر حرکت رازینی و با تجربه در امور تروریستی بوده‌اند و حکومت نیز خیلی سریع آنها را شناسایی کرده و احتمالاً دستگیر کرده و در کنار دیگر مقامات وزارت اطلاعات و امنیت نگهداری می‌کند!!

انتخابات مهم

در تهران از انتخابات مهمی صحبت می‌شود که اتاق بازرگانی و صنایع و معادن در پیش دارد. آنگونه که ناظران آگاه پیش بینی می‌کنند، شرایط به گونه‌ایست که پیش بینی می‌شود، برای نخستین بار، پس از نزدیک به دو دهه، مدیریت این اتاق از دست علیقلی خاموشی (عضو شورای مرکزی مؤتلفه اسلامی) و اسدالله عسکراولادی (برادر حبیب‌الله عسکراولادی، دبیرکل مؤتلفه اسلامی) خارج خواهد شد.

وظیفه اتاق بازرگانی، ایجاد هماهنگی بین بازرگانان و صاحبان صنایع و معادن و کشاورزی است و طبق قانون می‌تواند در تمامی مسائل اقتصادی به قوای سه گانه نظر مشورتی بدهد. تغییر ترکیب مدیریت این اتاق و خارج شدن آن از دست مؤتلفه اسلامی، گام مهمی است در جهت محدود ساختن دست این جمعیت از ابزارهای اقتصادی. موقعیتی که طی دو دهه وجود داشته و با استفاده از همین ابزارها علیه تحولات اقتصادی-سیاسی در ایران توطئه می‌شده است!

Rahe Tudeh No 80

Feb. 19 99

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱۵ دلار آمریکا

فاکس و تلفن تماس ۰۴۵-۳۲۲۰۳۲۳-۴۹ (آلمان)

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>